جمع [illegible]

[illegible]

Acc. [illegible] 163 [illegible] Date [illegible]

در اطلس [illegible] تملک [illegible]

[illegible] جمله را [illegible]

[illegible] و [illegible] تولّه [illegible] آنرا [illegible]

تا [illegible] نگاه دارند [illegible] خواهند شد

[illegible]

صدقی زاده

حمدی زاده ی

١٢٤٣

[illegible]

دستور العمل

عبدالصمد خان

عبدالصمد خان

[illegible]

[illegible]

... بیا گر بگوید آن نبینم یا نویسم

... عطار گردد ... ما ...

... بیا گر بگو ...

۲۹۶۶

مشفق مهربان بجای محبان نوشته اند

پس تعلیمات نود و سه حاضر

که از صفحات رسید طمانینت گردید

طلب کتاب گلستان شده بود

پس از ترتیب مختصر پیوسته و علاوه امسال

و سرکار یکشنبه

هم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس

بعد از حمد و ثنای قادر ذو الجلال و نعت بقیاس محمدی صلوات الله علیه و آله اکمترین بندگان محمد عبد الکریم الفریدی این کتاب
یعنی بجهت تعلیم اطفال و [illegible] ترتیب نمود
در الفاظ فرس و عربی که در خواندن و نوشتن روزمره بکار آید
در القاب و آداب و رقعات [illegible] و تمسکات
و قبالات شرعی در عهدنامه و غیره

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد ابجا کرد هوز بپیوست حطی واقف شد کلمن سخن گو شد سعفص زود بیاموخت قرشت در دل گرفت ثخذ نگاه داشت ضظغ تمام کرد. یوم های عربی و فارسی یوم السبت روز شنبه یوم الاحد روز یکشنبه یوم الاثنین روز دوشنبه یوم الثلثای روز سه شنبه یوم الاربعا روز چهارشنبه یوم الخمیس روز پنجشنبه یوم الجمعه روز آدینه در این روزهای بد [illegible] نباید رفت شنبه و دوشنبه در مشرق جمعه و یکشنبه در غروب سه و چهار اندر شمال و پنجشنبه در جنوب [illegible] روز یکشنبه سه شنبه و چهارشنبه و جمعه بطرف مشرق و جنوب باید رفت

در بیان [illegible]

در بعض فواید

ودر روز دوشنبه و پنجشنبه و شنبه بطرف مغرب و شمال
قصد باید کرد ودر روزهای ممنوعه مسطوره اگر بضرورت بسفر
رفتنی باشند این چیزهای خورده روان شود چنانکه در روز یکشنبه
با برنگ و یکشنبه تنبول و دوشنبه آئینه ببیند و سه شنبه گل
و چهارشنبه شکر و پنجشنبه ... یا در روز جمعه سبز نخود یک
و هفت باشد و نیز در روزهای مخالف قند بخورند در مشرق و در شمال
در غرب قند بخوردن و در شمال و کشنیز نخود در جنوب آهو بر جانب
رجال الغیب اعلم که بدین تواریخ در این اطراف سفر ممنوع است
چه درین تواریخ انها مقابل روی میباشد و بودن انها بر روی
بسیار بد هست وازین کمتر انکه انها بر دست راست باشند
و در پشت پس بسیار خوب و نیکو اند وازین کمتر انکه بر دست چپ باشند
و حساب تواریخ رجال الغیب اینست که کنجغ یا اسن کنجغ
یا اسن کنجغ یا اسن کنجغ یا اسن چنانکه کاف
کافی و نون نیرت و جیم جنوب و غین غروب و ب بایب و الف
الیان و میم مشرق و شین شمال بار علی هذا القیاس
حروف شمار میشمارند برین تقدیر که کافی در مشرق و جنوب است
و نیرت ما بین غروب و جنوب و بایب در میان غروب و شمال
و الیان در میان شمال و مشرق ک ن ج غ ب
ا م ش ک ن ج غ ب ا ش ک ن ج
ب ا م ش ک ن ج غ ا م س

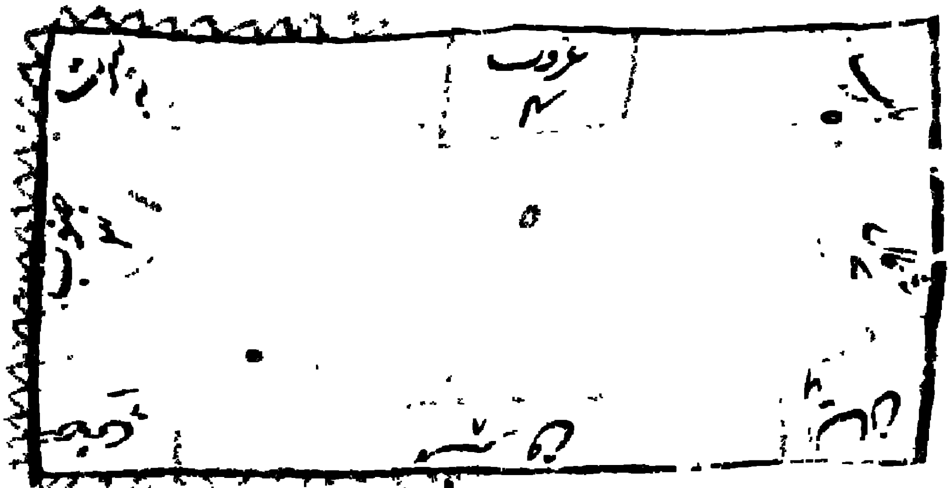

در تاریخ ها هم باز از گلنی میشمارند شهور عربی و هجری

محرم الحرام صفر ختم الله بالخیر والظفر ربیع الاول یعنی ربیع الاول
ربیع الثانی یعنی ربیع الاخر جمادی الاول یعنی جمید الاولی
جمادی الثانی یعنی جمید الاخر رجب المرجب شعبان المعظم رمضان
المبارک شوال المکرم ذی قعده یعنی ذو القعده ذی حجه یعنی ذو الحجه

ماهها پارسی و شمسی زفروردی چو بگذشتی مه اوردی بهشت آمد
پس خورداد و تیر آنگه که مرداد آید پس از شهریور و مهر و آبان آذر و
دی دان که بهمن جز اسفندار مز نیاید فروردی ماه یعنی بیساکه
اردی بهشت ماه یعنی ماه جیٹ خورداد ماه یعنی ماه اساڑه تیر ماه یعنی ماه
امرداد ماه یعنی ماه بهادون شهریور ماه یعنی ماه اسوج مهر ماه یعنی ماه کاتک
آبان ماه یعنی ماه منگهر آذر ماه یعنی ماه پوه دی ماه یعنی ماه ماگه بهمن ماه
یعنی ماه پهاگن اسفندار مز ماه یعنی ماه چیت و لفظ ماه را آخر اسم ماه
فارسیان و هندیان می آرند و در عرف لفظ ماه اول اسم ماه است و تاریخ
ماهها مذکوره از فرد حلوم مسیور
مه بهشت و کسط شهور کوته است یعنی ماه فروردی

بحساب هندسه لفظا لاتینی و یک پوز مدت دارد و همچنانی دیگر
ماهها بحساب دیگر الفاظ باید شمرد ربیع بهار را گویند خریف
خزان را نامند صیف تابستان را خوانند شتا زمستان را شمارند
و در ولایت بهار از ماه پیش که شروع میشود چنانچه حمل و ثور
و جوزا بهاری اند و همچنین سرطان و اسد و سنبله تابستانی
و میزان و عقرب و قوس خریف اند و جدی و دلو و حوت زمستانی
و در هندوستان بهار از ماه [illegible] آغاز میگردد که ماه بهاکن و چیت و بیساکه
ربیع اند و جیت و اساره صیف و بهادون و اسوج و کاتک
خریف اند و منگهر و پوه و ماگه زمستان اسماء بروج چون
حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت یعنی بره و گاو و مردینا و عورتها
و پنج پایه یعنی سرکره و شیر و خوشه و ترازو و کژدم و کمان و بزغاله
و دول و ماهی اسماء هفت سیاره در تازی اینست که قمر است
عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل به افلاک اول [illegible]
و همچنین سیارگان دیگر را [illegible] افلاک دیگر باید شمرد روز قمر یعنی
روز دوشنبه روز عطارد یعنی روز چهارشنبه روز زهره یعنی
روز جمعه روز شمس یعنی روز یکشنبه روز مریخ یعنی روز
سه شنبه روز مشتری یعنی روز پنجشنبه روز زحل یعنی روز شنبه
چون هفت سیارگان شد دوازده بروج و دو برج یک یک
سیاره را خانه شد [illegible] آفتاب و ماهتاب را یک یک خانه شد
و این اسامی سیارگان در فارسی که اکثر هم [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسپهر [illegible]

خورشید و بهرام و برجیس و کیوان ماه قمر تیر عطارد و ناهید

زهره و خورشید شمس و بهرام مریخ و برجیس مشتری

و کیوان زحل خانجات سیارگان حمل و عقرب است بهرام

قوس و حوت است مشتری بارام ثور میزان چو خانه زهره است

مر زحل راست جدی و دلو مقام تیر جوزا و خوشه هم سرطان

خانه آفتاب باشد مدام و تواریخ منحوس ایست بشت و

هژده و بیست و شست زبون شانزده و سیه و ده ...

چون هفت روزی نحس باشد در هر ماه حذر کن تا نیابی

رنج سه و پنج و سیزده یا شانزده بیست و یک یا

چار و بیست و پنج شرح آن از سیوم آدم از بهشت شد بیرون

پنجم آن قابیل ملعون ریخت خون سیزده دندان احمد شد شهید

شانزده اندر خلیل آن نار دید بیست و یک در دهر طوفان شد عظیم

بیست و چارم کشت زکریا رو غیم بیست و پنجم یونس اندر بطن حوت

یاد داری یا شفقی در سکوت انحراف سید حسینی سید

حسینی سید علوی شیخ صدیقی شیخ فاروقی شیخ عثمانی شیخ

قریشی شیخ عباسی شیخ انصاری شیخ بنی اسرائیلی نعنی اسرائیل

نام مهتر یعقوب پدر مهتر یوسف علیهما السلام است

بنی و سنو تبعنی فرزندان مغل جغتی افغان غلزه و غیره

سکران کمی ملانی یاک تینی و غیره عطار تنبعنا فروش

عطر فروش ... کاغذ ... خرادی ... شکار

باتیلر محفه ... بستا خیاط درزی کلال ... رنگر

بخود

[illegible]

بخیه‌گر کندیاگر کوفتگر اوکر ساحرجی دوکر دیگر خاک بیز

صباغ رنگریز بافنده چاکت جولاهه پارچه بافت حلاج نداف

رسن‌تاب سراج یعنی زین‌دوز جراح فصاد فصدکش نشتیرا

نباض جنیک صراف نقاد دلال تنور افروز تنورتاب تنا

بند تنور نان‌پز تنورجی طباخ مطبخی یعنی نان پز

باورجی بادفروش بساطچی بزاز قطاع الطریق یعنی راه‌زنان

ساره یعنی دزد کره جیب‌کیسه‌بر اوجکه دغل دغلی غدار دزد افتاده

ناشناس متمنت زاهیز غنی یعنی الی بلدباشی قافله‌باشی

دارا قزلباش قمارباز مقامر قامر شعبده‌باز بواب یعنی دربان

شبان چوبان چرواله قلبه‌ران داروغه قلبجات یعنی یلدی

کوکب مزارع کارنده دباغ جلاد پوست‌کش خاک‌روب کناس

مثال خور معمار عمارتگر نقاش مصور یعنی تصویرگر موسیقی

مطرب قوال خنیاگر لولی ناخدا ملاح کشتیبان قصاب

برقندار بندوقچی مشعلچی سمبچی جراغچی غواص یعنی غوطه زن

مختصر مجاور سناور تا استاد یعنی استاذ معلم آخوند اتالیق

یعنی ادب آموزنده متعلم تلمیذ تلامیذ جمع آن یعنی شاگردان

ملمع‌گر زرگر لنجه‌گر قلعی‌گر یعنی مس پوش کیمیاگر سیمیاگر

حداد آهنگر نجار دروگر تبردار حکاک یعنی خاتم‌بند خارا

هیزم‌کش نعل‌گر جلدگر شیرازه‌بند ستاره‌گر مهره‌کش سجع

زنار شیشه‌گر مشاطه عطر موسیقار

توشکچی لنگچی پیچی گرز اسیا زره

چو شه، نان شنه یعنی پوت، صابون، نیل، مینا یعنی شیشه

منقه، دیلم، سرپوش، دست پناه یعنی انگشتر، سوزن

آینه یعنی عینک، نقره، طلا، کوره، کیمخت، چوره پاپوش

کفش، جوره پا افزار، جوره بیزار، جوره ... زار، جوره زیر

پای، جوره جراب، جوره موزه، جوره محبیه، خلوج یعنی تخته

بند یعنی گیاس، ... دانه، کاه، هیمه، هیزم، مروحه یعنی بادکش

بادبیزن، ... موچینه، سرلیسم یعنی سرلس ...

کانون یعنی کوره، تنور، گلخن، طبله، نقاره یعنی ناره، دف، نیز

جرس یعنی ... گریال، زنگوله، دهل، بهل، رتهه، عرابه یعنی آرابه

وغیره، دهل، نوار، ستار، نواز، طنبوره، ... پایک

یعنی پیاده، حضرت پادشاه، زرنجشی، ناظر یعنی خواجه سرا

صدر الصدور، متصدی یعنی پیشوار، مستوفی

سوانح نگار یعنی خفیه نویس، وقایع نویس یعنی وقایع

نگار، منشی ... محرر یعنی نویسنده، شحنه یعنی کوتوال، دفتر

کشا یعنی دفتر بند، داروغه کذری، داروغه ... داروغه ...

الضرب یعنی روپیه و اشرفی، داروغه دارالفلوس، داروغه

نخاس وغیره، قاضی، محتسب، متولی، ... خطیب

... نویس، حکاک یعنی ... نویس، منیب یعنی خاوند ...

یعنی ... اهالی و موالی یعنی عمله و فعله، حاجب یعنی چوبدار

... بیلدار، ... تالکولو، مقدم ... تخم ریز

یعنی ... مرزبان ... ولایت ...

...

قصاب جمع آن بلاد جمع بلده یعنی شهر موضع مواضع جمع
آن ... جمع آنها قریه قریات جمع مزارعات جمع
مزارعه مازرعه جمع آن مازرعات خدمت جمع خدمت وزارت
نظارت صدارت بخشیگری نظامت یعنی صوبه داری فوجداری
داری ... نویسی پیله برداری داروغگی چبوتره داری
... نویسی تصحیح نویسی اطلاق نویسی ... نویسی قضا ...
نویسی ... نویسی احتساب خزانه نرخ نویسی ...
یعنی ... باده شراب راوق صهبای ... مدام
ام الخبایث بنت الکرم یعنی مادر پدر و پدر باطنی مادر
... دختر ... اقربا یعنی ... یعنی نزدیکان والد یعنی پدر
والده مادر ... یعنی ... مادر ... یعنی ... جد یعنی ...
یتیم طفل پسر صبی ابنا جمع ابن اولاد جمع ولد ... یعنی
... متبنی دختر صبیه دختر ... یعنی ... دختر
دختر خلف یعنی پور اعمام جمع عم خال و خاله ... و ...
اجداد جمع جد ... جده ... آبا جمع اب ... جمع ام ...
مادر ... یعنی مامون همشیره زاده یعنی خواهرزاده ...
یعنی دخترزاده داماد یعنی شوهر دختر ... یعنی ... همشیره ...
یعنی زن ... زوج یعنی شوهر ... مرد ... ساک نیز
خصم یعنی ... دشمن ... منکوحه اهلیه زوجه ... عورت ...
... یعنی ... همشیره ... زاده ...
... مادر ... خسر ...

سو... باب نخید 4

شوی یعنی خوشدامن خسر پوره خسر آجی همزلف بیوه یعنی زن
شوی مرده عقیمه یعنی نازاد یتیم یعنی پدر مرده یا مادر مرده یتیم
طرفان یعنی مادر و پدر هر دو مرده باشد کدخدا خانه خدا خانه
اوغز خانه صاحب صاحب خانه خاوند خانه مختون
یعنی ختنه کرده شده تزویج یعنی نکاح کابین یعنی مهر وغیره
حبوبات خوشه گندم نخود مخلوط جو عدس ماش برنج جواره
وغیره گاورس یعنی کال ارزن شالی یعنی شالی ... درم
ذرت یعنی جواز مکی جرمی ... خشخاش ... اینه
... موتله باجه کنجد وغیره انجیر لغزک یعنی
انبه لیمون انار گیلاس زردالو آلو سیب یعنی سیو پسته
سفتالو شهتوت بیدانه منقا بادام چهارمغز یعنی آکروت
چلغوزه کشمش ناک یعنی ناشپاتی انگور سفرجل یعنی بهی بهی دانه
... یعنی ... سنجد پستان یعنی سبو ...
کوت ... نارنجی یعنی نارنگی بادرنگ کلان یعنی خیار یعنی
... تربه بادنجان خربزه دابوغ یعنی سبز زردک گزر
خشک کدو پیاز یعنی بصل سیر یعنی ثوم یعنی ... شلغم
شکر یعنی قند ... نبات ... شیره شکر آب ... منذ حرف بودیم
تره میره تره تیزک یعنی ... شربت یعنی شوربه حلیت
... یعنی جاشنه یعنی شکر قند سیاه قند سفید ... شکر
شهد یعنی شکر زردی ... روغن ...
... قیماق ... حلوای ... جبات

٤٧

دوغ چکلده پنیر نان یعنی کلیچه برنج شیرت برنج نان [illegible]

یخم لوت سمونه کماج سوربا اوذیکی حلیم آش شکر شیر و غیره

نبات شکر قلمند شربت آب شیرین آب تمو [illegible] آبه فالوده

بیضه ماهیچه [illegible] نکین [illegible] و غیره نمک [illegible] اودنکیم

[illegible] اجاره دستار خوان [illegible] باغ یعنی [illegible]

ان ریاض بوستان بستان گلستان یعنی [illegible] گلزار [illegible]

باغچه [illegible] شاخسار چمنستان نهالستان سروستان

[illegible] نهال [illegible] یعنی بوته گل [illegible] شمشاد [illegible]

چیلی [illegible] یعنی [illegible] بید [illegible] و سونکره سرو صنوبر یعنی

[illegible] حکمی سنبل نرگس یعنی نرجس شهلا

[illegible] یعنی نرگس عشق [illegible] نافرمان لاله یعنی شقایق صد

برگ [illegible] گل گلاب گلنار گل معطر [illegible] کوشنبو ریحان

[illegible] یاسمن جعفری بنفشه نسترن [illegible]

نسترن گل [illegible] صندل [illegible] گل [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] یعنی کیسه [illegible] [illegible]

یعنی [illegible] قلمدان یعنی قلم خانه [illegible] خامه دوات

یعنی [illegible] کوندان [illegible] کاغذ [illegible]

[illegible] قلم تراش [illegible] حرف تراش [illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] تمام

سمند ۱۱

... شانه ناخن گیر یعنی ناخن تراشن موچینه مقراض
سنگریزه کلوخ آیینه شیشه جرمینه یعنی دستکی زنبور
نیشتر یعنی نشتر غلات یعنی سندان [illegible] آهن خایکه
وطلسن تیک یعنی چکوره سوهان یعنی سوهن الی بر
جانوران خوش زاغ یعنی کلاغ غراب شارک تذرو
یعنی کیک یعنی کلو تریک کنجشک نر کنجشک ماده خروس
یعنی مرغ ماکیان یعنی مرغی فاخته دراج قمری کاکیچ چامه
یعنی کبوتر تغدری طاوس توتو یعنی ... زاغ ... سرخاب
یعنی چکواچکوی بوتیمار یعنی ... عندلیب یعنی بلبل
هزار دستان نعل یعنی سرخ لغزه نول اهو آهو بچه آهو بره
آهو آواز
غزاله چکاره کور خر شیله کاو خرکوس کوزن کرکدن کرک یعنی
کیندا کاومیش دستی جاموس دستی ماده کاو صحرایی
... کوسفند بره دنبه قجقار یعنی تیکه میش
ماده ... کوساله یعنی سیر خوره قرپس یعنی اسب
... ماده است مادیان اسب مادینه کوت یابو ... تکی
یعنی استر ... اشپ کره ... ننک ...
شمار جانوران ... زغن علیوار یعنی علیواج جغد بوم
... یعنی ... درک و نعوه ... بچه
... مردارخوار ... عنقا یعنی ... مرغ فیل
... ارت ... پیله یعنی کرم ابریشم
... کرم ...

خران کلیک شبیش اسنر جنجر دراز گوش حمار
یعنی خر مرکب خرکره [illegible] فرس جنید ضیغم ضرغام [illegible]
شیر سیاه گوش کرک پلنک یعنی اوز. فیل یعنی پیل
توک یعنی خنزیر خرس آیو دستبکر مشکین شغال
یعنی شغال روباه توکی آنی پوزنه مرغ یعنی [illegible] بوزینه میمونه
بوزینه سفید یعنی [illegible] تقصیر [illegible] سک اصحاب کهف
روباه [illegible] دار بوسیس [illegible] باخه کشف
سنک بیت یعنی [illegible] سک آلی توک سوسمار
حربا خارپشت سوسن جنکلی کربه من افعی یعنی مار [illegible]
کژدم یعنی [illegible] دم [illegible] یعنی [illegible] یعنی توک. [illegible]
اسبان سمند [illegible] مشکین کمیت [illegible]
ابلق نقره تازی عراقی [illegible] ترکی قندهاری وغیره
فارسی ابدان یعنی بدنها سبابه یعنی انکشت شهادت
ابهام یعنی نر انکشت وسطی [illegible] انکشت [illegible]
[illegible] انکشت خورد اعضا جمع عضو [illegible]
[illegible] کاکل کلاله یعنی [illegible] جعد زلف جبین
یعنی جبهه [illegible] پیشانی ابرو [illegible] چشم دیده
[illegible] یعنی مردمک [illegible] مژکان پلک [illegible] کوش
[illegible] بینی [illegible] یعنی [illegible] عارض [illegible] یعنی [illegible] رخسار
[illegible] جهره [illegible]

۱۳

ذقن زنخ زنخدان غبغب یعنی زیر زنخدان چاه زنخدان

خال [illegible] جید یعنی گردن سینه یعنی صدر شکم بطن

پستان کنار یعنی بغل پهلو کتف یعنی دوش عضد یعنی

بازو ساعد یعنی زیر بازو مرفق یعنی آرنج کف دست کف

پای پشت [illegible] دست پای ناخن [illegible] دست

[illegible] دست [illegible] یمین یعنی دست راست:

[illegible] یعنی دست چپ ناف موی زهار یعنی موی نهانی

ران زانو ساق قدم پای کعب یعنی [illegible]

پاشنه شش خاطر دل سپرز جگر زهره تلخه معده یعنی

روده غدود پوست گوشت چربی استخوان [illegible]

یعنی کفل کون ذکر یعنی الت [illegible] قضیب کیر نایزه

یعنی سوراخ الت [illegible] خصیه یعنی خایه خصیه [illegible]

[illegible] یعنی فرج [illegible] عذره بول [illegible] پیشاب

[illegible] زمین [illegible] صراط طریق سبیل [illegible] جاده

[illegible] یعنی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مسجد [illegible]

مساجد منبر جمع آن منابر محراب مناره چراغ شمع

[illegible] شمعدان [illegible] چراغدان

[illegible]

مشاطه نشانه

پنجه

گرده

نجار

۱۲ ... ۱۴ ... (۱۵)

حمام یعنی گرم ابه خم وغیره دهنه چاه ببر یعنی چاه باولی یعنی باولی
دولچه دولچی دلولعنی لوکه سنطل یعنی ذول ابریق یعنی چهاگل
یکپال تشت ستشکچه وغیره حویلی ایوان صفه سباباط
یعنی دیوری بالاخانه ته خانه زنک محل نشیمنه محل طاق
طاقچه دروازه تخته دیلیز صحنه ملاذ یعنی رو شندان آبدان
بدر رو ترنوبان معرج زینه پایه میزاب ناودان یعنی پرناله
غرفه دریچه یعنی کهرکی دیدبان یعنی چهرکه دیکدان وغیره
کلوخکوب کلوخ انداز ملاحن اندز میخ کوب تیچو
عودسوز یعنی انگیٹی معفوره قطب یعنی منخ زکال یعنی انگشت
خاکستر اسیا چکی اسیا کلی ناون معه دسته کندو
یعنی چرخه چرخیا خسخانه سواره مطبخ یعنی باورچیخانه
کلان شہتیر یعنی شاتیر سقف چوب یعنی کری قفل
کلید زنجیر ستون نعلین چوبین جاروب
توکره پیشکا یعنی چوک غربال غله افراز جوبار
لوح ... کیار ... چک یعنی ... پرده سرکی وغیره ...
یعنی ... دستره ... غربال کوب توری صندوق صندوقچه سوک
پنلاغ ... یعنی ... سوت ... ... باعنده ...
یعنی ... پیچک ... ... کلاوه ...
چرخه ... عدان ... بر کا ... سیغار ... تخته وغیره ...
... کندو

امدند و بعض در مدینه نسیج المثالی یعنی مادر قراق
یعنی الجیدیعنی قماشه ابیض سفید اسود سیاه اخضر
سبز اصفر زرد ازرق کبود نیله احمر یعنی سرخ خلق
یعنی سفید صحیفه ناصعه یعنی پیتری مشقه یعنی تلک طره سیح
کوشه یعنی دستمال مندیل لطانه قبا دوتو دو تهی
بیاره پوشانیه جامه نیمه آستین پیراهن خرقه فرجیه یعنی زنده
نعلین یعنی جیب یعنی کیسه جیب یعنی گریبان تخم
دامن ردا در شانه بالاپوش شلوار ازار یا جامه سروال
پاجامه ناشه پاجامه پنبه دار آزار بند بالین بالش وساده
یعنی تکیه سرنک پنبه شیلی جاجم جا نماز مقنعه نافته نافته
مشروع شرح مشروع کلندره مشروع خنجری اورت
یعنی وزرای کلبدن بوی سفید مخمل کمخاب کلیم بارانی
ثیت ابریشمی افریشمی رضای ابره یعنی اوره
تر حاسیه معزی سجاف وغیره پارچه لکه
وولیه کلاه یعنی قالین قالیچه بسط یکی یک
دوچوبه تخته قنبایه جاجیم سیاه بان بسما اینه یعنی
سمیانه خیمه آن چیادر یا بیت لفاف
پراسطلی ... جمع آن ظروف یعنی اوانی
ایضاً ... طاسک طبق ملامه ... سکنک
ماسه ...

شیشه گلاب پاش یعنی کهوریه وارس منجل یعنی
والی یا هانی بیل ملعقه یعنی کسے اهنی تبر یعنی کوهاری تاب اهنی
تاب سکی تاب کلی غزکان کزکان غزکان عزغان تازغان یعنی
کرائی سرپوش سینی چمچه یعنی کفگیر ذهب طلا زر سیم نقره
جتیل نحاس یعنی مس برنج یعنی تیل صفر روئین یعنی کانسی
رصاص ارزیز سیسه حدید یعنی اهن سرب یعنی شیشه بند و یا
سکه باروت یعنی بارود وغیره بازی پیچ ارجوج جنکلوس
جهولی تواجو هندوی بهیسک وغیره زیور تعویذ حلقه بند بلا
گوشواره بچکانه انگشتری نگینه هیکل خلخال
کوجری یا ریب انگشتانه دستی بازوبند آبگینه آئینه دستاره
دستانه دست برنجن دست ورنجن پایی یار گوشش وغیره
نخودی بیدانه شکرپاره یا پرتاشه وغیره محمد عظیم از شعور و عقل
زاندک علم کن بکثرت نقل ولی بندرین وقت نویس ...
پسندند خاصان و عام ازل هزان و رس کو در فهم ...
تحریر آ کن بهندی یا عمل اسلحه جمع صلاح ...
حربه صمصام یعنی شمشیر تیز تیغ ... کمان
... قبض جزا ... شمشیر
... نمود ... عباره
تفنگ ... یعنی ...
چقماق ...

سوار
جمعه

زسته کلنک ۱۷

جووره

غلوله کلوله کلیل یعنی غلیل دسته یعنی ... نیز دسته
کالمتراش وغیره بیس شیز ناوک خدنگ گز و یعنی پله
سوفار سفان سبیز وغیره خرمهره ناقوس یعنی سکبه
جرس یعنی کهدال بیراق یعنی اسباب اسپ طویله
یعنی رسن دراز که بدان چارپایان را ببندند اصطبل یعنی ...
... ایان بوزمال بوزبی مضمه رانه خرخ علیق یعنی توبره
لجام لگام لغام فراخی زیربند بیش بند جل کردی کوتل کش
... جابک ... بند یعنی خوگیر زین یعنی ... رکاب دوال
یعنی زین پوش فتراک یعنی شکاربند تسمه ... ساخت
ادای ... چهار پاینه وغیره ... از اولین روز مره امور بدبیس
ازین از دوایی اکابید ادویه جمع دوا کافور زعفران گوگرد
کبریت یعنی گندک مصطکی تربیله یعنی بلیله بلیله املیه ترکله
یعنی قلفل کرد یعنی اسود یعنی مرچ سیاه قلفل دراز یعنی
پیل رنجبیل یعنی سوهته کوکنار سنیز بادیان
یعنی ... هلیله سیماب یعنی زیبق فلفل احمر یعنی مرچ
سرخ زر دچوب زنجبیل تر یعنی ادرک خردل یعنی ...
طلق یعنی ابرک شبتره جوز بویه یعنی جایفل جوز
خراسانی جو ... یعنی اکرور ... زری ...
... نیل ... یعنی اجوائن ... الفارید ...
مهره ...

یعنی بذر ریحان تخم کاهو سنجرف یعنی سنگرف تخم خیار
یعنی تخم بادرنگ و تخم خیار یعنی کاکری بید انجیر یعنی ارنڈ بفتح
افلاطون یونانی بضم گوگل اندرابن بکسر یعنی حنظل باد
انجان دشتی یعنی کتای بزرگ بقم تینک بلادر یعنی بیلاوه
بیخ سوس ملهتی تریاق روستایان ثوم بضم یعنی لسن
تریاق ترکی انی موسیای تمر هندی یعنی املی بادزهر یعنی زهرمهره تریاق
انگار مفتوحه یعنی سوهاگه نوشادر بروزه زنگار انگار سبز
سبز یعنی نیلا تتونه جداور بالفتح زرنبه جدوار یعنی
سفید مازو زاج یعنی زاک یعنی پهتکری سقمونیان
یعنی گوند سنبل الطیب یعنی چهڑ بالفتح اول و کسر وییر
ایلوا مفتوحه بیدمشک طبرزد یعنی نبات یعنی مصری
طباشیر یعنی بنسلوچن مشک کستوری عرعر
بفتح هر دو عین مهمله و بسر عناب یعنی کنار ولایتی تو بند
یعنی اکر فتق بالکسر پسته و فشراجوز یعنی
اکر تعلی تمک حوره یعنی سبجی کتم بفتح و سمه یعنی
یک نیل مامیران بجیست مشهور زرنیخ یا
رافضه ابیض افیث اسود یعنی کجلوا

و تحریر زر ... باب اندر ... آسنه زرد ...
... نکرد اول جمادی ...

اصل

اصل السوس

جعبه یعنی ترکش نیم لنک یعنی قربان هدف نشانه عینک
یعنی شیشه چشم عصا چوبدست دوده کاجل غوبق
یعنی مخزن یبوتره کحل توتیا سرمه مادر قریه یعنی مایه مکه یعنی
مکه نیت احرام بسیج آهنک عزم یعنی قصد شخص عنفر
بدن تن جسد جثه قالبد خارشند یعنی کروه کشت زار کجاک
یعنی المکس حظیره بغبره خانقاه مجمع یعنی عنبر دریعه کرمعیار
میزان یعنی ترازو کفه پله هفته هفت روز دوش یعنی
دوشب هندوی کاله رات جوکهی پریروز یعنی پرسون پیلی
دی روز یعنی کاله فردا یعنی فجر پس فردا یعنی پرسون اکلی امشب
یعنی اج رات جوبهی زنه یعنی پانزده دسته کاغذان دسته
بیست وچهار تخته رطاس دسته کاردو پره عرض یعنی
پهنا طول درازی قرن بمعنی هژده سال و شصت سال و هشتاد فقره
و غیره مهد جمع آن کهواره کاهواره تریخ یعنی کفتار کلا
عنتر عمله کماوه حول جدای افکندن و کناشتن
کناه و قوت نیز حول و هشت ثلث کمی بکوید شعبده
کر بر کردن کاو و شتر باشد مهندس منجم نجومی رمال
صاحب جفر است خار یعنی پنجه کانه یعنی مقراض
الکه فاذن که بنوشت خاره کنجاره جفتی هل کاما
آذر شر تدارک تلافی تعریف غب

مشهور و مرکب جاریا بان نفس یعنی لاش مرده استعاره یعنی
خوش خبری اسقاط حمل یعنی بچه خام انداختن اقساط جمع قسط
حصه مشهور محاصره نزهه خسارت یعنی زیان شدن
مصادره تاوان خراطین قوس قزح یعنی کمانی که بر هوا
می باشند جواز دولیه جوال جیب سما انهدام یعنی ریختن
و کل میخ نیز خندق قمر ماه هلال ماه نو شهاب اختر دنب
ستاره نجم ستاره بدر یعنی چهارده کسوف گرفتگی آفتاب
خسوف گرفتگی ماهتاب مجره کهکشان یعنی کاه کش
آسمان تگرگ ژاله سنگچه برف یخ باد باران یعنی بهره
عیسی و موسی پیغمبران علیهما السلام اند و هم نام ستارگان
است و سنگ داودی نیز سنگ . مرمر سنگ پارس
که این را زر کنند میکند و سنگ مقناطیس یعنی سنگ
آهن ربا صاعقه جمع آن صواعق سر قهار رعد نام فرشته
و آواز یکدیگر زدن سحاب ابر حباب یعنی غباب
قنطره پل بحر لجه رود دریا یم کشتی سفینه زورق
ناو جهاز لنگر یعنی زنجیر کشتی و لنگرگاه نیز جیوش
جمع آن یعنی لشکر جند یعنی جنود جمع آن سپاه
تشعون فوج [illegible] ولی بسزاوار [illegible]
[illegible]

بلی یعنی اینجا کل سر یعنی کلنجه دنبل دمل و ما میل جمع
آن جمال چیچک عبید الجیک یعنی کابوس یعنی
دیو که در خواب بمردم آسیب میرساند رمد یعنی
آب از چشم جاری سرفه کهانی آروغ یعنی دکار نماز
یعنی دهن گشائی خمیاره یعنی قدکشار فواق یعنی اهکلی
چقمقاک عطسه شهوه دانه داروغ یعنی ترش حنظل
یعنی قومات تقویم زایچه جنم بینزی منادی یعنی آواز گو بکو
دوید ب برس لاسن جرجی لباد یعنی بنجالی فرسنج
یعنی فرسنگ یعنی سه گروه فرنک یعنی انگشتانک
دستک کرچه کریچه یعنی کلی و ونده کوی و چوگان و سبنم
منجنیق یعنی فلاخن دبنکلی نیز بندی قیدی محبوس
اسیر سیر نمال یعنی اول آتش زنه یعنی چقماق یعنی چلک
آبله یعنی [illegible] اک انجامه یعنی آوند بمعنی آب [illegible] آورب لکاند [illegible]
حلس [illegible] بر عقد الامور آسن چوز و شدن دانه ور زرستک
[illegible] بستان یعنی ابریق و آفتابه آخر یعنی آخور علف [illegible] کاه
ستو [illegible] آن [illegible] گروه [illegible] کجابه کجاوه کتلرک یعنی [illegible]
[illegible] دراز دم بمعنی باهی کران خشک بمعنی جام [illegible]
[illegible] نشار ساده بی ریش [illegible] دهره ساج یعنی
[illegible] نیز نشد بمعنی سرود [illegible]

می اندازند عزیزت بپرویزت بعوزت یعنی عوبان زغوته چوبی که
بران ریسمان رسیده ببندند یعنی کلاوه و لاوه زنبیل یعنی چچه
پستاره پستاره پستواره آنچه بر پشت برداز بشیزه
یعنی بری و کوری نیز زنکوله یعنی کنبشکو وجوان که در بازوبند
افتاب پرست یعنی گل نیلوفر کندناک بوزنه کلنک چوب
گازر که بدان جامه را کوفت کنند کاوچشم یعنی گل شب
بود علی بذا القیاس ابوالصاحب وقبله
خداوند فیاض زمان والاقدر قدرشناس ولی نعمت میان
احمد نعلی جیو مدظله العالی صاحب وقبله حاجات
خداوند کعبه مرادات تکیه وپناه صوری ومعنوی مدظله العالی
ابوالصاحب قدردان برآرنده حاجات بخشنده مرادات
نعمت بخشا نان طلبان سلمه الرحمن بعد از تقدیم لوازم
تعظیم وتکریم ومراسم عجز وتسلیم منکشف رای زین افتاب
آئین میگرداند که هادی کامل رهبر آگاه دل مرشد دین
پیر حقیقی رسن خدا رسان کرم فرمای مریدان مرهم بخش دل
منکسران حضرت سید عتیق الله جیو مد الله تعالی ظلال
ارشاده حضرت پیر ومرشد حقیقی قبله کعبه تحقیقی
دام الله ظلاله وجلاله سناد بحر شریعت اشناور
مراقبت غواص صدف حقیقت ... طالب
حضرت ... الرحمان ... نا
مینائی یعنی ... منزل
... دانـ

جناب عالی واجب الاعزاز ... صاحب ... نوشته ... سرکاری ...

آخوند ...

... سلّمه الله تعالی آداب کورنش و تبجیل

و ... عظمت و تهلیل تحریر بجا آورده بعرض رای بیضا

ضیای هدایت فرمای استاد آقای میکرداند ... والده صاحبه

قدردان مشفقه مهربانه معظمه مکرمه محترمه والده ام ... سلّمها الله

تعالی مراتب عجز و افتقار و ابتهال و انکسار بتقدیم

رسانیده بگزارش مدعا می پردازد که ... آخوند صاحب مهر

فرمای کرم بخش فیض افشان هنرپرور تربیت بخشا صاحب

العلم و العلم اشفاق اقتضای میان سعدالله بیک جیو دام الله

تعالی برکاته و افاضاته استاد صاحب مهربان مشفق

قدردان قبله دو جهان فیاض زمان سلّمه الرحمان بعد از ادای

وظائف آداب و تعظیم و ایراد لطائف کورنش و تکریم مکشوف

ضمیر فیض مشحون گردانیده می آید که ... صاحبی

مشفقی ماذی اعتضادی ملاذی استظهاری مکرمی محترمی

اعزی اخوی محبی و غیره صاحب خداوندگان قدردان

مرتبه دان رتبه شناس والاقدر لطف و فرما والطاف اساس

اشفاق ... کرم بخش کرم گستر فیاض زمان فیاض دوران

فیض بخش فیض رسان مرجع عالم و عالمیان منبع الجود و الاحسان

... والامتنان مجموعه الفضائل و الکمالات

... والا ... جامع خوبیهای ذاتی و صفاتی

... احترام و غیره ... نوشتن ...

... شنبه ... ماه ... نهم ...

آورده بیکورنات تسلیمات عبودیات لوازم مراسم روانب
شرایط روابط ضوابط شمایف نفایس جلایل شرایف نعایف
عقاید قواعد فواعد ویژه عقیدت رسوخیت فنا و ست
عبودیت اعتقاد عجز نیاز ابتهال الحاح افتقار ضراعت
استکانت ویژه بجا آورده بتقدیم رسانیده مودی مفهوم ویژه
مکشوف بشته منکشف واضح موضح لایح معروض
موضوع مبرهن مرفوع ملتمس محسوس مبان بشته
التماس ویژه خاطر خطیر عاطر شریف خاطر فیض مقارن رای
رزین رای آفتاب ضیای رای خورشید انجلا ضمیر منیر ضمیر مهر
تنویر ضمیر مه تصویر ضمیر بیضا نظیر ضمیر کرامت تخمیر ضمیر آفتاب
اقتضای ضمیر افاضت مسحون ویژه میگرداند مکشوف
خدمت سامی درجت میگرداند که کره نیده می آید سبب زد کر
صیدار دکه مینماید که [illegible] احوال اینجانب مقرون بحمد ایزد
متعال است احوال اینجانب بخیر و خوبی چگونگی حالات اینجانب
مقرون سپاس بقیاس است جریان احوال اینجانب موجب
شکر است [illegible] احوال نیازمندان بیمن توجه حضرت [illegible]
واقعیان عدو مال بالفضا صحیح بخیر و خوبی است و بخیرت و عافیت
مقارن است و بهجت و تندرستی و نضارت و سلامت و الفت
[illegible] روح افزای و شادی افزا احوال فرخنده مآل [illegible]
[illegible] و نوید رحمت جاوید احوال خجسته
مهربان اندازت ابرکات اندازت نتایج [illegible]

ادره بركت تكميل كرديد آبنه تمامت ... از موجود حالا مرسان
ممتان ... تمامان شد

ملكي صفات انذات ستوده سمات ... آن برخوردار ازان
بيادرت ... الفرزند المخلص ... شما وايشان وغيره
شب و روز ليل ونهار همواره پيوسته هميشه سروت
ابدانديز لايزالت مستدام مدام دايم على الدوام
خمس الاوقات بالعشى والاشراق بالغدو والاصال
... از درگاه قادر بيچون از حضرت مجيب الدعوات
از درگاه كارساز حقيقي از درگاه قاضي الحاجات از درگاه
خلاق ... از بارگاه كافي المهمات وغيره ميخوانند
مطلوب ميدارد مسئلت مينمايد مسالت مينمايد استدعا
... ميكرداند مسئول مينمايد سوال ميكنند ... عيست خواها
جوابست ... زياده چه عرض نمايد زياده چه مبادرت
رود زياده چه گستاخي رود زياده چه تجاسر رود زياده چه جسارت
بي ادبي است زياده طوالت كمال بي ادبي است
... زياده چه مبالغه رود زياده چه نگارش رود زياده چه ترقيم
نمايد زياده چه ... زياده چه بر نگارد زياده تحرير ... زياده
چه ... زياده چه منتسح رود زياده چه مندمج نمايد
وهرجاكه لفظ بجا آورده مي آيد آنجا لفظ بعد ... باشد بهر علم
قلم بايد ... را معلم عرض دارد ... ناكر ... حلوا
فروش ... كف اليش ... آنكه ...
... ... جهت ...
من ... فلان ... بركات ... صاحب
... ان

مهربان خداوند قدردان من سلامت والی ولایت اسرار
من مالک ملک استار من سلمه الله تعالی [illegible] پناه
تکیه و پناه من قوت الظهر من سلامت از کمترین کنیز
کان سمات فلانه بعد از تبلیغ جلایل کورنش
وت [illegible] ترسیل دارب طلبی ملاقات نشاط
بار ملتمس ضمیر موافقت تصویر میدارد پس از ادای
شرایف تکالیف رواتب اثنیه زاکیه و ابلاغ لطایف نفایس
ادعیه صافیه که رسمیه قویمه عقیدتمندان است معروض میدارد

هندوان میان و بی بی شوهر و زن خود را میگویند مگر دختر و همشیره
و نواسی را بی بی میگویند و نزد مسلمین شب اول می آید و روز بعد
و نزد هنود روز اول باشد و شب بعد آن و اصح است اول و باطل
است آخر [illegible] معلوم اهلخانه باد لیکن شه سمات [illegible] باد
صاحبخانه محبه یگانه دستوره دانا رفیقه یکتا سلامت
زبده نسوان قدوه حوران سلمه الله تعالی عصمت پناها عفت
دستگاهی سلامت برکت خانه دولت کاشانه عصمت کیش
عفت اندیش سمات لوره با شرم و حیا باد [illegible] مستی
بعد [illegible] از شرح شوق و تپاک و اظهار اشتیاق و دعوات
شرم و آبروی باشد مهود ضمیر حفاظت پیوند باد و دیگر نامه اسم شوهر
و زن در میان خط بشرط ضرورت نویسند [illegible] عبارت
[illegible] اوقات [illegible] و بیدار و هذا المثال عورت [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] حضور [illegible]

پسندیده ارادت و اطاعت شعار عقیدت و [illegible]
شاد ... محفوظ الهی باشند محبت و یقینی مخلص یقینی بود
میان فلان جیو بعافیت باشند ... خاص معتقد با اخلاص راسخ
الاعتقاد و اوثق الاصفیا میان فلان جیو سلامت بعد از
اظهار ادعیه ماثوره ترقیه و اثنیه موفوره ترفیه مشهود و بعد از
وافر نتایج واثر بلند
الفتاح ابواب دعوات ترقی عمر و حیات و افزایش دولت
و جمعیات واضح باد ... محب الفقرا ملاذ غربا
ملجا الفضلا معاذ العلما میان فلان جیو سلمه الله تعالی بعد از
تبلیغ مراتب ادعیه صافیه دولت و برکت و رواتب اثنیه زاکیه
جمعیت و حرمت منکشف رای اقامت انتمای میگرداند
بعد از شرح ادعیه ماثوره ترقیات دولت و اثنیه موفوره ترقیات
جمعیت منکشف رای آفتاب آمای گردانیده می آید
بر بهورت ... اوشار شرل کنکاجل لعیدن دیوی دربار [illegible]
لعل جیو سلامت بعد از کورنش و ... تسلیم و بالا کن
واضح ضمیر آفتاب نظیر میسازد ... و ... و ...
اوتار ... سیوک دیوی دربار سلامت بعد
از شیر باد و سوکهی رهنما و جریخی و کلیات مبرز ضمیر اشفاق
تصویر مینماید که ... گوسائین صاحب مهربان مهربرد
خوشنود ... باکرم ... فلان سلامت بعد از تقدیم لوازم
... یاد پابوسی معروض میدارد ...
... با اخلاص راسخ الاعتقاد و اوثق ...

(٢٥) فلان عرضه داشت در خط پادشاه ولایت رسانیده اند

رقم جهان مطاع پروانهٔ العلیه [illegible] قضیه شرفه طلعیه میگویند و خط پادشاه هندوستان را میگویند فرمان وحی توام فرمان سعادت نشان منشور لامع النور منشور آیه جمع منشورات یرلیغ وحی تبلیغ فرمان لازم الاذعان فرمان وحی ترجمان فرمان جهانمطاع آفتاب شعاع عالم اتباع حسب الحکم عالی حسب الامر کیهان مطیع

نشان عالی عنوان کرامت بیان نشان مرحمت بیان بوزیر و فوجدار و عامل پروانه کرامت نشانه پروانه واجب التعظیم و التکریم پروانه جلیل القدر پروانه لازم الاذعان پروانه عالیقدر [illegible] مثال لازم الامتثال به پیر و مرشد و پدر و استاد و غیرهم و مراتب نویسند افتخار نامه عزت شمله عنایت نامه افتخار مشحون التفات نامه امتیاز مملو الطاف نامه تلطف نامه شفقت نامه رافت آمود مهربانی نامه عطوفت آمیز اشفاق نامه فیض آمیز رافت نامه عنبرین شمامه تفضل نامه [illegible] نامه سامی نامه گرامی صحیفه شریفه الطاف آمود رساله ملاحت آگین مقاله متانت آیین وغیره الکه از روی اشفاق بیکران مرقوم قلم عطوفت رقم نموده بود نشر الکه از راه عنایات بیغایات [illegible] الکه از راه تلطفات [illegible] فرموده

بود که وغیره در اشرف آنات والطف اوقات در ایمن
زمان واحسن اوان ایام خوش وهنگام دلکش ومیاسعد
اوقات واحسن ساعات در احیا سعید و اوان حمید
در ساعت مسعود و در وقت محمود وغیره بشرف لقا فرمود
عز ایراد یافت همای وار سایه دولت واقبال بر سر فقر افکنده
عزت صدور بخشید اعزاز وصول ارزانی داشت صادر گردید
وارد گشت وغیره بورود آن سعادت دارین واقفی رت آئین
حاصل گردید بوصول آن مفاخرت ومباهات کونین
اندوخت سرفرازی و سربلندی دو جهان حاصل گردید افتخار
و... اگر بالون فراهم آورد ممتازی حال و مال گشت دستمایه احترام
وسرمایه اکرام دنیا وآخرت اندوخت وغیره معزز فرمود سرفراز
... ممتاز گردانید سربلند ساخت سر نیاز را باوج سما رسانید
تفاخر — فرق فخر ومباهات بعرش برین گذرانید سر عزت واعتبار
باوج علیین برافراخت سر نیاز وانکسار از خاک برداشته
برافلاک در افراشته تارک سربلندی ولوا فخر علی العرش
العظیم قائم گردانید ... آنکه رسید بهدایت بنیاد فرموده بود نزد که
آنکه امر فیض مشوار گردیده بود که آنکه ایمای مرحمت نماد گشته بود
آنکه اسا... کرامت عبارت گردیده بود که آنکه مرقوم قلم
مرحمت شیم گردیده بود ... آنکه امر جلیل القدر رسیده بود که آنکه رقم
... بوده آنکه ارقام کلک شفقت
ارشاد ... بوده بود که

خان رفعت والا [illegible] نشان فلان خان مورد الطاف خسروانه

باشند الیضاً خان آیات وبسالت وثار مقصد عنایات [illegible] باشند

[illegible] والی ومعالی عنوان فلان خان محفوظ باشند

خان عهد نشان تجلد عنوان شادکام باشند خصوصیت

یگانگت شعار فلان شادکام باشند محبت ومودت پناه

فلان مسرور الوقت باشند شجاعت وجلادت نشان فلان

خان ابا موت باشند تجلد وشهور شعار شهامت وجلادت

آثار فلان خان مسرور الوقت باشند سیادت

ونجابت شعار سید فلان محفوظ باشند زبده خاندان

مصطفوی قدوه دودمان مرتضوی فلان شاه شادکام باشند

شیخت وصداقت مآب شیخ فلان خوشوقت باشند

یگانگت وصداقت مآب فلان خوشدل باشند

حفاظت وصلاحیت وثار حافظ حفیظ الله رحمانیت

حافظ حقیقی باشند صلاح وتورع وثار فلاح ولعه

آثار شاه کریم الله دریاد الهی باشند وکالت ودرایت

پناه کفایت وصیلت دستگاه فلان در پناه الاه باشند

نقابت ومتانت آثار فلان بدانند وبارشت و

جلاوت نشان کتابت ومحاورت عنوان منشی

فلان مسرور باشند نفاست ونظارت دستگاه

میان فلان شادکام باشند [illegible] وثیقه

پناه قاضی فلان حضرت الهی باشند حقایق ومعارف

آگاه میان فلان صانه الله تعالی ... عزمیت شعار فلان
تا ... صاحبت آثاری اعتقاد دثاری فلان معلوم
نماید ... حلیت و صنعت دستگاه فلان زرگر بداند ...
... و متوسط فثار فلان ملال بداند ... بزازیت و بیعات
دثاری فلان بزاز بداند تا ... پرورش ... فلان
... بداند حذاقت پناه صداقت دستگاه حکیم گل محمد
در حفظ الهی باشند حلاوت و عذوبت آثار فلان حلوا
بداند ... بنایی ترمیم دستگاهی فلان معمار بداند
صنعت و رنگینی دثار فلان رنگریز بداند حلاجت و ندافت
دستگاه فلان نداف بداند ... و تمدیت دستگاه
فلان سراج معلوم نماید ... و نقادت پناه فلان
... فلان ... بداند ظروفت دستگاه فلان کلال بداند
صیقلت دثار مصقلت آثار فلان صیقل گر بداند نظافت
و حفاظت پناه خواجه بهادر مشمول عنایات باشند
ملاحت و صباحت دثار ملاعبت و مرافقت شعار فصاحت
... مرافقت مدار فلان ... جلوه ارای
چهره خوبی و جمال باشند ... دثار فلان دباغ بداند
... زبدة الاقران والاماثل فلان شادکام باشند
اخلاص و اختصاص آثار فلان و فلان بعافیت باشند
الحمد لله ... و الصلوات و السلام علی رسوله
و اصحابه ... بعد ... میان ...

فلان ...

(14)

بوده کامران اعدا باشند بعد از تهیه مراتب سوز و سلام بیان

روانت تپیش و کلا ازکه مافوق التحریر و التقریر است

مدعا و واجب الاداء می پردازد ای سعید باز

باین جانبا وای مهر انداز باش یکدل همراز الصورت تحفه

طاق دم نمار جوفروش حفظ اللسان فل فراموش

داکیاست و باز بوده سلامت باشند شاهجهان آباد

نمار لاهور بپرسش سیار شدند سیرت راهون آمای

ان کابل نشین عیش و عشرت بوده پ ورسفت

مدسر منزویشه فرنگ آباد باشند بسته کامیاب فروش

سراب باش سراب گوش سوگشته با ربیعه فریب باشند

بعد از گسترال ب اط سلام سمرقندی الشام و پیغام شاهانه

ارقام که طراقه اینفه متر سمان زمان است و اصلح

شمس الطلعت قمر الطلعت زهره پیشانی

مشتری الزمانی نبات النعش الزلف پروین السفره

مالک المحبوبی والی الخوبی شهره آفاق ستاره اخلاق

میان فلان جیو قرط الله شعاعم لا بزاله قطب الحقیقت باقی

اندازمانه وطن بوده انگشت نما خاص و عام و راه بیناه

محبت محبان تمام باشند نرگس چشما بادام اجرا

سنبل زلف سلمی رخسارا سیب زنخدانا پسته

شکفتا لولبا و قامتا کمان ابروا

پلکا تیر بینا بوسه در هکاشتی عمده جوانی لب

وشادابی بوده متوجه شکار [illegible] مخلصان جه [illegible] باشند الساما
[illegible] بسم الله ابرو الف بینی صاد چشم میم دهان لام
زلف [illegible] شینی دندان صفحه رخسار سطور لبان نقطه خال حاشیه
پیشانی جدول سبزه میان فلان جیو در حفظ الله الصمد باشند
[illegible] دیدار نگار پر پیر فروشش عشوه پاسش کرشمه [illegible] وشش غمزه [illegible]
[illegible] اندیش میان فلان جیو را یاد آمان [illegible] دمساز [illegible] بوده باناز
وناز باشند بعد از ابدا ازیدا یا جان و دل واقف [illegible] [illegible] مملو
[illegible] قومیه دلفگاران جان نثار [illegible] معروض جناب [illegible]
قربان
میگرداند [illegible] بلبل صفتا پروانه وصفا لاله داغا نرگس نظرا قمری [illegible]
فاخته اندیشا میان فلان جیو [illegible] گویا ذکر محبت و محو رضا ما باشند
[illegible] ذره مثال مشتری جمال [illegible] کیش تدرو اندیش
[illegible] دل میان فلان جیو صبان الله تعالی [illegible] محبت شبا روز
پوین صحبت جامع خاطر بوجه منظر شعاع افتاب محبت ما باشند
[illegible] کباب دل سوخته جگر طالب مطلوب راغب مرغوب
سراپا سوزش سراسر گدازش مخزن آه وناله معدن فغان [illegible]
سوزش انداز [illegible] جان پرداز [illegible] آشفته خاطر [illegible]
محبت [illegible] پرورش پاک گستر میان فلان جیو در پناه
رب العالمین بوجه سعیدان [illegible] اخلاص ما باشند بعد از [illegible]
[illegible] جان ولت کین خاطر پریشان مشتهیان [illegible]
[illegible] بت [illegible] مرتبت کفایت و [illegible]
[illegible] فلان [illegible] [illegible] باشند [illegible]

نا [illegible]

برسم نگارش نادان

... امر ... بنام ماسر ... مانی ...

(17)

بعد از تسنیم ... دولت و عزت و ترقی عمر و جمعیت ... واضح
باد که به پسر و نواسی و نبیره و برادر خورد و برادرزاده ... وسلیقا
نویسنده جان عمر لخت جگر فرخنده سیر میان ... جیو ...
و قدره برخوردار ارشد کامگار بخت بیدار طالع یار سعادت اطوار
میان فلان جیو سلمکم الله ... عمر و جوانی بوده محفوظ الہی باشند
... مکاری نور چشمی قرت العینی مردمک دیده نور حدیقه
رسیده نور حدیقه دل ثمره دیده جگر پرور نیکو اختر میان فلان جیو
مستدام سرسبز و شاداب باشند نهال سعادت و اقبال
عزیز الوجودی نور البصری اخوت پناهی مواخات دستگاهی میان فلان
جیو ... بوده از باغچه عمر و جوانی ثمر باشند ... سلمه الله تعالی
مدظله العالی مد ظله الله تعالی دام اقباله دام الله برکاته مدد ... واکرد و باشند
سلمها واکرسته و چهار باشند سلمهم ... نویسنده ... فرزند ...
مراد غنچه حدیقه فواد میان فلان جیو مستدام سرسبز و شاداب باشند
و برادر خورد و عم زاده و جوان برادر عزیز و افر تمیز خوب خصال
پسندیده افعال میان محمد جمال جیو سلمه الله تعالی برادر جگر و ...
سینه اندوخته دل ... جان ... سعادت ... آرزو ... سخن
... صدر نشین ... عیش و کامرانی و عشرت و زندگانی
باشند عزیز الوجودا نور البصرا اخوت پناها مواخات دستگاها
میان فلان جیو ... برادر جان برادر تمیز ... و نهال
... شمایل ... افعال ... ...
میان شاه جمال جیو ... باشند ...

مالایطاق ملاقات بشاشت آیات و دعوات مزید جانداری
و حیات به مالا مزید نمایند که بخیر خواهر سعیده تمیز مقوا فزه امتیاز
متکاثره اطوار پسندیده خوارق جمیله مقبوله منقوله بی بی فلان جیو
سـ [illegible] باسعادت باشند

نور چشمی قرت العیونی طال الله عمره غنچه گلزار سعادت
[illegible] شاخسار نجابت شکوفه باغ بسرافرازی شاخچه نهال
اقبالت بی بی فلان جیو حفظ حافظ حقیقی باشند بعد از شرح
شوق دیدار فرحت آثار و ادعیه وافیه برخورداری و جانداری
مطالعه نماید بعد از اظهار اشتیاق مالایطاق ملاقات فرحت
آیات و دعوات مزید عمر و ترقی حیات واضح ضمیر سعادت
تامور یاد کر [illegible] آشنا نواز مخلص پرداز حفظه الله تعالی
آشنا مهرپرور اخلاص گستر حرسه الله تعالی محبت
پیوند مخلص با فرهنگ من اصدق الاصدقاء احب الاحباء
یار محرم اسرار واقف استار مخلص بزرگ محب سترگ
من میان فلان جیو سلمه ملاذا شفقتا امیدگاها سراسر
والتفات پناها ملاذا شفقتا مخلص نوازا معاذا دلنوازا
چاره سازا اخوان دینی محب یقینی ملاذی غمخواری مشفق
[illegible] ای فراموشی فراموش دوای خاموشی گوش لقا نگی
یا [illegible] بیگانه [illegible] بس محبت بخش عذر نیوش یکرنگ
[illegible] من میان فلان جیو سلمه [illegible] کرم
[illegible] محبوبی مشفقی آرایش [illegible] وجود [illegible]

[illegible]

بعم

که در جناب آن زبان ناطقه گنگ و لال است از وقوع خبر
کلفت انگیز فلان ابن فلان متالم و متاسف گردیده که بیانش زبان
از اظهار و ادایش خارج است بدریافت خبر دلخراش فلان بطور
واویلا ساخت که ناگفته به وخدا تعالی همچنین واقعه را دو یا هیچکس را
نداد و نیا زیاد بوقوع واقعه حسرت ساقه فلان هرچند گریه وزاری
نمود هرچند جزع و فزع کرد هرچند تضرع و زاری ساخت
هرچند نیافت گریه و جزع بیسود و لیکن سود نبخشید نبايد آخر الامر
بجز صبر و شکیبایی چاره ندید آخر [illegible] بدون صبر [illegible] علاج
دیگر نیافت عاقبت الامر سوای استرضای اصطبار درمان
نیافت آخر الامر تن بصبر و سکوت در داد و اخر الامر [illegible] بر بسط
تقدیر الهی نهاد عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال صد سال میتوان
به تمنا گریستن یقین که ایشان و شما والصاحب نیز بصبر
و شکیب پردازند و سر بر خط جاده رضا الهی نگذارند که همه کس را
همان شاه راه در پیش است و هیچ آفریده را اجازت [illegible]
و بنیا نداده که کل نفس ذائقة الموت واقع شده است آنکه
الصاحب [illegible] ابدی و سرمدی که بر مخلوق را از این
سپنجی سرای گذشتنی و گذاشتنی است که کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام فرموده اوند [illegible]
فلان بجان بحق [illegible] فلان و [illegible] یافت فلان بعد بعث
حیا [illegible] فلان کسوت [illegible] ساخت فلان
رحلت نمود فلان [illegible] فلان ارتحال نمود فلان

[illegible]

در یوم فلان و تاریخ ماه فلان از جهان فانی رخت اقامت بر بست
فلان در بست فلان ... بوقت صباح زیمکان لاالتقا لعالم خرامید
شکرگذار ثنا خوان ... اللسان ... زبان عذب البیان آفرین
خوان شاباش خوان تحسین کر و غیره غریب عاجزی شکسته
نامراد بی‌نوا مفلسی محتاجی و غیره مقهور بدکار مقید مخذول العاقبت
و نحس العاقبت سیه روی کوته دست زرد روی سیاه دست
بی‌پای کوته اندیشه ... مواجب درماهه علوفه ...
ماهانه سالانه سالیانه و غیره پهلوی فلوس ... روپیه اشرفی مثقال
درم درهم دراهم جمع دینار جمع دنانیر و غیره الماس فیروزه زمرد
... یعنی کلی لال لعل که سرخ باشد و سفید ...
مروارید جواهر جمع جوهر یعنی گوهر زبرجد سنگ سبز کهربا یعنی ...
عیدها اول عید نوروز آن روز ... دیگر نوروز سوم فروردی
ماه الهی دیگر ... اردی بهشت ماه الهی دیگر ششم خورداد ماه الهی
دیگر ... تیر ماه الهی دیگر هفتم امرداد ماه الهی دیگر چهارم شهریور ماه
... دیگر شانزدهم مهر ماه الهی دیگر دهم آبان ماه الهی دیگر ... آذر ماه الهی
دیگر هشتم و پانزدهم ... دی ماه الهی دیگر دوم بهمن
ماه الهی دیگر پنجم اسفندارمذ ماه الهی و عیدین مشهور است ...
... میکرد ... ماه ... روزها ریاضتی میکرد
... عداوت ... عداوت ...
چون من ابتدا ... محرم الحرام ... خواندن
ختم قدسیه ... شروع نمود ...

کافور

بجادو

انداز

متکلمین
در معنی نبوی

تا اشا الکه رابعا الکه مشتمل متضمن مشعر مخبر محتوی مخصوص
منطوی در باب درباره در بارهٔ در مقدمهٔ استفسار استعلام
استخبار استطلاع پرسیدن پرسش آنکه تحریر یافته بود که آنکه تسطیر
بود که آنکه مسطور بود که آنکه ثبت نموده بود که آنکه نگارش یافته بود که
آنکه رقم رفته بود که آنکه مندرج بود که آنکه اندراج یافته بود که آنکه
اندماج یافته بود که آینده استقبال اجوبه جمع جواب اسوله جمع
سوال پاسخ جمع پوشیده وغیره مدام همیشگی مدام دوام
وغیره در بابت ادراک نیل احراز کسب اکتساب وغیره در
جست وجو جستجو تکاپو تک و پو تک و دو تگادو تلاش تلاشی
تفحص تجسس تحقیقات جمع تحقیق تفحصات جمع تفحص تتبع
بیدل بیقرار مضطر مضطرب متردد متفکر متامل وغیره آوازه
زمزمه صیت شهره طنطنه وغیره نداصدا آواز صیرا وغیره
سواد جمع ماده مبارک خجسته همایون فرخنده میمون حاسد
معاند منافق دشمن خصم خصوم جمع مخالف دشمنی عداوت
خصومت مخالفت خلاف منافقت نفاق عناد وه برج
ومرج افراط وتفریط تاخت وباخت تلف و تاراج
تاویل تصدیع و تکلف تورک طمطراق طوم طراق کر
وفر وغیره هنگامه وشورش فتنه وفساد شدید وعید
تهدید سرزنش گوشمال واستیصال ستاره فلان
فلان خود متاصل ومنکوب خواهد بود بشارت اخبار
نوید بشارت جاوید بشارت نصرت اشارت مژده

الم ٩٦

روح افزای خوشی خورمی بهجت بهج ابتهاج نشاط انبساط
ارتیاح انشراح فرح انتراح فرحت عشاوی شادمانی
سرور سروری فرخندگی طرب خوشوقتی بشاشت خورسندی
خوشحالی خوشوقت منشرح مبتهج منبسط مفرح شاد
فرخناک دلشاد شاد بهر شادمان ماجرای انبجای
برشیوال است که ما بیت انجدود برین وتیره است که کیفیت
انشراح برانبساط است که حقیقت اطلاع خبر رسید
حال انتما برین نسق است که کمیت این سواد سابق معروض گشته
واضح ضمیر منیر شده باشد تازه اینست که قبل ازین کوایف
انتقال ملتمس خدمت سامی نموده خاطر خطیر گردیده
باشد تازگی اینست که القاب مردمان مسلمان متوفی
مغفرت ومرحمت نشان فلان تغمده الله بغفرانه فلان غفران
پناه رضوان دستگاه فلان فلان مرحوم فلان مغفور فلان مبرور
فلان متوفی که این لفظ [illegible] هندوان هم است به هندوان گویند
فلان [illegible] فلان بیکنته باشی فلان [illegible] فلان بیکنته کامی
فلان بیکنته [illegible] فلان [illegible] شد فلان بیکنته [illegible] گشت
وغیره. از استماع خبر واقعه جانکاه فلان چندان غم والم دست داد
که [illegible] بساط تحریر راست نیامد از سنوح خبر جانگداز
فلان [illegible] و تاسف نمود که تا گفته آید از شنیدن قصه
[illegible] فلان [illegible] بغموم و [illegible] گشت که در شرح راست نیامد
از شنودن [illegible] زحمت [illegible] تعلق [illegible] رحلت آمد

[illegible] کرد [illegible]

22 سلک شده بود که انکه رقیم زده خامه مهرآمیز فرموده بودند که انکه
خامه معطرشمامه نگارش نموده بودکه نگاشته کلک دوستی نگارکه شده بودکه
انکه مرقوم خامه عنبرین شمامه شده بودکه دوستی مخلص مختص
اخلاص اختصاص یگانگت عذرا تولا یکانگی تودد ودود موب
مخالصت محبت موافقت صداقت مصادقت خلت
موالات خصوصیت وفاق اتفاق توفیق اتحاد یکانگی یکرنگی
یکجهتی بای یکنادلی یکتایی همرنگی یکدلی وهمدلی وغیره
دوستدار هواخواه مخلص نیکخواه مشتاق نیک اندیش خیراندیش
محبت یکرنگ خیرسگال نیکوخواه وغیره اینهاکه مشقهن شایسته
کزا شایسته که شیمه محبت انست که طریقه ادب انست که
شیوه الفت انست که مراسلات جمع مراسله رقایم جمع رقیمه
صحایف جمع صحیفه وغیره بمطالعه ساطعه فلان شیوا
پذیرا بشد مطالعه آشنانواز مخلص بیراز فلان شرف یاب باد
مفتوح باد مسطوع باد طلوع بخش منظور نظر
معادی فلانی مشعوف باد مطالعه برخوردار فلان گزارند
به برخوردار اقبال آثار فلان نوشته شد شاه ووزیر وحاکم
وعامل وحاکم خطوط مردم رعایا ونوکر پیشه را لفظ عرضی می
نامند عرضی از نظر گذشت عرضی وسیله مطالعه
باد عرض دهانی کدام کدام را تحریر جمع می نویسند
ارسال داشته بودند رسید خط مرسل
مکتوب مرسل مطالعه مراسله خط رسید خط اخت

طراز سر پرداخت مکتوب مرغوب رسید کتابت و مسرت
آیت وصول کرد مکاتبه مسرت مراتب انبساط افزود مکاتیب بهجت
سمات چهره وصول افروخت قطعه شوق خویش و خرم ساخت رقعه
بسط لقعه افتراح بخاطر واصل کرد خطی که فرستاده بودند رسید
خطی که مرسل شده بود رسید بر کوائف نگاشته آن اطلاع یافت
کوائف مندرجه بوضوح پیوست حقایق نوشته یکیک معلوم
گردید بر کمیت نوشته آگهی رفت سوانح مرقومه آگهی داد بر سوانح نگاشته
مندرجه آگاه شد بر سوانح مرقومه اعلام دست داد سوانحات
اندرجه اطلاع داد بر کیفیت مشرحه اطلاع رفت بر چگونگیت
نگارش مفصل مطلع گشت بر حالات مسطوره آگاه شد
بر ماهیت مشروحه مرقومه آگاهی دست داد حقیقات مندرجه
مجملاً مفهوم شد ویژه شنوده شد که شنیده آمد بگوش رسیده که
سامع افروز گردید که حقیقت ماهیت ماجرا رویداد چگونگی
سنوح [illegible] ظهور است [illegible] غایب من [illegible] خطوط جمع خط خطوطات
جمع جمع است لیکن رکیک مکاتبات جمع مکاتبه مکاتیب
جمع مکاتبه قطعات جمع قطعه [illegible] قطعه [illegible] رقاع جمع رقعه
ویژه بر لفافه خوردان نویسند باقبال شعار برخوردار فلان جیو مدظله
وقدره [illegible] سلمه الله برخوردار کامکار میان الله یار جیو سلمه در آید
بر لفافه پروانجات ملوک نویسند اعتضادی فلان بداند معتمدی فلان
معلوم نماید [illegible] و والی نشان [illegible] شاد
کام باشند محفوظ الهی باشند [illegible] مکرر آنکه [illegible] تعالی

تمام شد

آنکه (21)

از فیض شرف زیب افزای گشته بود که ایمای گرامی شده بود
توقع که متوقع که امید که ترقب که مترقب که امل که
مامول که ترصد که مترصد که ایقان که متیقن که مرجو که رجا که
حیف اغلب که غالب که لازم که مستلزم که باید
که باید که شایسته آنکه بایسته آنکه صلاحیت آنکه لیاقت
آنکه ملازمت مواصلت بخوردان وکلان
و در ابراز رقعات و عرایض مصالحه معانیه مشاهده بنابرین
ازینجهت ازینواسطه ازینمعنی ازین راه ازینمر ازین سبب
ازین تقدیر ازین سخن ازین روی ازینموجب ازین
رهگذر بنا علیه لهذا بواسطه این بنا علی هذا واین
الفاظ علاحده وشامل اسم به آدمی فقط مینویسند
مشار الیه مومی الیه معز الیه خان مشار الیه نواب مشار الیه
فلان معز الیه خان رفیع شان نامبرده واین الفاظ شامل
اسمای آدمی و حیوان مینویسند خانمزبور شاه ممدوح
شیخ موصوف ماده گاو مذکور شهانان مذکوره فلان
صدر یار جهان صدر خان نقوی و غیرهم مدوی بنده خیره
خیراندیش خیرسگال غورطلب دولتخواه دعاگوی
وثنا خوان احقر فدویت آئین معتقد [illegible]
و مخلص خیر محقق بنده فدوی [illegible] فقیر علام [illegible]
و مور ضعیف خاکسار و غیره [illegible]
و الا مخدوم مکرم [illegible]

دو ابرار

از [illegible]

[illegible]

از بهر سال اینکه بارها در سلک خدمت عالی و صحیفه رقیمه مطالعه
عالیه مشرف گردیده باشد
بشرف مطالعه مشرف شده باشد فلان چیز روانه
خدمت ساخته میشود که بنظر فیض اثر خواهد گذشت
نوازشنامجات جمع نوازشنامه و غیره
بشرف مطالعه شیخ صاحب مهربان میان شیخ علی جیو سلمه الله
تعالی مشرف باد بنظر مبارک حضرت صاحب و قبله ما شاه
نثار الله جیو مدظله بگذرند بعالیحضرت الصاحب و قبله و النعمی
ام جیو بعز باد موصول باد مفتوح باد منظور باد نجاح یافته
مسموع گشته اصغا رفته سامع افروز جهانیان شده
بسمع نیاز رسیده که وغیره ازین پیش قبل ازین پیشتر ازین
قبل ازین قبل الوقت سابق ازین سابقا در ایام ماضیه
در زمان پیشین پیشتر ازین سابق الوقت
در ایام شعشعه اتصال انداخته مراسله مرسله مسرور
گردانید مراسله راحت آمیز محظوظ و متلذذ گردانید رنگین
نامه محبت آمود خوشنود گردانید رقیمه راحت انگیز شعاع
وصول افروخت گلدسته عطر مشحون باغ باغ گردانید
نامه محامد منبع و نسخه فرموده تحفه
وارد شد تمالیق اناتیق ایراد نمود صحیفه خلت آمیز مفرح
صحیفه اخلاص ملفوف موصول ساخت صداقت
نامه شعشعه اصدار گردید فرحت نامه نشاط افزای
ابواب لا راحت بدل انگاشت رسانید
زیرا شنه انگاشته محبت

مرقوم
توقیع
که
بشنیده

25

بعد از فراغت آن قرار یافته که حلوائی میکرده که آن حلاوت خصال
هر روز بلاناغه بوقت عصر شیرینی تازه بتازه و نو بنو در تسبیح خانه
سرکار برساند و بابت قیمت آن مبلغ مسطوره ... روپیه
صراف تنخواه نموده شد می باید که مبلغ مذکوره را ماه بماه از صراف
مذکوره فهمیده قبض الوصول میداده باشد که ثانی الحال از روی
همین پروانه و قبوضات محسوب خواهد شد درینباب تاکید اکید
دانسته شد تحریرا فی التاریخ ... شهر ... سنه الوف
اعتضادی و فتاری صرافت آثاری ... رای ... باشد
مبلغ ... یومیه در وجه قیمت شیرینی حلاوت افعال را مدیال مرحوم
قدسیه قادریه من ابتدای ... شهر محرم الحرام ... تنخواه
نموده شد لازم که مبلغ مرقومه از روی حساب یومیه مذکور ماه بماه
بمشارالیه میرسانده و قبض الوصول میگرفته باشد که ثانی الحال مطابق
همین پروانه و قبض ها مسطوره در حساب شما مجری و محسوب خواهد شد
درینباب قدغن بلیغ دانند تحریرا بتاریخ ... شهر ... سنه
یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مقدس ... زبده الاماثل
والاماثل ... اند ... باشند مبلغ چهار هزار ...
که نصف آن دو هزار روپیه می شود در وجه ... شجاعت و تهور
دستگاه محمد پناه وغیره سواران و پیادهای ... ملازم ...
توپخانه برسم علی الحساب ... بابت ... فیصل تنخواه ...
... تنخواه نموده ... می باید که مبلغ مذکوره ...
واصل ساخته ... الوصول ... بموجب ... پروانه

وقبض فوق در حساب معاملت انجا مجری و محسوب خواهد بوده زیاده
چه نگارش رود تحریر بتاریخ هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۹۶ عمال
حال و استقبال پرگنه وارک تابع دوآبه بیست جالندهر و مساجرین
و ساکنین چبوتره رایداری قصبه راهون بدانند که بوضوح پیوست
که شیخ مت پناه شیخ مسعود مرد گوشه نشین و مرتاض است
و شب و روز بیاد آلهی مشغول میباشد لهذا از برای تحصیل دعاء
خیر کیفیت ذات با برکات ملکی صفات بندگان حضرت
سکندر نشان جمشید پاسبان اشرف اقدس ارفع اعلی روحی فداه
مبلغ چهار آنه وجه یومیه مشار الیه از آمدنی سایر قصبه مزبور حسب الحکم
[illegible] بیست و پنجم محرم الحرام سنه ۱۱۹۶ مقرر تنخواه نموده شد
باید بر روز بلاناغه رسانیده قبض بازیافت مینموده باشد.
که تا فی الحال از روی همین پروانه مقبوض مشار الیه بخرج خود مجری
و محسوب دانند بتاریخ مذکور شهر صدر سنه ۱۱۹۶ قلمی شد
عاملان حال و استقبال پرگنه وارک عرف راهون تابع دوآ
به بیست جالندهر مضاف صوبه پنجاب دار السلطنت لاهور
بدانند که بوضوح انجامید که مبلغ نیم روپیه ورده یومیه شیخ مت
پناه محمد ماه بر آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر و همیشه می یافته
[illegible] بنا بر آن نظر استحقاق و استمرار زر یومیه مذکور بدستور
بحال و برقرار داشته می باید که از تاریخ ورود پروانه یومیه مسطور
[illegible] بر روز بلاناغه [illegible] قصبه [illegible] نموده قبض الوصول [illegible]
باشند [illegible] فی الحال [illegible] فرمانات و قبوضات [illegible]

در باب

بر حسب آن جا مجری و محسوب خواهد شد بتاریخ پنجم شهر جمادی
الاول سنه ۱۱ هجری مقدس تحریر نمود علمای حال و استقبال
پرگنه دارک سرف لاهون تابع دوابه بیست جالندهر مضاف
صوبه پنجاب دار السلطنه لاهور بدانند که بوضوح پیوست
که خدمات قضا و صکوک نویسی و احتساب و شرح نویسی
و خطابت عیدین پرگنه صدر از آبا و جد به فضیلت و شریعت
آگاه محمد مهتاب مقرر و معین مانده چون درینولا مشار الیه
بسبب ضعف بدن و ناتوانی تن در اجرای خدمات مذکوره
قرار واقع نمی پردازد لهذا در زاویه تلاوت مصحف شریف
و عبادت و ریاضت رب لطیف مشغول و منزوی گشته بنا علیه
نظر بر استحقاق و استدعا اموی الیه مناصب مذکوره باسم
شریعت و فضیلت دستگاه فلان برادر حقیقی او رفع بحال و مقرر
نموده شد ... که دست تصدی مشار الیه بر او ... خدمات
مزبوره قوی مطلق شناسند و احدی را سهیم و شریک ... ندانند
و سر موی از مشار الیه ... شریف غرا و ملت بیضا تفاوت و انحراف
نگذارند در ... تاکید بلیغ بپندارند تحریر بتاریخ ششم شهر
جمادی الاول سنه ۱۱۵۴ ... صوبه داران و فوجداران و متصدیان
و متصلان و داروغهای معابر بحار و چوکیداران ... گذربانان
مستحفظان شوارع و طرق و دیگر کاربردازان ممالک محروسه
از دار الخلافه شاه جهان آباد تا دار الملک کابل بدانند که ...
بتجارت ... فلان ... عدد ... ها تا

و مال ابریشم و غیره از خالصه شریفه و پاره از خود بولایت می برد
و مال اسبان عراقی و شتران بدلای و غیره اجناس قزلباشی
از آنجا بحضور اعلی می آرد لهذا در شیلا د دور روانه ولایت گشته باید که
او بهر مکانی و محالی که نزول نماید از چوکی و پهره او خبردار و هوشیار
باشند و در راه مخاطره خوفه از جد حدود و بسلامت بگذرانند و بعلت
باج و زکوت مزاحمت و متعرض باو نرسانند و اگر نعوذ بالله هرچه
کسی امری شنیع شده شود آنرا از عهده آن جواب گو بگاه اشرف
معاودت ساز ده اهم اشرف اینی را منظور داشته سواخذت
تحصول نسازند و در احتیاط و حفاظت او بوضوه بپردازند و رسانا
تخانه و انحراف نورزند تاکید دانسته تحریر بتاریخ بیست و ششم
شهر رجب المرجب سنه ۱۱۸۶ و منشی نوشته عبارت و کتابت عنوانی
سوادت و محاورت نشان عطارد قلم جواهر رقم منشی فلان اسرو باشند
هرچند منشیان حضور در بحر عبارت آرای محاوره شناوری دارند
لیکن به ساحل خوشنویسی قلمی رسیده گشته غرق میباشند و کسانیکه
غلط خوری خوشنویسی و غواصی سود و پردازی ببار میمانند مثل کوکرد
احمر اندهی نمو پس ازینجاکه شما در امتزاج شوید و خوش خطی دستگاهی
شایسته بهم آورده تعلیم می در آید که بمجرد وصول پروانه سرکار پروانه
منزلت خود بحضور برسانند که انشاء الله تعالی در خور حسن
قابلیت و جوهر استعداد شمع بر شمار روشن و منور خواهد
بایست تاکید خیر شناسد سعادتمندیابت آثاری نوید لطافت
بارور نامه پ کرامی کو بکم چه شد شده نوشته

تم

حکم کرده بودند میباید که کیلام ... [illegible] ... پارسال ... بود

که در تدارک آنها پرداخته آید درینباب تاکید اکید دانسته مقرری

شده بود که مواجبی پانزده راس ... و ده راس گوسفند و هفده

راس میش ... با فرزند ... در موضع شکر پور میخرند بنده مذکور

را برای شناسایی ... ایستاده شد باید ... بجانب

... سار ... راس نشان ... مذکور ساخته راسپهدار

ذکر ... روانه ... در ینجا آب و چاره

و ... در ینباب تاکید اکید ... زید ... مذکور ... بنام

کیلام شاه در حفاظت الهی باشند پارسال که شما فالیزهای تربز

... در پارکنک کاشته ... عددی آزان بحضور رسانیده بود

برگذشت صلوات الحال که فالیزهای خربزه در موضع رسول پور کنانیده است

نباشد که ... طور سابق طمع ... در آرند و آینده پیوسته تخم

ریزی تربزها و خربزهای بوجهات میکرانده باشند و پانزده عدد

آنار برسالی فرستاده شد رسید آن ... درینباب تاکید اکید

دانند زیاده چه نگارش رود ... حراست و حفاظت آنارها دربارگی

معلوم سازد که مواجبی چهار بیکی انبه های ... و ... بیکی انبه ها و دالی

از باغ فتوحی ... شمار رسید بمرتبه خوش مزه و ... مغز و لذیذ و

شیرین برآمده میباید که چند بیکی انبه های ... و دالی از باغ ... در ...

... تمام ... شیره آن هم ... شده

... حفاظت و حراست ... میکرده

که در موسم ... مردم ... [illegible] ...

دریجا

پخته شناسان [illegible] نمایند درین باب تاکید اکید دانند زیاده چه تاکید رود

[illegible] صداقت مآب نادر علی [illegible] باشی شتر و گوسفندان [illegible]

خرید کرده که چه واله شیر اینها خشک [illegible] احدی از خود [illegible] باشد

تا شیر اینها بدست می آید باید که اینها را فروخته میش ها و بزها [illegible] بکار گرفته

حواله چوپان نمائی و [illegible] مجرائی مقرر گردد فصل بفصل میداده باشی

باز خواه پشم اینها [illegible] ستانند و خواه گلیم آن [illegible] که بزرگی

که منفعت کلی رسد [illegible] بیز وقت هنگام [illegible] بیکت

[illegible] اینها با جو میخرد درین باب تاکید اکید دانی زیاده چه تاکید رود [illegible]

استقصای معتمدی فلان شاد کام باشند عرضی مرسله بمطالعه درآمد برای

محصلان که نگاشته بود باید که محصلان [illegible] را بدهات متعلقه سرکار تعیین

سازد و شیخ پهلوان محمد روشن و محمد محسن میرسند باید که اینها

را در مواضع محمود پور و مسعود پور بعهده محصلی سرکار و سوازی

سته و نیم سار آرد خشکه و دو و نیم پاو دال و یک پاو روغن زرد و تماکو

نیم فلوس بروجه تنخواه روزمره فی نفر بر افغان مقرر کرده باید داد

و دو چوکی پهیکه و سبزه و الاوی و سرینه و دیگر دهات محصلان سر

خود گماشته قصوری راه نیابد و بهر دو جوره پاپوش از [illegible]

و بهر محصل تاکید بلیغ بکار برد که بخبرداری تمام و هوشیاری تمام مزروعات

[illegible] گرانده [illegible] نگاهدارند و خرمن کولی و غلات [illegible] و صاف

و پاک [illegible]

ولایات [illegible] سرکار را غله تقسیم کرده [illegible]

[illegible] بضبط سرکار [illegible]

78

سرکار آزوداروده بنظر رسیده و از حصول حاصل شنه و رجرداروچه کثیرا
باشد و بصلاح وقت از بندها اینها را که گذشت نسازد و زمین مزروعه
افتاده را از کارندگان همسایه برداشت یکنانند و حمل شده هشتم وچهار
پنجم پنجم نوشته باید داد غرض که بهر نحو استرضاجی واسترضاد
اینها پیش چشم خود دارد و راحت قلبها را نموده یعنی بعضی را یک فصل
معاف کرده وعده آباد نماید که رضامندی بر ما خزانه دایمی است
چند روپیه ویره اجناس کامل بعمل نیاید و بقیه هشت روپیه فی
بگها وصول میکرد دو روپیه سرکار سو بیگه نوشته بدهد درینباب قدغن
بلیغ دانند طراوت و نضارت آثاری صنعت و نزهت آثاری
عبد الباری معلوم نماید ابواح پیوست که شما در فن باغبانی و
هنر باغبانی دستکاری نیکوداری و بکارگاه بهار چمن زاری و گلکاری وجود
میرسد چون یکقطعه باغچه سرکار نوآباد و بیار است اگرچه دیگر باغبانان
هم بکار غرس اموره مشغول اند لیکن احدی از اینها بکیفیت باغبانی
تخم افشانی بحامی بنمی رسید لهذا قلمی میکرد که بوروذ پروانه سرکار
بحضور برسید بعد از تسلی و دلنهادی شما مردم قبایل شما نیز دربیجا
طلب خواهد بود و در خورخدمت و کار شما وار
غور و پرداخت از زره لطف خود آمده درینباب تاکید اکید و قدغن
بلیغ دانند پاره چه قباحت و ضلالت آثاری فضیحت و ذلت
دثاری الدعلی همواره در صدد ... یار ... بلا موده باشد درینولا
از روی ... دار السلطنه لاهور بوضوح پیوسته
تا سرا ... محل قصبه ... زارت ...

اینجا وحشت مزرو ایذا بر افراشته خصوص بر مردم متوطن ولایت
جور و اذیت آغاز داشته و کشتزارات قرب و جوار آنجا ویران
مطلق و بیچراغ ساخته پس ظهور این معنی موجب استیصال و گوشمالی
شما نمود مورچهان به که نباشد پس اگر بسود و رفاه خلایق
عند تقصیر در میان آری و آینده از شرارت و شیطنت باز آی
و اگر باز بنای صبر از [illegible] خود بکنی که کنجشک بوزه و باشه را تیز
پرواز بال سپری افراختن استیصال خویش بخواهی بیت

باز آ باز آ از آن چه کردی باز آ که باز دریغ و ندامت بکار نخواهد آمد
در این باب بخبر شرط دانسته محبت پناه محمد شاه نیکو نام باشند
پنج روز است که دلوچه سپه اندرون چاه [illegible] خلاص افتاده
و لغدر قلیل هم رسن همراهش نمانده پس هر چند کننده [illegible] از بهر
آوردنش فرو رفته آن از خلوتخانه بخلوت خانه خود بر نیامده
و کدام غواص سرکار نیست که او را از گلو کشیده بر آورد لهذا
بتحریر می در آید که شاکر نام غوطه خوار را بالعزم بسند که دلوچه مزبوره
را بر آورده [illegible] داده برود و در این باب تاکید شدید دانسته خاطر

بعادت و شرافت نشان محمد زمان خان محفوظ الهی باشند
[illegible] وقایع نگاره بعرض رسیده که در میان جنگل [illegible]
حیوان خونخوار قرار گرفته اند و گزند آسیب بجان [illegible]
آن نواح میرساند لهذا اعلام میکرد که شما بنفس خود در [illegible]
[illegible] بار [illegible] که بنده [illegible] مردم الطلع
[illegible] باند [illegible] در [illegible] [illegible]

۲۹

حکمت و طبابت [illegible] مجد القاب بعافیت باشند دوائی که ارسال
داشته بودند رسید مطابق نوشته شما یک هفته استعمال دوائی نمود
چنانچه اکثر صحتی دست داد و اگر چیزی دیگر از همان دوائی بفرستید
البته شفای کامل روی خواهد نمود و اینجانب هر سال در موسم گرما
فصد یا دست هامی نماید و این بار آنچه صلاح شما باشد بکار درآید
در این باب تاکید بلیغ دانند [illegible] محبت و مودت پناه شما در کام باشند
در [illegible] مرحمت پناه شیخ انور بحضور آمده و نمود که امیر رافع در
موضع [illegible] مذکور از قدیم مقرر و واگذار مانده و آن محبت پناه ضبط
و قرق آن نموده پس ظهور این معنی از دانائی و فهمیدگی شما بعید نمود
از آنجا که [illegible] و پرداخت [illegible] مردم مرکوره خاطر سرکار دست بکار آن
می درآید که بوده و پروانه سرکار بموجب معمول قدیم عمل درآرند
و رضانامه نامبرده ابلاغ حضور دارند نشود که مکرر نالشی این معنی
بحضور درآید در این باب انحراف و تخلف نورزند تاکید دانسته
رفعت و عوالی منزلت [illegible] بعافیت باشند در این ولا سیادت
سید مهتاب ظاهر نمود که سید انور نام نسبت دختر خود به پسر [illegible] واقع
نموده بود و مرحوم [illegible] به خانه [illegible] آمده حالا او می‌خواهد که
صبیه خود را بجای دیگر نامزد سازد وقوع این معنی بیجا و بد می‌گشت لهذا
قلمی میگردد که احقاق حق نموده حق بمستحق باز گردانند و به احدی
میل و حیفی واقع نشود [illegible]
نباشد که بار دیگر مذکور [illegible] بحضور
و [illegible] تاکید [illegible]

زیاده چه بر نگارد رفعت و والای منزلت و جاه عالی است و کامیاب باشند
عریضه معروض چهار دست باز و پنج جره مرسول شما از نظر گذشت جانوران
مذکور بوقت و هنگام شکار کردن جوهر تیز پروازی و شیخه افکنی و عیار
شکار اندازی و صید پردازی به نیکوترین صورت بر محک امتحان
نشو و نما نمودند پس منجمله آن دو دست باز و سه دست جره
بحضور سراپا نور و سرور بندگان نواب اشرف [illegible] آذر رای
دستور المعظم وزیر الاعظم دام اقباله ارسال ساخته باید
که یکدست باز و دو دست جره دیگر بر مثال طیور مذکوره روانه حضور
نمایند چون در بولاد چهار دو رسک شکاری تازی آموخته
و تعلیم یافته از دار الامان ملتان بحضور آمده اند از آنجمله یکدور
سگ شکاری فرستاده شد میرسد بر وقت و موسم شکار
خوبیهای آنها شایع خواهد بود زیاده چه نگارش رود

در ینوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب
الاذعان صادر گردید که منصب قضا پرگنه دارکب صوبه پنجاب
مع سواد و تربیات متعلقه آن بشیخ عصمت الله و شیخ نیت الله
یکصد بیگه زمین بابت بازیافت معزول اند پرگنه مذکور بشرط منصب
مردم و عدم اخذ مهرانه و نکاحانه در وجه مدد معاش او حسب [illegible]
مقرر باشد که بلوازم و مراسم آن بجا آورده پرداخته در تنقیح و قطع
او معاملات و رفع و دفع دعاوی و خصومات
قسمت ترکات و کتابت صکوک و قبالجات

[illegible] [illegible]

وتعزیرات واقامت جمعه وجماعات وتحقیق ... ایتام
وتعیین اوصیا ونصب قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند وجایی که خود
نتواند رسید نایب متدین طالب علم بدانجا تعیین کند باید که حکام وعمال
حال واستقبال او را قاضی محال مرقوم دانسته ونیابت مذکوره را بتصرف
او باز گذارند واصلاً ومطلقاً تغییر وتبدیل بایدان راه ندهند وبعلت
مالوجهات مثل تعلفه وپیشکش وجریمانه وضابطانه ومحصلانه
و داروغگانه وبیگار وشکار وقنلغون کوئی وضبط رسالی
وکل مطالب سلطانی وتکالیف دیوانی مزاحم نشوند ودرین باب
سند مجدداً نطلبند واگر در محال دیگر چیزی داشته باشند آنرا
اعتبار نکنند وسپاه سکنه ومتوطن پرگنه مرقوم آنکه خطوطات
وقبالات وصکوک وسجلات را بخط مهر او معتبر شمارند تحریراً
بیست و دوم شهر شوال سنه ۱۵ جلوس مقدس والا شاهی
مرقوم شود ... درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان
صادر گردید که موازی شصت بیگه زمین افتاده لایق زراعت
خارج جمع از پرگنه دارو ک مضاف صوبه دار السلطنت لاهور
از فصل ربیع توشقان ئیل بدر وجه مدد معاش سید عبدالرزاق
حسب الضمن مقرر باشد که حاصلات آنرا فصل بفصل
وسال بسال صرف معیشت خود نموده بدعای بقای دولت
ابد طراز مواظبت نموده باشد می باید که حکام ومتصدیان
جاگیرداران وکروریان حال واستقبال
بحکم [illegible] اعلی رسید ۲۵ آذر(ماه)

بتعرض او [illegible] واصلاً و مطلقاً تغییر و تبدیل را بدان راه ندهند
بابت مالوجهات و اخراجات مثل قبضه و پیشکش و
جریبانه و ضابطانه و محصلانه و شهرانه و داروغگانه و بیگار و شکار
و ده یکی و مقدمی و صدوری و [illegible] و ضبط هرساله بعد از تشخیص
[illegible] تکرار زراعت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی
مزاحمت نرسانند در این باب هر ساله سند مجدد نطلبند
و اگر در محلی دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نکنند
شعبان سنه ۱۱۳۹ هجری مقدس قلمی شده حکمنامه آرامی حد
معاش مواری یکصد بیگه زمین باسم سمات فاطمه وغیرها
بموجب فرمان والاشان بندگان حضرت خداوندگاری و مکان
امن و امان ظل ظلیل ایزد متعال نایب نبیل دادار
بیهمال مظهر اتم پروردگار رحمت اعم آفریدگار مقنن قوانین
جهانداری مهند مهاد کرم گستری خلیفه الرحمانی از پرگنه [illegible]
مضاف بصوبه پنجاب مرحمت شده و بنابر [illegible]
افتاده صلاحی زراعت خارج جمع از ترتیب موضع [illegible] پور تیه
[illegible] شکوه پور [illegible] پرگنه مذکور باستصواب چودهریان و قانونگو
مستندی مالکان موضع مرقوم بجریب شصت گز [illegible]
رایج الوقت پیموده [illegible] بسته محدود بحدود اربع فی الذیل
معین ساخته [illegible] ارباب تعمیرات نموده شد که زراعت
آنرا فصل بفصل و سال بسال [illegible]
[illegible]

بنده درگاه

آمدیم بر رقعات متضمن مبارکباد عید قربان مهابت [illegible] عید سعید اضحی
بر نفس نفیس سامی مبارک و فرخنده باد و لوازم تهنیت مبارکباد
این روز شریف مؤدی ساخته از جناب آن مسالت مینماید که برای
از ایام [illegible] کامل به نشاط عید و بر شبهای با برکات متعدد
مقرون دارد زیاده چه عرض مبارکباد عید فطر مهر ساختن یا رب
این عید سعید هزار دیگر باد فرخنده بار بار دیگر از تشریف عید شریف
فطر انعام باب و نشاط اندوخته و جهان به فرحت و شادی
پیوست الله تعالی عز شانه این عید سعید را بر ذات گرامی
مبارک و همایون کناد و برکات حسنات در دنیا و ثواب
روزه و نماز در آخرت بخشاد زیاده چه مبالغت رود
در گنجفه بیشتر بر چهار است مدام تاج است و زر سفید
شمشیر و غلام آنانکه کمبر اند میگویم قماش چنگ است و زر سرخ و
برات است و قماش تلازم گنجفه سیر ولایت سعادت میان
سید نجابت جیو مد ظله شایسته و بایسته است که به تدبیر
وزیر شعور امتیاز سفید و سیاه در خط و تاج ادب و غیرها
سردار و شمشیر زبان را غلام وار در زیر حکم و برات
نسب کمال را فراچنگ در آرند و اوقات عزیز را در
انفاس خرج نمایند که سرو از شد کامی [illegible] است و قدر صحبت دوستان
کاسد قماش زنهار نخسپند و به اینها رخش و بر جنس
[illegible] آفتاب آیت [illegible]
[illegible] قلوب [illegible]

بهر نیک باطل . . . و زیر دست گیرند و خلاف بدسلوکی را در معیشت
و زبان تا ممکن باشد مقرون نسازند و حتی الامکان پیشش بر فرش
نشوند تکبر که از این شیب عزت و آبروی و اسوختن میکردد و دفتر
اعتبار و وقار ابتر مطلب که خدا صفا وجه ماکدر ما تا به افروز حقیق
آن سرورق اوراق سعادت را در هر حال از الاقوی آلات زمانه بازی
باز در حفظ و امان خویش دارد بحق افراد اسلم و تا ان شطرنج
پادشاه است حسن و خوبی بسته بیل محیل در بجفاییت بر خاطر فغایر
اشخاص و خصوص بر اختلاف اوطان اکتفا ساخته در شهر رخی
بعد المشرقین انداخته و رنگارنگ مهره باری میبازد و وعی بر ایران
اسپ حیرت و حسرت می دواند و ساعتی بیاد پیاده بیقراری و اضطراب
میکرداند و طی از دست بجرد تا تاوان بینی خویش در ششش در شورش و کواکش
می اندازد و لحظه از درد مفارقت که برتر از مرکست دل سیماب
منزل را در شکست می آرد عقل و صبرم می برد و طاقت و هوش
مجال پرواز نیست که وصال فرخنده مال و نمایند و قدرتی نی که بساط
مسافات زمین را هم نوردد نه رغبت توجه کویم که چه رفت بر سر ما
رغیبت توجه کویم که چون بود احوال ما شب و روز از تجروی منعد به
رسیل منجند زمانه ناهنجار اندیشه ناک که خدا داند حجاب معاودت
کی از ما بین خواهد برخاست حضرت جامع المتفرقین تقریبها نیک
فرماید که بسرعت . . . اسباب جدایی از میان برخیزد و الحق فرقت تار
پدید . . . سد ال تحقق داتما ات باشند

بر . . . . . و خطر . . . . . بعد و . . . باد

مسطور منویسیند صاحب جمهور مهر اشفاق گستر قدردان وفا فرمان
مصدر حسنات والکمالات فلان سلمه الله تعالی بعد از اتحاف تحائف
ادعیه صافیه مبارکباد خجستگی واکشاف مراقب اثنیه زاکیه بهالیل
وفرخندگی که شیوه ستوده شکوه شدان فرخ فال وشیمه قویمه ها
مشتاقان حسن مقال است مشهود رای رافت پیرای میگرداند که
درین ایام خجسته فرجام سعادت التیام بتاریخ سعید بیست
و ششم شهر رمضان المبارک شادی کدخدای برخوردار اقبال
آثار سعادت یار ارشد تلامذه میان نور محمد حبو سعده و قدره
مقرر و معین نموده شد الیه تعالی و تقدس این شادی را فیما بین
مبارک و خجسته و همایون و میمون و فرخنده کناد و شادی و تهانی
فراوان طرب و کامرانی بی پایان بخشاد و صورت عزت
و ناموس منظور طرفین از مکمن بطون بمنصه شهود جلوه آرای
گرداناد بحرمت النبی واله الامجاد . تولد پسران توامان
صاحبمن درین ایام تهنیت فرجام جواهر زواهر بشارت طلوع
نیرین سعدین علی السمار دولت سرای عالی آویزه مسامع
خاص و عام گردید یعنی دو اختر فرخنده یکی فرزندان توامان
ماه و مهر مثال ساطع و متولد شدند و دوش شادی و کامرانی
در یکجا ، ایام افتاده هر یکی دم و هنی احوال دوخوشی و خجستگی را
بسازان هنگامه عیش و عشرت در بالا گشت و هر دو عالم را
مبارک باد تا که زهره تا ز سپهر باد و ما
شنبه بیست و یکم ... ۰ مبارکی کلهم الله

این هردو نوباوهٔ سعادت و اقبال را با مهربانان و بانوید طلب مبارک و مسعود کناد و آن هردو نور بصیرت باصره عمر و جوانی را در چشم خانه امان داشته بکمال عمر طبیعی رساناد ابن ابن ابن زیادت دعا خبره — قصیده مهربانمن درینوقت خریت رخت باستماع خبر شفا از شرف فصد که رافع مجارات بدن و رافع کدورات تن است خاطر او عیه سقاطر از ظلمات ملالت و مرض کلفت مصفا و منور گردید و نسل از جوش خون استطلاع شفي و طمانیت یافت — فصد فرخ و خوشی مبارک و مسعود خاطرت شاد باد و خرم باد حکیم مطلق و شافي برحق صبح و شام ملک علي الدوام شفاء کامل و صحت عاجل نصیب ذات شریف و عنصر لطیف کناد و گراني طبیعت برکران و تفرح بمزاج توامان داراد بالنون والصاد مبارکباد ماه شوال مهربانمن حمد بیست خدا را عزوجل را که فرخنده ماه شوال المکرم از منظر سعادت و اقبال طلوع نمود بر منتظران خوشحالي جو ابواب انبساط و کامراني کشود و در اطراف و جوانب زمزمه مبارکباد انداخته و هر بیني نوع بشادي و شادماني بر ساخته و خصوص هر واصر روزه دار بیش از عید برخز بالد بیدانیکه بر خویشتن از شادي نگنجد درین پیرهن — ایزد تبارک و تعالی بخوبي و بهروزي این ماه نو بذات مبارکت متانک و همایون کناد و بنجم ترقی دولت و جمعیت مستدام برداناد بحرمت النبي و آله — قطب آسمان از سلام بعد — ربنیت نهند

گلبو قضیر مشیر باد که تهنیت آن طلوع اختران یعنی تولد فرزندان توامان
گرامی فرحت انگیز و باز از غروب اختر دیگری حسرت آمیز گشته اکبر ولیان
در افشانم رواست و اگر بر تعزیت این جان فشانم سزاوار است
که مادر ایام نیز آزان دل آزار و دایه فلک هم از این زونا است و خورشید
آزان سرخ و سفید است و ماه از این زرد و سیاه عروس طرب
از آن نه سر بسته و عجوز ملالت از این دو هم نشسته چون هیچ بنی نوع
از دوست ز فرزندان سیر نگشته به آینه کلفت بر آینه خاطر سامی
رفته باشد رجا که نظر بر نیک فعل حکیم خالی از حکمت و عمل مطلق خارج
از صنعت نباشد به شکر و صبر پردازند که آن موجب مزید نعمت و این
باعث کلید راحت است پس و بر آن کریم بیزدمنان مطلوب
زیکصد ز صد صد هزاران کند الهی تا مهر منکور ماه و ابر نیسان
دُر افشان صدف است عمر آن نجم سعادت در ترقی و شعاع
شهاب مراد صاحب و صاحبخانه صاحب روز افزون باد
این دعا از من و از خلق خدا آمین باد. تولد صبی و صبیه با هم
در این ایام میمنت اقتران مسموع گشته که نیرین مشتری و
از برج سعادت و اقبال طلوع فرحت مطلع نموده شعشعه
و انبساط بر صفحه دلهای محبان حقیقی انداخته یعنی هر دو مسعود
در ساعت نیک و آوان سعید متولد شدند هزاران ابواب
ارتیاح و انشراح مفتوح شد و از خاطر ابتهاج و افتخار
بر دوخت بمصداق ... الخ ... بلام و ...
... بجا آورده در مجلس ... الله ...

سوده شوهم و معلق نگشته به هرچه آن قادر کند نیکو بود غالب
که آن برادرهم به همین تاثیر صحبت اصحاب علوم و ارباب سلوک
و رسوم اهل تعلق منظور ساخته در سپاس بقیاس آلهی پرداخته
باشند الله تعالی زاد ازان شان بآن برادر و این محب مبارک
و همایون و خجسته و میمون کناد آمین آمین آمین بحرمت النبی
و آله الامجاد زیاده شوق والانتظار مهربانا من سخنی بهت جاری
که از نزدیکی دوست دوست می شود و از سرور آن این سرور
اینها بوقوع واقعه اهلیه آن محب مغموم گردید والا نامه — واقعه
باسم منکاور نگار زمینداران موضع حسن پور آنکه در ینولا
معلوم شده که شمایان از هراس باقی سرکار از ینجا برخاسته
رفته اند چون غور و پرداخت احوال شمایان مضمیر ضمیر سرکار است
میباید که بجمعیت تمام در دیهه خود ها آمده آباد شوند انشاء الله
تعالی در آنچه بهبود و سود شمایان خواهد بود بعمل خواهد آمد در ینباب
تاکید دانند تحریر بتاریخ یازدهم شهر رمضان المبارک سنه
والا نامه باسم فتح خان وغیره زمینداران موضع رسول پور
آنکه بوضوح پیوسته که اینها از عمل مهتاب رای ناخوش شده
از اینجا برخاسته رفته اند چون غور و رفاه شمایان مرکوز خاطر
دانگفی میگردد که بجمعیت تمام بلا وسواس و بی اندیشه در
مواضع خود ها آمده آباد و بکار کشتکاری مقید و سرگرم باشند حسب الحکم
... تعلق سرکار بابت ... خواهد بود
... بعمل ... انشاء الله تعالی ...

ربیع تفاوت و تجاوز نخواهد شد تحریر بتاریخ نهم شهر رمضان المبارک
هجری مقدس بر نسوی که متضمن بر چند حقیقات باشد بر ضبط
باید نگاشت حضرت سلامت پروانه عالیقدر مشعر بر تقیدات
جیباقی ربیع حال و اصول باقی خریف و طلب جمع و خرج فصل
حال و اصول چهرهای مردم نو نگاهداشت و اینید دولتخواه محمد تقیم
بعض مراتب و استفسار احوال دیهات پرگنه و تقید دلال طلب
بتعینه حضور پرنور از توطه خانه بجسم تنخواهات و چوکی دیهه
شهر و محافظت پرگنه کذا فلان وغیره شرف ورود فرمود فرق فخر
و مباهات بعرش برین شود بسیاق اجوبه آنها بنویسد حضرت
سلامت پروانه منیعه رفیعه با عنی که تمنا کنند بعد تقویم ظلال
حلول و پرتو نزول فرمود کرسی نشین افتخار و وقار گردانید چون
مخصوص بر تقیدات انحصال و ایصال و ارسال مال سیاقی
ربیع حال و سرانجام بقایا خریف و طلب قرطاس جمع و خرج
فصل حال و اصول چهره مردم نو نگاشت و این خیراندیش از بهر
دریافت مقدمات معدوده و استطلاع احوال دیهه و ار پرگنه
و تاکید شدید بنا بر طلب بسالی متعینه از حضور اشرف
جهه از توطه خانه بر عکس تنخواهات و بجا آوردها چوکی و دیره
شهر و حراست و نگهبانی پرگنه کذا فلان وغیر آنها بوده حضرت
سلامت پروانه کرامت نشانه محتوی بر بعضی کثر غلامانه معاملات
ربیع سیاق نموده بانصرام مابقی خریف پرداز ربیع و جمع و خرج
ربیع و اصل چهرهای نو ملازمان بارسال حضور نماید و ...

اندوز حضور گشته بعض سخنان فرزندی دریافته باز مرحوم شود
واحوال مواضعات پرگنه مفصل معروض سازد و زر مطلب کرام
متعینه حضور از فوط خلنه برسانند و نه بطریق تنخواهان وخور رسید
شهد مواجب گردانند وحفاظت هرسه گذر غلات وغیره به احسن
وجوه بعمل در آرد شرف صدور فرموده سابق جوابها اینها بطراز
غریب نوازمن پروانه عالی شرف نفاذ فرموده درباب بیباق نمودن
فصل ربیع که امر گشته عنقریب ربیع بیباق میگرداند وبنابر سرانجام
باقی خریف که ارسال و هدایت قرین شده بعد اسلوب از بابت
ربیع وصول باقی خریف میتاید ومطالب جمع خرچ ربیع که ایراد گردیده
ازین بعد جمع خرچ تیار ساخته ارسال حضور میدارد الی آخره
علی هذا القیاس غریب پرورمن پروانه واجب التعظیم معزز
گردانید آنکه امر شده بود که فدوی ربیع بیباق نماید غریب پرور
من انشاء الله تعالی وباقبال والا عنقریب ربیع بیباق میسازد
وآنکه ایما فرموده اند که سرانجام باقی خریف نماید غریب نوازمن
از باقی ربیع وصول ساخته باقی خریف میکواند الی آخره
مختصر حضرت خداوند نعمت سلامت پروانه عالی اعتبار از
افزود دو تنخواه باقیات ربیع وخریف پیهم وصول و مرسول
حضور والا مینماید و جمع خرچ ربیع واصل جهه های سیندی
متعاقب ابلاغ حضور موفور السرور میسازد و خاطر ادرا دور
مسافت دایره دولت حضور و نثار براندادکار تحصیل
مال مقصر مانده بعد انصرام مهام زر بانه نمودن راحت جاوید

و ورود دایره حضور بر قرب نواح شرف اندوز خواهد بود سابق هرچه امر
سوم تعینه‌ها حضور به مطلع النور خودها باظهار رسانند عاد زمینداران
و دایل تنخواهان بودند آینده تنخواه احدی ازان بظهور نخواهد آمد و چونکه
دیهره‌ها شهر نگهبانی هرسکه گذر فلان وغیره سابق به نیکوترین صورت
مفهوم است و آینده زیاده نصف تنزل نخواهد بود ان شاء الله تعالی
آفتاب دولت و حشمت تا الیوم التناد تابان و درخشان باد
تقصیر تقصیر تقصیر حضرت سلامت چون خدمت امامت مسجد
جامع قصبه نکودر و نکاح خوانی محله مسجد مسطور و مبلغ دو آنه
در وجه یومیه دعاگو و عهده جاروب کشی و اذان خوانی مسجد
و مبلغ یک آنه روزینه برادرم فلان برای چبوتره کوتوالی
انجا از قدیم مقرر است و می یافته مانده در سنوات بسبب کاهلی و سستی
عامل منصوب و طمع و حرص قاضی انجا وجوه یومیها و نکاح خوانی
موقوف و معطل گشته و دعاگویان بتقدیم خدمات مسجد مذکور
از جان و دل مشغول و سرگرم اند لهذا امیدوار است که پروانه عالی
باسم عامل صدر در باب اجرای یومیها و نکاح خوانی مرتسم
و منقش گردد که دعای افزونی مواظبت است زمان درجه
ترقیات دولت و شوکت مینموده باشند زیاده ایام بکام باد
چو در بصاحب ابر رحمت جهان نعمت سلمه الله المعز بعد از
ابلاغ تحایف دعوات ترقیات دولت و برکات عمر مشمول
ضمیر آفتاب تصویر میگرداند که چون بروز جمعه [illegible] شهر
حال امرسنگه بمفسد ناگاه [illegible] کرده شتابانه [illegible]

مسجد

تاختنه بر کرکهای مسکن خیرخواه افتاده و شرغه انداخته چون
فدوی بیخبر و بیسامان بود فرصت یارو ر هلیی و کلک خواهی
ندیده بحکم آنکه بر توکل زانوی اشتر به بند بجنگ تیر و تفنگ
بیدرنگ پرداخت و آن مفسد بغرور کثرت مردم مور و ملخ تا
نزدیک کرهی رسانیده و احقر که بقدر نمک هم نبود و او حکم
آرد داشت بنابر پاس آبروی صرفه جان هیچ ناخته در کرهی
کشوده تیغ از علم نموده با او آویخت که مثل معروفست که چون آب
از سر گذشت چه یک نیزه و چه یکدست لیکن جرال اسلحه و کوته یراق
پیوست اگرچه از طرف ثنائی هم جد و جهد بلیغ بوقوع آمد لیکن
بفضل الهی و اقبال عدو مال بسبب زخم تیری که بر بازوی مفسد مسطور
رسید همه پشت دادند و همچون گله گوسفندان گریزان بمسافت
یک کروه از کرهی مرقوم باز پس افتادند و دولتخواه اینقدر فتح
و نصرت را از مغتنمات انگاشته اندرون کرهی در آمده برج
جابجا استحکام و قایم گشته و مردمان را بطلب کومک و مصالح
جنگ و دغا باطراف و جوانب فرستاده بدا بالتماس می پردازد
که جمعیت پیادهای جزایر اندازان و شمشیربچه داران و بند و قچیان
کارآزموده و واقعات دیده را تعین و روانه فرمایند که مبادا
مفسد مذکور هیچی بار دیگر بر کرهی دراز دستی نماید و خداوند من اگر بسرعت توجه الهی
بالغرض مزاحمت فدوی کو چیده رفت علی مراد و الا یک ایسجه
بطریق تمدوا ده و آینده چیزی به محافظت و حراست سال
بسال مقرر کرده کوچ کرانده خواهند شد همین سنگ بلقمه و ختنه

واگر خدا نخواهد او خواه مخواه بر وادار او نیز غش و کاوش خواهد بود
از این طرف هم دریغی و اغماض معلوم سابق هر چه رضا مولی او و سبب
بعرض بندگان عالی متعالی نواب مستطاب معلی القاب
سپهر جناب قمر رکاب خورشید قباب عالم مآب عالمیان
آیات ذره پرور بنده پرور نوازد او رسی حق رسا فیض بخش
انصاف بخش ارسنج نفس عالم و دل دام اقبالهم رسانند که هر گاه
ایزد متعال از اسرار میخواهد که شعشعه شعاع [illegible] جمال خلیفش بعالم
و عالمیان اندازد بعد دنیا را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک سازد
و مخلوقات را بفراغت و بشاشت آباد گرداند بالطاف بی اکناف
خود عادی و حق پرستی را از پرده غیب بر کرسی نشاند و جلوه گر میفرماید
بقومی که نیکی پسند خدای - دید حاکم عادل و نیکرای. شکر خدای بیچون که نهال
تمنا ار غیرباری بثمره مطالب مثمر گشت یعنی بوصول نوید مسرت امید تشریف
تشریف اعلام نصرت فرجام در پنجم دهم واحد و ستین بانفراد بر خود
بالبید الیه تبارک و تعالی بعنایات بلا نهایات خویش بمیامن قدوم
میمنت لزوم حضور شرف و بنور ظهور این سواد را سرسبز و شاداب
دارد تا یوم التناد بالنون والصاد. حسب باب و آلاء نعمت منشی
نوازشنامه عنایت مشحون در زمان سعادت اقتران ورود اعزاز
نمود تارک عزت و مباهات بعرش برین سود خوشگوار است
که احقر جنو خرج سه آمدی تا بیست پنج چوکیات معلومه مفوضه بنده
ماه بماه در بندگی حضور ارسال میدارد و ایمرا انتنه که بنابر استحکام
ملکیات چوکیات ضلع لنده های مغتنه بود لهذا در ترتیب آنها

تعطیل بعمل در آمده حالا کاغذ معه آمدنی پائیم با سیه مرسل حضور یافته امیدوار

هستکه برسیدش معزز فرمایند و معلوم بفدوی گشته که چوکی فتح پور در

تعهد و قبولیت خان شهور نشان نورالدین خان هست پس گماشته

سرکار بر چوکی مسطور چگونه برود چه مضایقه اگر خانمزبور به گماشته

خود نبویسند تا گماشته سرکار منصوب شود و درین روزها زمیداران

موضع نور پور محمد مولیه در آنجا نشسته اند چنانچه قریب دو ازده آنه

و کسری و زیاده آمدنی انجا روز مره میشود و دو لتخواه نیز براه حسن

سلوک پیاده و آنچه بابت چهارم سرکار در موضع مذکوره گذاشته

جای قرار انگشت سرکار ساخته و منصدیان سرکار که از دار و گیر

ما چیهواره محاسب چه طلب میخواهند از قاعده آدم شناسی و مرتبه

دانی اشیا دور بنمود امید وار هستکه بر دیانت کیشی و کفایت

اندیشی او نظر داشته بدستور بحال و برقرار فرمایند و بر اظهار

و گفتار کسی نگاه نگمارند که بهم آمدن مثال اینکسان درین قحط

الرجال حکم گوگرد سرخ دارد و محمود نام خوشنالی مقدم تاخته یکهزار

شرکا و نمک و دو صد راس شرکا و مال کریانه از موضع فلان غصب

کرده قریب شش خیر خواه بفاصله یک کروه رفته در موضع فلان

فرود شد و فدوی بسبب کم جمعیتی و بعد مسافت متحرک نشده

توقع آنست که خود بدولت در انجا تشریف ارزانی فرمایند و محصول

چوکیات فلان و فلان که بالا بالا گسسته و شکسته آمده و رسم

زکوت و باج چوکیات سابق تاکید دریاست تبلیغ قرار واقع نقصان

نکند و دیگر رو بداد متعاقب ملتمس بموقوف خواهد شد زیاده چه عرض نماید

فصل تکلم

فصل سیوم در تمسکات و قبالات سنشیا و غیره منکه شیخ عبد المجید
ابن ولد شیخ عبد المجید ابن شیخ محمد سعید صدیقی متوطن قصبه اترون
ام چون مبلغ پانزده روپیه که نصف آن مبلغ هفت روپیه و هشت
آنه میشود از پیش شیخ درویش علی ولد شیخ نعمت علی فاروقی
سکنه بطریق قرض حسنه گرفته در قبض و تصرف خود آورده‌ام
و اقرار بدینوجه مینمایم که مبلغ مذکور عند الطلب بمشار الیه ادا سازم
و هیچ عذر و حیله درمیان نیارم بنابران اینچند کلمه بسبیل تمسک
نوشته داده شده که ثانی الحال موجب سند گردد تحریر بتاریخ بیست
و پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۲۸ منکه رام سنگه ولد جی سنگه ابن امر سنگه
قوم کهتری حرف فلان ساکن قصبه راهون ام چون مبلغ بیست روپیه
که نصف آن ده روپیه میشود از نزد گوجر سنگه ولد حاکم سنگه چوپره متوطن
قصبه مذکور بطریق قرض سودی گرفته در قبض و تصرف خود آورده‌ام
و فی روپیه یک و نیم بهلولی سود ماه بماه مقرر نموده‌ام و اقرار برین نمط سازم
که مبلغ مزبوره مع سود مسطور در ماه کاتک نشان مشار الیه نمایم
و هیچ عذر و حیله و بهانه نیارم بنابران اینچند کلمه براه تمسک نگاشته
داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد فی التاریخ ... و هفتم
شهر شوال سنه ۱۲۲۸ قلمی یافت مختصر منکه ... ولد فلان ... باشنده
موضع فلان ... فلان بطریق قرض سودی کشیده‌ام در تحت
تصرف خود آورده‌ام و سر روپیه یک بهلولی سود ماه بماه مقرر کرده‌ام و اقرار
آنکه مبلغ مسطور در خرمن خریف قوی ئیل ادا نمایم و اگر بتقدیر
در وعده مرقوم نشان مشار الیه نسازم فی روپیه سوا بلوس سود

31

ماه بماه بلا عذر بموجبی الیه واصل بسازم و عذری و حجتی بمیان نیارم
بنا علیه این چند حروف علی السبیل تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال
موجب سند گردد فی التاریخ فلان ماه فلان سنه فلان منکه سید الله دین
ولد سید شرف الدین ابن سید نور الدین حسینی ساکن شاهپور
ساداب طرف راهون ام چون سید حسام الدین برادر فلان
حقیقی من یک بقچه یا چهار و کتابهای مفصله ذیل از آن خود پیش
نعمت خان ولد دولتخان راجپوت جوهان زمیندار موضع فلان امانت
داشته بود و من خطی دستخطی و مهری مشار الیه متضمن بر طلب بخط خود معتقب
بقچه مرقومه به نعمت خان مذکور مطالعه گردانیده بقچه مسطوره بجنسه گرفتم
و در قبض و تصرف خود آوردم و اقرار بر نهج می نمایم که بقچه مذکوره را بمدتی الیه
رسانیده رسید دستخطی و مهری رافع و بمهر قاضی قصبه راهون بنا برده
آورده بدهیم یا بدست معتبری برسانم و اگر بر تقدیر رسید بقچه مذکوره نتوانم
آورد یا در رسانیدنش توقف نمایم پس رافع یا احدی از وارثان رافع از
نعمت خان مذکور در باز خواست بقچه مسطور نماید از عهده آن جواب
گویم و هیچ عذر و حیله بمیان نیارم بنا بر آن این چند کلمه بسبیل یادداشت
و وار خطی نوشته داده شد که فی الحال باعث حجت گردد تحریر
بتاریخ بیست و پنجم ماه شوال المکرم سنه ۱۱۸۴ منکه اکرم خان ولد
مکرم خان قوم راجپوت عرف کهوریوا متوطن موضع بیر سینه
طرف راهون چون زیور طلا و نقره مفصله ذیل بمقابله مبلغ سکه
صد و شصت روپیه پیش [illegible] ولد [illegible] قوم کهتری عرف [illegible]
باشنده قصبه مذکور [illegible] داشتم و یکنیم [illegible] فی روپیه ماه بماه

مفرز

مقرر کنانده‌ام و مبلغ مذکوره گرفتم و اقرار ساختم که مبالغ اصل مع سود
نشان او تمامیم و هر دو زیور مسطوره بخش خلاص کنانده بگیرم اگر بتقدیر
چیزی یا بالکل زیور مذکوره ازنزدش کم شود اصل و سود مجری داده
باقی آن فهمیده یا فهمانده شود [illegible] دال پازا طلا   بالی از نقره گوش [illegible]
سه دانه [illegible] [illegible]   [illegible] وزن لی توله
وزن سه توله ۵ ماشه برنج   ۱۱ ماشه [illegible] سه برنج
لهذا اینچند حرف برای یادداشت نوشته داده شد که تا فی الحال واسطه
حجت گردد فی التاریخ فلان وغیره ای برادر من اکرم خان مذکور را بباید
که بدین نمط از زیور اصل مسطوره یادداشت نیز نویسانده گرفته نگاه دارد
سنکه محمد اکرم ولد محمد کاظم ابن محمد ہاشم زمیندار موضع [illegible] بر علیه بر کنه
شاکرام چون من ابتدا از کدخدائی تا الغایت حال در خانه بنده
پسری متولد نشده لهذا به حضور سیدی سندی حضرت سید علیم الله
الحسینی الجیلانی مد ظله العالی مبلغ یازده روپیه و چهار آنه نذر خداو
تعالی و نیاز حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی حضرت شیخ
عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز منت نمودم که از فضل
خدا و توجه آنحضرت قدس سره پسری در خانه بنده تولد گردد
وجه نذرانه مذکوره بنظر حضرت صاحب جیو گذرانم و در جبین حیات
خود بشرط زیست پسر مذکور دیگر روپیه و چهار آنه نیز وجه تصدق
بقصد میگذرانده باشم عذری نکنم بنابر آن اینچند کلمه بطریق
یادداشت نوشته داده شد که تا فی الحال موجب سند گردد بتاریخ
فلان وغیره   فارخطیها از سنکه شیخ محمد علی ولد شیخ نعمت علی

این شیخ محمود پی فارعتی ساکن صندل پوره واقع بلده شهر نام چون مبلغ
یازده روپیه که نصف آن مبلغ پنج روپیه و هشت آنه میباشد بموجب تمسک
از نزد شیخ عبد الحمید ولد شیخ عبد المجید صدیقی متوطن قصبه
راهون تمام و کمال وصول یافتم و دامی و درمی بذمه او باقی نیست
و نمانده و تمسک مذکوره پاره پاره ساختم ازین رهگذر اینچند حروف
علی الرسم فارخطی نوشته داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد
تحریر بتاریخ فلان وغیره سنه سنگه کور سنگه ولد چوهر سنگه چوپره ساکن
قصبه راهون ام چون مبلغ بیست روپیه از روی تمسک سمه
سود از پیش نونیت رای ولد جیت رای کهوسله تلونیه تمام و کمال
وصول یافتم پانچ دام و درم بذمت او باقی نیست و نمانده و تمسک
مذکوره از من گم شده و اقرار برین نوال مینمایم که اگر تمسک مرقومه
ازین بعد برآید دروغ و باطل گردد بنا بران اینچند حروف بطور فارخطی
نوشته داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد تحریر فی التاریخ فلان
وغیره سنه سنگه حکمان خان وغیره سواران و پیادها از ملازم سرکار رساله
سرایم چون مبلغ یکهزار روپیه که نصف آن مبلغ پانصد روپیه
میشود در وجه طلب خود ها برسم علی الحساب معرفت
خزانچی سرکار وصول یافته تحریر بتاریخ فلان وغیره سنگه شجاعت
خان وغیره سواران و پیادها از ملازم سرکار رساله توپخانه ایم
چون مبلغ ... روپیه که نصف آن مبلغ یکهزار میشود در وجه
طلب خودها مع ابتدا غره شعبان المعظم سنه ۱۱۸ تا انتهای
آخر ماه مزبور سنه الیه منه تحویل فوطه دار وصول یافته تحریر بتاریخ

که نصف آن مبلغ
ده روپیه میشود

(۳۹)

صدر ماه فوق سنه مذکور سنگه رسول خان ولد قبول خان راجپوت
کهوکر ساکن موضع محمودپور محله پرگنه تکوا برادری محمد خان جماعه دار
ملازم سرکار ام چون مبلغ در وجه طلب و تنخواه خود منها ابتدا از
نوکری تا الغایت دهم ماه محرم الحرام سنه بابت برطرفی خود از
سرکار بندگان نواب فلان معرفت جماعه دار مذکور تمام و کمال
وصول یافتم و دامی و درمی باقی نیست و نمانده بنابران این چند
حروف بطریق فارغخطی نوشته داده شد که ثانی الحال موجب
سند گردد بتاریخ فلان سنه دستک دستک باسم
شهباز خان سوار ملازم سرکار آنکه چون او را بکار بنده داری بلاخور
من ابتدای فصل خریف تکوزئیل مقرر نمود سنه حکم بلوازم وهر اسم
آن در ساختنه و پرداخته هیچ دقیقه از دقائق هوشیاری و خبرداری
فروگذاشت نماید و زراعت رعیت پته مذکور را با حتیاط تمام نگاهداشته
زمینداران انجا را بنا بر تشخیص همراه خود بحضور بیاردی باید که زمینداران
داران و رعایا پته مذکور او را پته دار مستقل دانسته از سخن و صلاح
حسابی او بیرون نروند و همراه او بوقت و هنگام تشخیص در سرکار
حاضر و رجوع باشند در ینباب تاکید دانند تحریر بتاریخ فلان
در ماه فلان ۵ اهتمام محافظت زراعت موضع محمودپور بابت فصل ربیع
تکوئیل تحریر بتاریخ فلان و غیره حواله فلان پیاده ملازم سرکار
دستک باسم شجاعت شعاران فتح خان و عبدالرحمان خان زمرد
زمان سواران برادری آمان الله خان ملازم سرکار آنکه در بنولا
صوبه رای بخاشنه کو بر شنکه تالمو تکوی پرگنه وارد کسه عرضیت

اینچند

معروض بعرض رسانیده که ... بالیش خان نام مستاجر محالات جاگیرات
نواحی خواهر و خواجه ... ایشان جاگیرداران و ردادن رسم ... طوماری
[illegible] و حالی آنکه رافع ... انجا است بسبب جاگیرداران مزبور در باب
دادن رسوم مذکوره حاصل کرده بدست دارد لهذا آن نشی ... شعار
راقعین نموده ... در صورت وقوع صدق و راست
بر طبق پروانجات مسطوره و معمول قدیم رسوم مرقوم از مستاجر
مذکور نباید برده و ... رضانامه بحضور بیارند درینباب تاکید اکید
دانند بتاریخ فلان و ماه فلان و سن فلان ... باسم دیانت
شعار و امانت ... آنکه چون خدمت داروغگی ... همواره بعهده
... مقرر نموده ... بایدکه ... معمول و مواخذات محصول انجا قرار
واقع بپرداخته آمدنی ... ماه بماه ... سرکار ... ستاده
باشد ... مستوفیات انجا فوت و فروگذاشت
... مزاحم ابواب ممنوعه و معفوه نشود درینباب تاکید اکید
دانند تحریر بتاریخ فلان ... باسم نورعلی ... نخاس
اسپان و غیره آنکه چون خدمت داروغگی آن بعهده مومی الیه مقرر
نموده ... میباید ... خدمت مزبور ...
بوجوه ... لوازم ... سلوک و کار ... بعمل در آرد
... بطرح ... خرید و فروخت نمایند و از روی
... حیفی واقع نگردد و در اخذ محصولات
و معمولات ... مستوفیات محدود ... پردازد و در
نیت و نیکی طبعیت ... محصول

(45) نقیه بهفته در فوطخانه حضور میرسانیده باشند درینباب قدغن بلیغ
شناسند بتاریخ فلان ماه دستک باسم [illegible] بردیان و کوردیال مستاجران
چوکیات راهداری مواضع مزبور [illegible] در لوبر معموله سرکنه کوندا آنکه چون
خدمات چوکیات راهداری مواضع [illegible] بعهده مشار الیهما مقرر نموده
شد میباید که در لوازم خدمات مذکوره قرار واقع پرداخته حسن
سلوک و خبرداری چنان بکار برند که اهل سودا و معامله بفراغت
تمام از چوکیات مذکوره میگذشته باشند و آمدنی محصول روز افزونی
گیرد و بعلت ابواب ممنوعه مزاحم و متعرض نشوند و بتشخیصه
سرکار را موجب قبولیت و بعهده داخل [illegible] سرکار نموده باشند
درینباب تاکید اکید دانسته فی التاریخ فلان ماه دستک باسم تهور
و تجلد نشان رستم علی خان [illegible] خدمات [illegible] معابر
و مداخل [illegible] بعهده خان
مذکور مقرر نموده شد می باید که بتقدیم لوازم و مراسم آن خدمات
قرار واقع پرداخته در تنبیه و تادیب قطاع الطریق و کشتن
موذیات جنگل از تجلد و مردانگی [illegible] چنان سلوک
بکار برد که بیوپاریان و سوداگران [illegible] تردد [illegible]
[illegible] تمام و خوشحالی تمام از معابر [illegible] آب
[illegible] آمد و رفت مینموده باشند و آمدنی محصول سرکار
روز افزونی گیرد [illegible] معمولات گذشته
مسطوره [illegible] نگذاشته [illegible] خرج [illegible] آمدنی
[illegible] علیحده علیحده ماه بماه ارسال حضور مینموده

ولعلت ابواب ممنوع نموده مزاحم و متعرض نشود و سبیل متردد
و رعایا مواضعات کلبار ان روی و آن روی دریا ملحق معابر و مدا خلت
صدر انکه بوقت و هنگام ... یات مدد کار خاص مطلوب باشند
دریناباب تاکید اکید شناسند تحریر بتاریخ فلان سنه و سنگ
باسم رفعت پناه عوالی نشان سید علی انکه بموجب حکم جهانمطاع
عالم مطیع خدمت سوانح نگاری داروغگی داکچوکی صوبه دار الامان
ملتان از تغیر شیخ ... بصیغه ... خدمت انتخاب نویسی و احکام
نویسی دفتر سوانح حضور متعلقه رفعت و عوالی پناه بحسب رام مشکار
انتخاب ... و احکام نویس از سوانح حضور اشرف اقدس
اعلی مقرر شده و بر طبق ... رفعت پناه مذکور تفویض
آن بآن عوالی نشان ... باید که بتقدیم خدمت مأموره از قرار
واقع و راستی پرداخته بنحوی ... شرایط سعی و اهتمام بجا آورده
که در رسانیدن ... جات ... و غیره کار بادشاهی توقف و تاخیر
بوقوع نیاید و غیر ... عادت آیین و احکام مطاعه که بتصدیق
انتخاب ... صدور ... رسانیده عرایض و وقایع
المطابق ... فرد جداگانه روانه حضور
پر نور ... باشند و ... بجا آورد که سوا از ... نوشته
غیر ... همراه ... بحضور ... کار بادشاهی مطابق
... که ... ... رسانیده باشند و از ارتکاب
... که ابواب ... بارگاه ... حذر بوده بهیچ
وجه من الوجوه مزاحم احوال رعایا ... دهات و قصبات

و ... ...

وستور دیمی وسلفرین لفوند تنخواه ... بیعدار و داکچوکی آنجا
باسراوبی نموده مطابق ضابطه ... نرسیده باشد
تا آنها بچوکیات متعینه سرکار ... به کار بادشاهی بوجه احسن 41
سربراه نمایند و سوانح سه روزه از روی راستی و نفس الامری
بی کم و کاست از مال و سایر مفصل نوشته و رسانیده داکچوکی
موافق ضابطه بدستور معمول ارسال مینموده باشد و در رعایت
و عداوت ملاحظه منه باشد و سررشته قضایا و دارالعدالت
عالیه را در صورت انفصال معاملت و عدم انفصال آن
به تقید بموجب ایضاح معه کیفیت محبوسان قلعه
و کچهری و چبوتره کوتوالی و سد ... آنجا و موجودات خزانه
توپخانه ماه بماه و نرخ غله هفته بهفته بحضور میداشته باشد
در این باب از پیشگاه خلافت ... تاکید شناسد
فی التاریخ فلان ... سنه ... باسم ... کفایت فرجام
و ناظمان مهمات و ناسقان ... و متعهدان
معابر و مداخل و راهداران و گذر ... متحققان طرق
و شوارع حدود سرکار آنکه ... پناه کیدارام
از قصبه راهون ... آباد ... دیگر ... تحویل
در ... سواری و پایبود ... سواری زنانه و کرم ...
همراه دارد باید که در اثنای راه و گذر ... ماخذ محصول
راهداری و زر میداری و غیره ابواب ممنوعه بارگاه آسمان جاه
بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشده از حدود حد خود

بسبب واحتیاط ... مد درین باب تاکید اکید دارند حسب الارتقام
بعمل آرند تحریر ... اینکه مسمی شیخ کرم علی ولد
شیخ جانعلی ابن شیخ ... علی قریشی ساکن قصبه ...
ام چون منمقر در خورد سالی و طفولیت بسبب تاثیر مصاحبت
نشاء خواران سرشار و بدکرداران سوگفتار خوردن افیون و کوکنار
و ... بنگ وغیره مسکرات و محرمات و تماکو کشی اختیار کرده باختن
چوپر و شطرنج و چهاربری و گنجفه و دیگر بازیبات و ملاعبات مقدم
داشته و نیز رفتن بصحبت بزرگان نیکوکار موقوف ساخته بمکانات
خرابات و منکرات ... درساخته بودم و گرد خطیات و تقصیرات
بلااندیشه ... میگردیدم و ... چون عنایت الهی و هدایت نامتناهی
و اثر صحبت ... دوستان خدای ... و صحبت علما و صلحا
بحضور شریعت و فضیلت پناه قاضی محمد ... از کلی و تمامی مسکرات
و ملاعبات توبه و استغفار کردم و از جملگی چیزهای نامشروع دست
برداشتم مگر از برای دفع ... و رفع ... تماکو کشی که فعلاً
... [illegible] ... بضرورت نگذاشتم و اعتراف
صحیح ... نعوذ بالله منه بعد ازین استخلاف
... و اختیار ... بسر ... دارم یا ... خوری
و تماشا بینی بپردازم یا ... و ... خرابات بروم یا صحبت
... بورزم از روی شرع شریف و ملت
... گنهکار و مجرم باشم و حد و تعزیر شرعی برضا و رغبت
بلا عذر ... از ... خود قبول و منظور نمایم و جهه

42

مبنی الوجوه و سبب من الاسباب از آن تغیر [illegible] نورزم بنابران
اینچنین کلمه بطریق مچلکا و توبه نامه نوشته داده [illegible] بالحال موجب
حجت کرده تحریر بتاریخ فلان ما یانکه فلان [illegible] فلان و غیرهما زمینداران موضع
فلان ایم چون ما یان بابت مشارکت و اختلاط اراضی آنجا ما بین
خودها قضیه و مناقشه میداشتیم لهذا فلان و فلان منصفان برادری
فلان از طرف سرکار بجهت تقسیم اراضی مزبوره همراه ما بنده تعین
شدند که از روی منصفی و راستی زمین مذکوره را پیموده بحصه رسدی
هر واحد و متقسم را قسمت کرده بر بند و بست و حد بندی احدی
ن زدند بنا علیه اقرار مینمائیم بدین مضمون منصفان مذکور هر دو کار را
حاضر دانسته علی الرسم [illegible] مقسوم
کرده حد بند برشید ها منظور و قبول [illegible] اگر کسی از ما یان از منصفی
اینها انحراف و عدول نماید مجرم و گنهگار سرکار باشد بنابران اینچنین
کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که تا فی الحال موجب سند گردد
تحریر بتاریخ فلان تصدیقات تصدیق حاضری باسم [illegible]
وغیره سواران ملازم سرکار رساله [illegible] صدر [illegible]

مشار الیهم از تاریخ بیست و هفتم
تا الغایت اخر [illegible] سوار [illegible]
ماند و آینده روانه [illegible] گشتند تحریر بتاریخ [illegible]
باسم نور خان ولد کیور خان [illegible]
آنکه چون مشار الیه را العهده [illegible] بیکرار
مبلغ دو [illegible] تاریخ [illegible] سنه ۱۱ ۱۶ [illegible]

ووریقه ۱ مزبور شبانه روز سرگرم و مشغول بوده قدر سعی
و حضور نوع و حاضر اعتبار از عارضه تپ و زکام و جز آن شست
و معطل بکار روبکار نماید و اگر رخصت بجای برود هر آینه ضابطه
و ضع کرده خواهد شد و آنچه تحویل خود گم کند قیمت از او جواب گیرند بتاریخ
فوق ماه مذکور سنه الله تعالی لفظ یادداشت هم نویسند ضامنی منکه
شیخ حسن محمد ولد شیخ کریم محمد صدیقی متوطن قصبه مالپور تابع دوآبه بیت
جالندهر سوار ملازم سرکار برادری شیخ محمد حسن علی قریب ملازم سرکار رساله
سیتارام چوبی فتح خان ولد نور الدین خان کمور لواهیه جرا یر انداز ساکن قصبه
راهون را در رساله توپخانه بضامنی خود نوکر کنانیده‌ام هرگاه ایشان متعینات
شرکار نوشته میدهم که از سرکار بی رخصت بجای برخاسته برود
حاضر کرده بدهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم هیچ عذر و حیله
درمیان نیارم بنابراین اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد
که عند الحاجة سند باشد و تحریر بتاریخ فلان ماه منکه فلان رسیدار موضع
فلان ام در سوار فلان رسیدار رساله فلان بابت مبلغ یکصد روپیه باقی تحویل
سرکار بدیوده نبوده بطریق حاضر ضامنی خود او را خلاص کنانیده
ام اگر موصی الیه شیخ مذکور داخل سیاهه سرکار
نکرد از عهده آن جواب گویم هیچ عذر
نیارم بنابراین اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته
داده شد حسب چند کرده تحریر بتاریخ فلان ماه
تسع موضع و دولت ... که دارد طرف
تنها خیر اگر چه ... شود ...

وکم ترددی اظهار و استفسار نمود مبدولی ... بعضی رفاه و معموری
واردم و تردد آنجا قرار واقع معلوم از آن ... مع سعادت از آنجا که کفایت
و افزونی مال سرکار و آبادی و دل بستگی رعایا مد نظر خاطر سرکار است
موضع مذکور را بمقابله مبلغ دو صد و ... روپیه بسمه ابتدای فصل ربیع ئونت ئیل
تا الغایت فصل خریف ئونت ئیل ... فصلی جمع سده تمام مستخص
کرده حواله مشار الیه نموده شد که او بخاطر جمع تمام بتعهد و کشتکاری و آبادی
آنجا بواقعی کوشیده از مشخصه مرقومه را فصل بفصل داخل فوطه خانه
سرکار میکرده باشند و کم کاشت بذمه خود حساب دهد و اگر خدا نخواسته
باشد آفت سماوی بر اراضی روی دهد ... بر ... مجری داده
... و آنرا الیه تعالی از ... از ربیع تفاوت ... و ... خزانه
... خریف ... فلان ... شد به فلان ... ۱۲۲۰
اقراریه باسم کمال خان رسید از موضع فلان ... فلان آنکه
چون موضع مذکور از مدتی ... ویران مطلق و بی چراغ افتاده بود
و بدون عمل ... آبادی آنجا ... نمیشد پس از آنجا که کفایت
مال سرکار و رفاهیت رعایا ... مد نظر سرکار است عمل
... ابتدای فصل خریف ... شد ... ربیع
... شد ...

خلاصه جلسه بالمکه چون مشار الیه خود کاشته چهار قلبه
در موضع فلان از فلان تعلقه ده است از آنجا که غور و پرداخت موم الیه
با وجود مدد تقاوی سرکار نیست بموجب استدعای او عملهای مختلفه سنه ابتدا
فصل ربیع تنکو تبدیل بطریق واسته دار و استقرار مقرر و مطمئن ساخته
حواله مشار الیه نموده شد باید که او بجا آوردن جمع تمام تردد کاشتکاری نموده
باشد و محصول فصلها به نسبتی بموجب مفصله ذیل بعمل خواهد آمد
انشاء الله تعالی احیاناً از این قول و قرار تفاوت و تجاوز نخواهد شد
یک قلبه نصف النصف معه مالیه قلبه دوم نصف النصف سوای
مالیه قلبه سیوم برین سه معاف چهارم قلبه بجد و تحریر بتاریخ
فلان ماه فلان سنه قبولیه منکه شجاعت زمیندار موضع
فلان طرف را سوم چون مبلغ صد روپیه که نصف آن مبلغ
یکصد روپیه میشود بابت محصول فصلهای مختلف لوی تبدیل جمع موضع
مذکور برضا و رغبت بذمه خود قبول کردم و اقرار مینمایم بر نهجی که قسط
قسط موافق بر نسبت کرده داخل خزانه سرکار نمایم
هیچ عذر و حجت نخواهم نمایم این کلمه بطریق قبولیت نوشته داده
شد که فی تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان ثانی الحال سند باشد

را بفصل فصل بموجب برابت برسانیم و در
نمائیم هیچ عذر و حیله در میان نیاریم و اگر خدا نخواسته آفت سماوی یا ارضی
روی دهد موافق برابت پرگنه مجری بگیریم بنابران اینچند کلمه بطریق
قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب حجت گردد
تحریر بتاریخ فلان ماه سنه فلان نوشته آنکه ما که مردمان
... کوروبال مستاجران چوکیات راهداری بمواضع فلان و فلان
ایم چون مبلغ پانصد روپیه بابت محصول چوکیات مالگذاری
مزبور واجب دو ساله برضا و رغبت بذمه خود قبول ساختیم
و اقرار برین نمط مینمائیم که مبلغ مذکور ماه بماه بموجب
اقساط ذیل داخل فوطه خانه سرکار گردانیم و عذر و حجتی در
میان نیاریم بنابران اینچند کلمه بطریق قبولیت نگاشته
داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد بتاریخ فلان سنه فلان
شیوداس مستاجر موضع فلان عمله پرگنه و ارد ... سرکار
بیلورام چون مبلغ پانصد روپیه بابت جمع موضع مذکور
بیلها منه ابتدا فصل ربیع تخاقوئیل تا الغایت فصل ...
واجب سال تمام برضا و رغبت بذمه خود
مینمائیم بر نوعی که مبلغ مذکور بموجب ... سال
... سرکار رسانیده و قبض ... نمائیم ... باز ... مینماید
... ثبت نموده شد که ثانی الحال موجب سند ...

... ما ... سواب ...

اسامی ...

... طرف

شهر رمضان سنه ۱۱۶۸ سبعه (؟) التماس محمد علی خان ولد محمد مقیم

خان ملازم سرکار ... نواب فلان آنکه جاگیر در پرگنه دارد که طرف

... دارد امیدوار از فضل و کرم است که پروانه بجائی مرحمت شود زیاده

دعا دولت ... التماس فتح محمد درویش تا در آنکه چون مبلغ

چهار آنه یومیه بر آمدنی مال پرگنه و سوبه از قدیم مقرر و همیشه میافته

ما نزده ... از عامل منصوب پروانه اسمی مسجول امیدوار است

پروانه بنام عامل آنجا عنایت گردد که وجه چهار آنه مزبوره میافته

صرف ما یحتاج خود نموده بدعا دولت ابد طراز مواظبت مینموده باشد

زیاده حد ادب ندید ... رقم بر قبالات شرعی از طرف ارباب

شهادت ... اقرار و اعتراف صحیح شرعی نموده مسمی نور محمد ولد

شکور محمد ابن منصور محمد ... قوم راجپوت عرف ... ساکن

موضع فلان ... که ... الغروخت به بیع بات بتات قطعی

در ... شیخ عاشق محمد ولد شیخ معشوق محمد ابن شیخ طالب

محمد ... از ... ودر ... تحت التصرف

است تا زمان ... خالیا عن حق الغیر و ... آنچه

... مکانات ... بیلدار ... مشتمل بر حد ...

... مسقف ... واقع ...

... جمیع ... حقوق

... و ... بکل قلیل و کثیر ... و

... و ... مبلغ ... هم

... حرره ... شد ... خرید

واز بایع مذکور بیعاً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً بیع نموده ایجابات وقبول
شرعی واقرار بتقابض البدلین بین الطرفین علی ما هو المرام واقع شد واسرا
کرد و تبرا نمود بایع مذکور از دعوی کذب هذا الاقرار و فسد البیع الیه
والغبن الفاحش وضمان درک در شریعت غرا ثابت شود ومعتبر است
اگر واقع آید وکان ذلک فی المجلس از طرف فروشنده حویلی اقرار
و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمود منشی مخبر باسم و نسب خود مسمی نور محمد
ولد شکور محمد ابن منصور محمد مرحومین قوم راجپوت عرف کهوکهر ساکن
قصبه راسولن فی حالته الصحة بنفاذ جمیع تصرفاته الشرعیه طایعا وراغبا
بلا اکراه واجبار من احد بر نهج جمیع همگی و تمامی یکمنزل حویلی معمر
بعمارت خشت پخته مشتمل بر یک [illegible] دروازه شش سقفه ویک کوتهری
[illegible] مسقفه واقعه قصبه مذکوره محله سادات بحدود بحدود اربع مفصله
ذیل بجمیع حدود و حقوق و لواحق و توابع و مرافق ولکل قلیل وکثیر
هو فیها او منها او لها من الحقوق الداخلیة والخارجیة بما به الحابس المبیع
حویلی مرقومه مملوک مقبوضه متصرفه خالیة عن شرق الغیر و عما یمنع جواز
البیع و نفاذه در حق و ملک من بود و در تحت تصرف مالکانه من
بمبلغ بیست ویک روپیه رایج سکه انگلیسی تمام وزن [illegible] نصفه
تا [illegible] الاصل مبیع و وصف مذکور [illegible]
[illegible] بیات قطعی [illegible]
[illegible] قصبه مذکور [illegible]
[illegible] الاشرف [illegible] مذکور
[illegible] میت [illegible]

خریده بود و است ... کرد چنانچه ایجابات و قبول شرعی با قرار القابض البائع
بین الطرفین ... الشرعی ... رقعه شد و منتقر ازدعوی کذب هذا الاقرار وقف
... و بطلانه و الغبن الفاحش ابراء عام کردم و تبرا تام آوردم و تمامی
درک در شریعت غرا ملت بیضا ثابت و متقرر است ... خود گرفتم
... واقع آید و کان ذلک فی المجلس
... متصل بدیوار حویلی شیخ نورعلی ولد شیخ محبوب علی قریشی والدیاب
... متصل بزمین حویلی العلی ولد احمد العلی فقیر مداری
والده المیزاب ... مبدا ... حد بویشه بدیوار مشترکه و ...
کرد رسیدن حویلی مبیعه و حویلی ... شیرخان ابن امرخان راجپوت ...
... و ... دو سقف در زمین رافع افتند ...
... متصل بزمین ... عام و بدین طرف ...
بست و دو ... بدیوار ... تحریر فی التاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام
... ۱۲۰۸ ... نامه از طرف ... گواهان ... قرار و اعتراف معتبر صحیح
شرعی ... مسمی مکرم خان ولد ... خان ابن اشرف خان قوم فلان
... فلان ... قصبه ... بنوعیکه وی ... کرد درست
... محمد جعفر ولد محمد هاشم ابن محمد ... قوم فلان ... فلان
... بقطعه موازی ... بیگه زمین ...
... چاه و ... آب واقع در سواد ...
... مفصله ... و ...
... که مقبوض خود ...
علی ... والله ...

مبلغ پنجاه روپیه چی شود بنوع و وصف مذکور و بهره گرفت مرهونه
مذکوره تمامی مرهونه مرقومه را بمبلغ مذکوره که از وجه بر ذمه هذا الراهن دینی
است لازم و واجب بسبب صحیح شرعی رها گوارنتها تا آنچنانچه از تاریخ
واقباض هذا الراهن بقبض شرعی خود در آورد و تمکین مذکور مرهونه مرقومه
را محوز و ممیز و مفرغا گشت تحریر بتاریخ فلان کرده باشه از طرف بایع
اقرار کردم و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمودم من مجیز باسم و نسب
خود مسمی بکرم خان ولد اکرم خان ابن اشرف خان قوم افغان
عرف سروانی ساکن قصبه سانکر بموت بر تحت ال اجین ممالک ... ومتاعی
یکقطعه موازی سته بیگه زمین زرعی باغچه مع یک رشته چاه پخته شیرین
آب واقع در سواد قصبه رایپور حدود بحدود مفصله ذیل بیع
... حدود حقوق ولواحق و توابع ... مرافق ... که مقبوضه خود دارم
بلا شرکت غیری بمقابله مبلغ یکصد روپیه ... اعلی تمام وزن
و الصنف منه توکیدا للاصل مبلغ پنجاه روپیه مسکوک بنوع و وصف
مذکور در دست سید محمد عظیم ولد سید محمد هاشم ابن سید محمد قاسم
حسینی متوطن قصبه مرقومه رهن کرده ... مذکوره را
گرفت و بگروی سپردم تمامی مرهونه مرقومه را بمبلغ مذکوره ...

مذکوره بر ذمه من راهن دینی و قرضی است لازم و واجب
... تا ... چنانچه مرتهن ... بقبض شرعی
... واقباض ... دارنده ...
... تحریر ... بخش ...
... شرعی نمود ...

شیخ انور ولد شیخ اصغر ابن شیخ اکبر قریشی ساکن قصبه راهون بر نیوجه کوبی
به کرد و به بخشید تبرعاً و اعطاءً مسمی فیض الله خان ولد عبدالله خان ابن شکرالله
خان افغان سروانی متوطن قصبه حال پیدرا بهکی و تمامی یکمنزل حویلی مشتمل بر دو کوته
و یک سایبان مسقف مسقف چوب کریبا و ... واقعه محله قاضی نورالله قصبه
مذکور محدوده بحدود اربع ذیل با جمیع حدود و حقوق و لواحق و توابع و مرافق
مملوکه موروثه مقبوضه مسکونه خود را بلا مشارکت غیری و موهوب له مذکور که حاضر بود
در مجلس قبول نمود موهوبه مذکوره را قبولاً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً جاریه
باذن واقف ... و واهب مذکور بقبض شرعی خود در آورده و موهوب له
موهوبه مذکوره را محوز ممیزاً مفرغاً و کان ذالک البته علی السبیل
التبرع والاحسان و ... العوض والمعاوضة تحریراً بتاریخ فلان
بخششنامه از طرف ... اقرار و اعتراف معتبر صحیح شرعی ...
... باسم و نسب خود ... شیخ انور محمد ولد شیخ اصغر ابن شیخ اکبر قریشی
ساکن قصبه راهون بر نیوجه ... بخشیدم ... تبرع و احسان
مسمی فیض الله خان ولد عبدالله خان ابن شکرالله خان افغان سروانی
باشنده قصبه ... پیدرا بهکی و جملگی یکمنزل حویلی مشتمل بر دو کوته و یک
سایبان مسقف ... چوب ... واقعه محله قاضی نورالله
... محدوده ... الذیل با جمیع حدود و حقوق و لواحق
... مملوکه موروثه مقبوضه مسکونه خود را بلا مشارکت غیری
... موهوب له مذکور که حاضر بود درین مجلس
... قبولاً صحیحاً ... احیاناً
... تصرف ...

گزنده مذکور ضرر نخشود، مرقومه را نجوز گرامیده امعزغاً وکان ذلک البسئلی ابن
البتبرع واحسان ولا علي الطريق العوض والمعاوضه لا تحرير بتاريخ فلان
ماه فلان سنه فلان ... عاريت نامه از طرف مالک اقرار و اعتراف
معتبر صحيح شرعي من مسمي نور محمد ولد شکور محمد ابن منصور محمد لاهوري ميتمايم بر ين وجه
که يکدر حويلي پخته مرتب و مسقف واقع محله سادات در قصبه راهون محدود بحدود
حد شرقي متصل حويلي سيد ... وحد غربي اتصال حويلي سيد نور محمد ولد سيد عبد الغفور
وحد جنوبي پيوسته بکوچه شارع عام وحد شمالي ملحق بديوار باغ فلان از دست
مسمي شيخ غلام مصطفی ولد شيخ غلام مرتضی ابن شيخ موسی عباسی بطريق عاريت
گرفته ام بدين اقرار صحيح شرعي که حويلي مستعاره مذکوره را بعد الحاجت از ... و از
اشيا خود خالي و فارغ نموده حواله مشار اليه کائم بنا بران ... کلمه بطريق عاريت
نامه ... ده ام که در دست وي ... مکرر دو تحرير بتاريخ فلان ماه فلان سنه
فلان ... از طرف گواهان اقرار معتبر کرد و اعتراف بصحيح شرعي مسمي ... نور محمد ولد شيخ
شکور محمد ابن شيخ منصور محمد ... ساکن قصبه راهون بر سبيل ... منزل
حويلي پخته مرتب و مسقف معه چهار ديوار ... واقع بمحله شيخ عباسي در ...
... محدود بحدود اربع في ... مسمي شيخ غلام مصطفی ولد شيخ
غلام مرتضی ابن شيخ موسی ... بطريق عاريت و مستعار گرفته ...

لعلا

اجازت و سکونت ورزنده بدين اقرار صحيح ... که حويلي
مالک ... موسومه مرقومه از آن خود و از ... اشيا ...

... دادم ... بر وجه ... بنا بعل
... نوشته داده ... الحال ... در دست ...
... حد ... بتاريخ ...

ومنه الباب بحویلی شیخ عنایت [illegible] متصل حد [illegible] غربی بیت الله

جراغ الدوله شیخ الهداد حویلی بزمین ملصق حد جنوبی

شیخ قطب علی شیخ بحویلی ملازم حد شمالی [illegible] وبک

الهداد صدیقی وده وناودان تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هستکه

مسمی آدم خان ولد قاسم خان ابن قاسم خان قوم کوجر عرف فلان

ساکن قصبه [illegible] اجی لفس مسمات فلانه بنت فلان ابن فلان

قوم کوجر عرف فلان متوطن قصبه [illegible] در حباله و نکاح منعم بود لعلت

غیرت و رشک برضا و رغبت خود بلا اکراه و اجبار غیر بیک طلاق

بائن بخود حرام گردانیدم و از ترویج و منکوحیت خود جدا ساختم فما ثبت

منه لیس بما یه من [illegible] را باز جه مطلقه مرقومه خود هیچ زوجیت نخواهم

بوجه من الوجوه بعلیه من الاسباب تحریر بتاریخ فلان ماه فلان

سنه فلان ازطرف اصحاب شهادت اقرار و اعتراف معتبر صحیح

شرعی مسمی آدم خان ولد [illegible] خان ابن قاسم خان قوم کوجر

عرف کیپی بر بنوجه که وی لفس مسمات فلانه بنت فلان را که منکوحه

وی بود بیک طلاق بائنه برخود حرام گردانید فما ثبت منه علی ما هو

[illegible] با جه مطلقه خود هیچ دعوی زوجیت [illegible] بوجه من الوجوه و سبب

تحریر بتاریخ فلان سنه فلان اقرار و اعتراف معتبر صحیح شرعی

[illegible] مسمی عبدالحمید ولد عبدالمجید ابن عبدالعزیز [illegible]

[illegible] با قرار ابن عبدالله پسر مذکور قوم راجپوت [illegible]

[illegible] آکباد [illegible] سرکار [illegible] [illegible] حاله [illegible]

[illegible] المقرین [illegible]

[illegible]

مسمی عبدالعزیز مسطور بالکل قضیه و مناقشه میداشتیم در ینولا برضا
و رغبت خود ها بلا اکراه و بلا اجبار غیر ترکه مذکوره فیمابین خود ها بموجب
تفصیل ذیل قسمت نمودیم بعد ازین ما مقرین را با بنکی و بیشی
ترکه مذکوره بوجهی من الوجوه و سببی من الاسباب دعوی و مواخذه
نمانده و هرکس که بعد ازین از ما مقرین و یا از وارثان ما یان دعوی و مواخذه
نماید در شرع شریف مدعی و کاذب است و نیز ابرا نمودیم و تبرا
کردیم بالکلیه بابت کمی و بیشی متروکه موروثه مقسومه مذکوره بنابران
اینچند کلمه بطریق قسمت نامه و رضا نامه خود نوشتیم تا عند الحاجت
بکار آید نه حصه فلان حصه فلان وغیره تحریر بتاریخ فلان ماه [illegible] ان
اقرار کردیم و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمودیم ما ... مسمی کوردیال
و ... بنارسداس ... مهرچند وکلای ... لبهتارب ...
ابن ... چند مذکور و سوبارا ... مهرچند مسطور قوم
فلان ساکنان قصبه راهون ... حالیه ... و ... بعد ... التر
بر ینوجه که چون ما بندها از چند مدت ... حد حدود ... خود
خودها بالکل قضیه و مناقشه میداشتیم در ینولا برضا و رغبت
خویش بلا اکراه ... تقسیم ... تحریر ...
بجد ... ذیل که آنچه از روی قرعه بندی ...
... قابض و متصرف ... بود

... خواند
از ما یان ... متروکه بابت کمی ...
مقسومه ... عند الله ...

دعوی و باطل باشد بنابران اینچند کلمه بطریق قسمت نامه نوشته دادیم
که سند معتبر بکار آید حصه فلان حصه فلان حصه فلان تحریر بتاریخ
فلان ماه فلان ما که محمد زمان و محمد امان ابنای عبد الهادی و عبد [illegible]
و محمد ذاکر و محمد باقر ابنای ملا نظر محمد بن عبد السلیم مذکور قوم [illegible] عرف
[illegible] نور محل ایم چون حویلها مملوکه موروثه مشترکه را در یکدیگر خود
بموجب تفصیل [illegible] قاطعاً و راجعاً از قرار [illegible] موافق فرد قسمت
نموده قابض و متصرف گشته و بعد ازین درمیان مایان به هیچ وجه دعوی
و مشارکت ملکیت نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قسمت
نامه نوشته [illegible] نگاهداشته ایم که تا فی الحال موجب سند [illegible]
حجت گردد تحریرا [illegible] فلان ماه فلان سنه فلان از طرف گواهان
[illegible] اعتراف [illegible] محمد شاکر ولد محمد باقر ابن محمد ذاکر [illegible]
قوم افغان عرف [illegible] متوطن بلده دولت آباد بر ینوجه گرده [illegible]
به بیع بات تبات قطعی [illegible] قبول الغلام [illegible] فراخ پیشانی
[illegible] چشم پیوسته ابرو [illegible] بر دو گوش سوراخ مملوکه خود را
[illegible] دست [illegible] ولد محمد [illegible] ابن محمد نعمت [illegible]
[illegible]
[illegible] تاکیداً الاصل مبلغ ده روپیه [illegible]
[illegible] مذکور را [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

۶۹

والیمین الفاحش وضمان درک بر شفیع عرف ثابت و مقرر نیست اگر واقع
آید و کان ذلک فی المجلس تحریر بتاریخ فلان ... از طرف فروشنده . اقرار
کرد و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمود مسمی محمد شاکر ولد محمد باقر ابن محمد
ذاکر مرحومین قوم افغان عرف سوانی متوطن بلده دولت آباد بر نوجه
که یک نفر مسمی قبول الغلام مملوکه خود را بدست شیخ محمد زبیر دست ولد
شیخ محمود دوست ابن شیخ محمد النعمت تربیت باشنده بلده شهر بند بمقابله
مبلغ بیست روپیه رایجه بسکه اعلی تمام وزن که النصف منه ها نیست الا اصل
مبلغ ده روپیه بنوع و وصف مذکور میشود بیع بات بتات قطعی
فروختم و غلام مذکور به رقیت و غلامی خود مقر و معترف است ... بعد
مذکور مبیعه مذکوره را از مشتری فروشنده مذکور بعد مذکور بیعاً و شراءً
صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً چنانچه ایجاب و قبول شرعی واقع
... بین الطرفین علی التراضی و تراضی ... واقع
ابرا کردم و تبرا نمودم از دعوی الغبن ... تراد ...
الفاحش و ضمان درک در شریعت
آید و کان ذلک فی المجلس

... غلام ...
... حکمه ...
... وفات علی عظمت ... قوم ...
جمع ... نقد ...
... شد ...
و مشارکت برادر ...
... بود

حسن خان ابن حسین خان قوم افغان ساکن ... بنفس خود ... بانو عاقله بالغه
بنت فاضلخان مغل ... وزن نفس خود را بپدر و داد برضا و اذن ولی ... بالغه
خود نکاحاً صحیحاً جایزاً نافذاً ظاهراً علی الطریق الشهرت و الاعلان
لا علی السبیل الحقیقت والکتمان بحضور جمیع شهود عدول که ایجاب
و قبول متعاقدین را سماع می شنودند بر کابین مبلغ پانصد روپیه و دو
مهر سرخ زر خالص معجلاً و مؤجلاً بر چهار شرط که بین المسلمین
متعارف است شرط اول آنکه این ناکح هذا بر این منکوحه زن نخواهد
و نکاح مخصوص اگر کسی از برای وی کند و او بقول یا بالفعل تجویز آن نکاح
نماید زن او ... وی حلال و مباح گردد شرط دوم آنکه این ناکح بر این
منکوحه ... بغیر ... ضرب بر عضوی از اعضاء
او ... کرده شرط سوم آنکه این ناکح هذا از ... ایذ
... مدت یک سال پیوسته چنانچه ...
... در تحقیق و وقوع امر ... ازین
... خود را بیک طلاق بائن
... بکشد ... که خواهد ...
قاضی محمد ... شرط چهارم آنکه این ناکح ...
... اگر ...
... مهر ...
... ازراه ظلم ...
...
...

صورت حال

[illegible] محرم ۴۹ [illegible]

(50)

فلان تحریر بتاریخ فلان ماه فلان و سنه فلان سنه صورتحال باعث تحریر این سطور
یعنی انگلیس تمام حقیقت احوال صاحب احوال نوشته آخر این حروف بنویسد
چون هر کس که بر معنی اطلاع و آگاهی ملاحظه میداشته باشد مهر و شهادت
خود در ذیل این تذکره ثبت نماید که عند الله و عند الرسول اجر و ثواب
عظیم خواهد شد صورتحال بر مضمون [illegible] تحریر یافت الصحاح [illegible] مرقوم
صدق و صواب و مطابق [illegible] بی شک و ارتیاب در معنی انگلیس مطلب
و مدعا را نوشته این سطور نوشته میکنی که از این مقدمه اطلاع و خبری آگاهی
میداشته باشد مهر و شهادت واقعه خود بر حاشیه طاهر ثبت نماید که
عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود صورتحال برحسب [illegible]
نمود الصحاح از طرف خود چونکه اداء شهادت [illegible] واجب است و [illegible]
کتمان آن موجب اثم و [illegible] است [illegible] قال الله
ولا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه بنا بر آن سوال
میخواهد این احقر العباد مسمی علی رحمت [illegible] علی [illegible]
[illegible] سوداگر ساکن قصبه [illegible] تابع [illegible] بالندر [illegible]
صورتحالات از خدمت جمیع [illegible] علما و مشایخ کرام و فضلاء
اسلام ولد [illegible] [illegible]
[illegible] او [illegible] زندان [illegible]
دوازده ساله [illegible]
سنتة سنیة بین الانام و فضلاً
والصلوات والسلام علی [illegible]
[illegible] در ۱۰ [illegible]

طمع و افزونی عرض ایام قصبه مسطور رشوت داده ساز و تبانی کرده ما را قید کرده‌اند

به سینه زوری و زبردستی تمام کاغذ مسطوره از بنده گرفته‌اند گرفته بالبعض

و متصرف گشته چه با وصف اینکه کاغذهای مزبوره کشیده گرفته این

اضعف الخلایق را از قید و قیود رستگاری و خلاص نمیدهند لهذا

از دست و خواری قید تعیین نموده ناچار بوده فرار نمودم و لا دعوی کاغذات

مرقومه را نیز داده مخلصی یافته پس از وقوع این معنی موجب پریشان حالی

و نقصان تمام معاش این بنده و اولاد بنده را دیدار و برکه از جهت

اینجانب و صدق این مقالات مطلع و آگاه هستند و سایرین نیز آگاه بوده باشند

[illegible] لعد و طلاب [illegible] طرف الحیره شهادت و مهر خود بر حاشیه تذکره ثبت

نمایند که عندالله ماجور و عندالناس مشکور خواهند بود صورت حال برین منوال

[illegible] ایله [illegible] طرف [illegible] باعث تحریر این سطور [illegible]

[illegible] وقایع نگار دولت بهیه باری تبارک تعالی خیلی [illegible]

[illegible] اکثر مردم غریب و [illegible] ساکنه دولت مذکور

[illegible] شرعی [illegible] تقریب [illegible] بجهت [illegible] که نه از عدالت و نصف

شده [illegible] کرده و نقص [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] شریعت نکرده و در تحقیق این امر [illegible]

[illegible] تبعیت فروشند و ثمن [illegible]

[illegible] که نتوانند فروخت باعث [illegible]

[illegible] فرهنگی

[illegible]

(۶۱)

وبی ترتیب وبی جهت شرعی تصدیع رسانیده از راه ضرب سیصد تمسک دوصد تمسک
روپیه بنام میرزا فتح علیخان و میرزا اکبر علیخان نشتیان سرکار اعلی مقدس
نویسانیده و پیاده خود همراه داده مهر قاضی و مفتی قصبه پتی بر تمسک
مذکور کنانیده گرفته بعده سرعلی نام پیاده خود همراه قاضی مذکور داده
در قصبه پتیاله فرستاده که زر مرقومه را تحصیل کرده بیارد قاضی مشار الیه ر
راه لاچاری پاس ابروی و خوف جان خود مبلغ هزار جرابی او بیتیا
تمام کتب خانه و قران مجید و اشیاء خانگی خود را فروخته و مشل لوانان
در بدر گردیده مبلغ مذکور دو روپیه بهم رسانیده حواله شخص مذکور نموده
از برای ابقاء در تلاش بود لیکن در هیچ جا دست بهم نرسید لهذا بر حریر
میرزا شکر بیگ از وقایع نگاری دوابه باری و متوسنده آن بنام امام الدین
خان اشتهار یافته پس محقق مقرر بوده به استماع این خبر مترد
شده بی اطلاع وبی رخصت از قاضی مهربان روانه قصبه پتی گ
غرض که همچون ظلم و تعدی بر قاضی بیچاره و بیکس وارد شده
شده که در تحریر و تقریر نمیگنجد هر کس که از این مقدمه اطلاع ر
واطلاعی کما حقه داشته باشد مهر و گواهی والعبد خد
نسبت نماید که عند الله ماجور ... عند الناس مشکور
بتاریخ ... ال تحریر یافت تحریر ... ماه
بوقت و هنگام رخصت
سوکنانیده مبلغ ... واجب
انکه چون اعلام بجد ...
...

رعایا ساخته و پرداخته شما منظور و قبول است لهذا به ویرانی عالی رکن

هست که قریب چهار و پنجاه کس همیشه برای خوردن رسوئی و پیز ه

همراه غلام می باشد امیدوار است که دستخط در باب مواجب گذاران

به دستخط خاصه مزین شود و دستخط شده مبلغ دو صد روپیه در باب

اخراجات بیست و پنجم ماه رمضان سنه ۱۱۸۶ که هنگامه و فساد مفسدان

همه سه در پرگنه قرلو رسیا شد اگر چیزی دیگر فوج بنابر تنبیه و دست مفسدان

تو نقد هدایت باشد امیدوار است که دستخط مجری مطلب اینجا

از حضور مزین شود و دستخط به حسب خود. لیکن ما بدارند و چیزها آنها

رسانند مطلب آنها مجرا است لهذا در ماه خرج قاصدان

آیندگان و روندگان هر چه ارشاد شد و دستخط شد بر دیبات برگشته

ره بدرد باید خلعت قاضی هر چه ارشاد شد و دستخط

موافق معمول خلعت قاضی مجرا است اگر العفو شد ایران

نور همراه غلام ساده و درشمیمه سازند و در حضور آمده باشد

نماینده امیدوار است که پذیرا شود و دستخط شد [illegible]

[illegible] سرکار منظور است روشنی و درشمیمه منظور

[illegible] العباس لهذا

[illegible] خان محمد عدار رساله

[illegible] و لد منصور خان ابن

سلطان [illegible] گندم رنگ [illegible]

و [illegible] چشم احوال [illegible]

[illegible]

(52)

ریش و بروت چال ریش و بروت سه بعضی موی اسپید ریش و بروت
سیاه بعضی موی میگون خال سیاه میان پشت ابرو سه موی دار بالای پیشانی
زخم سنگ ریزه در میان موی سر سه جوز در بر کاکل ابرو در بر گوشه ابرو داغ
دینار و بر شقیقه خال سیاه در زیر شقیقه دو خال سیاه زیر زلف
زخم شمشیر بر عارض سه همرنگ بر گوشه چشم [illegible] زیر سینه بر لب
چشم زیر چشم بر گوشه چشم داغ [illegible] بر دیوار بینی متصل بینی در پره
[illegible] سوراخ بینی مسدود و چند خال سیاه متفرقه در رخساره در زنخ
گوش سوراخ دو سه خال سیاه [illegible] دار بر دامن گوش اندرونا
صدف گوش عقب گوش بالا گوش نرمه گوش سوراخ [illegible] لب
بالا دو پاره سه همرنگ زیر لب پایین سه موی دار زیر زنخدان
بر حلقوم زیر حلقوم بر شانه یک جانب راست جانب
[illegible] قسم باید نوشت [illegible] چند داغ چیچک متفرقه بر روی
سوراخ هر دو پره بینی سوراخ تمام قد تخمین [illegible] ساله
اسپ مشکین چند موی سفید پیشانی [illegible] بالا و پایین
بر دو [illegible] داغ [illegible] سوار [illegible] دار [illegible] اینکه
[illegible] رحمان بیک برادر [illegible] بیگخان مغل [illegible]

فلان صفت ... دزدی نامه اسپ ماده سرخنگ بابت سواری فلان
فلان برادری فلان جمعدار رساله فلان که بوقت نیم شب اسپ
ماده مذکوره را در سیره فلان مکان دزدان گرفته بردند بتاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان بکار آمد نامه اسپ نیله بر دو سه داغ
بر ران سوابیری ... داغ تمغا بابت سواری میرزا انور
بیگ برادری میرزا صدیق بیگ جمعدار رساله ... که در
موضع رسولپور بکار آمد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه ... نامه
اسپ سرنگ قشقه دراز لب بالا سفید و بر دو شکیه داغ و بر ران
قمچی ... تمغا ازانچه که عوض اسپ طرق ... چند موی سفید در ...
ت سواری شیخ ... الله ولد شیخ فاضل منصبدار بموجب چهره
واقع بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان صحیح شد ...
اسپان بابت سواری میر جمال الدین ولد کمال الدین
شعیه توجیه ... حصار ازانچه که بموجب سیاهه چهره
واقع بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بداغ رسید

قمچی

بر دو ... داغ بر ران ... و بر ران قمچی داغ تمغا ...
... بر ... دو سه داغ

علی رضا امام تقی امام نقی امام عسکری امام مهدی رضوان الله علیهم
اجمعین اهل حدیث امام نعمان یعنی ابوحنیفه یعنی حضرت امام اعظم
امام شافعی امام مالک امام احمد حنبل لها شاگردان امام نعمان
امام ابویوسف عباسی و امام محمد نوشیروانی رحمة الله علیه امام اعظم
بن ثابت بن طاوس بن هرمز بن نوشیروان لها حضرت شیخ عبدالقادر
جیلانی محیی البغدادی الحنبلی قدس الله سره العزیز سرو بستان حسینی
است پیر پیران غوث اعظم دستگیر او نشر در عشق رب العالمین
نود ساله عمر آن شهر بی النظیر لها محمد عوام بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم
بن عبد مناف لها ازواج رسول خدیجه عایشه حفصه زینب
سوده ام حبیبه میمونه ام سلمه صفیه فرزندان آنحضرت
قاسم ابراهیم عبدالله طیب و طاهر لقب آن فاطمه بنات اند
فاطمه الزهرا زینب ام کلثوم رقیه لها حمزه و عباس اعمام
اند ذکر فصد و خون یک دو سه
جمعه منع گفته لیکن روز آدینه پیش از
جان باشد ز دوست نه داخل پست زلوب
بهر تقطیع و پوشش نباید

ما فرقان حضرت پیغمبر علیهم السلام بزبان عربی بما نوشته است
ه ... و جوزا و دیگر چون ... سنبله ... ستند این جمله الصورت ...
فیل ماده یازده ساله شتر ماده و خر ماده یک ... ماده گاو ... ماده
گوسفند ... ماده گربه دو ماه ... یک ... روز ... جانور پرنده بیست
و ... اکثر مدت حمل ... صد هزار یک لکه و صد لک
یک کرور و صد کرور یک ارب و صد ارب یک کهرب و
صد کهرب یک نیل و صد نیل یک پدم و صد پدم یک سنکه
میباشد ... عارف گرامی مولانا عبدالرحمان جامی میفرماید ما
شنیدیم که در دوره روزگار کهن شده عنصری بشاه ملک سخن ... چو گذشت
ماه سخن عنصری بمغرب آمد سخن پروری چو مغربی آورد
سخن خاقانی ... ملک سخن چو خاقانی از جهان در
نظامی ملک سخن شاه گشت چو دور نظامی بپایان رسید
چو او رخت سعدی فروشد زکار
حدا ... خسرو ... شد ... شیرین گذار
... چو خسرو ... وار ... گذشت
... ملکه جامی ...

با چیست بین جو بهشتها کنی چند و بهشت در زیر عرش است بر یکدیگر
دار الخلد دار المقام دار السلام جنات عدن دار القرار جنات
النعیم جنت الماوی جنت الفردوس و رضوان نام فرشته
دربان بهشت است اما دوزخ هفت است و بر یکدیگر در
(54) زیر هفتم زمین و مالک نام فرشته دربان است جحیم زمهریر
و حطمه و جحیم و سعیر و سقر تا و هاویه و زمهریر ماه هفت
است و هفت اقلیم چنانچه هندوستان که حواله کیوان است و ترکستان
که حواله بهرام و خراسان که حواله آفتاب است و ماوراء النهر که
حواله ... بلخ که حواله ماه است و روم که حواله عطارد ... بابل
که حواله مشتری است ... با مریخ و آفتاب ... و زهره و زحل
دوستی دو مشتری و قمر است و آفتاب و زحل را دشمن
زحل دشمنی و مشتری و زهره دشمنی و مشتری و زهره
و مریخ و عطارد دشمنی دارند با عطارد و آفتاب
دارند حمل ملکه راس ... آتش ... ثور ...

جوزا ... راس ... سرطان ... ابد
اسد ... سنبله ...
میزان ... باد
قوس ...
دلو ... راس ... بادی حوت ...
در ... ستاره ...

و پنجروزکه ماده است زحل سی روز که مرد است مریخ چهل و پنج روز که مرد است
و بیست صد شد ... زحل پانصد روز که بیست ... از
پانصد و چهل روز عمل کنند که مرد است و ترتیب ابیالی اسم فصول ...
داود ... سش و توسقان و لوی و بس ایلان و یونت
و قوی ... ساله ... و بس تخاقوی و ... بعد ازان
تنکوز ... صاحب ... سیغقان ... یعنی ... موش سال
اود ... یعنی ... سال پارس ... یعنی پلنک سال توسقان ...
یعنی خرگوش سال ... یعنی سال ... چنانکه در ترکستان ...
... بقویم ... شمارند و ترجمه آنها ... موش
و ... شمار ... چار ... و ...
... اسب ... حساب ... حمدونه و مرغ و سک
... آخر کار ... فرد ... معلوم میشود که ... دوازده برج
... نزدیک ترک ... اسم شهور رومی ... است
... تموز و آب ایلول ... دو ... و ... کانون و شباط
... و ... و ... ولیس ... شباط
... حزیران تموز آب و ایلول ...
... ایلول ... خریف ... کانون
... زمستان ... ماه از ربیع
... تموز ... و دیگر ... از صیف از این
... و ... کانون

جو فروردي نوشبان هے چيت لنشهر آيار هے جيسا كه ازرمي خرهزان
جيٹھ اي ساون آب بنگر تموز هے اسد بھادون جو ايلول هے
جو ماه بهادل بانڈو ماه بهار شمسي هے جيسا فروردي شمسي كه را
اُردي بهشت جيٹھ خورداد هے و تير اساڑه ساون هے مرداد بھنٹ
شهريور چو بهادون مهر هے بعد ازان كاتك ابان آبهن آذر
پوس دي ہے کرپاد تواريخ شهور شمسي مذکوره اور منذ يعني غره
بهمن دوم اردي بهشت سيوم شهريور چهارم اسفندار پنجم
خورداد ششم امرداد هفتم ديبا هشتم آذر نهم ابان دهم خوداد
يازدهم [illegible] دوازدهم تير سيزدهم گوش چهاردهم دي بمهر
پانزدهم مهر شانزدهم سروش هفدهم رشني هژدهم فروردين
نوزدهم بهرام بيستم رام بيست ويكم باد بيست ودوم د
دين بيست وسيوم دي بيست وچهارم ازاد بيست وپنجم
بيست وششم اسمان بيست و هفتم زمياد بيست وسه
مار اسفندار بيست ونهم [illegible] اسلحه ور ربيعي تكم

هشت حرف است آنكه اندر فارسي نايد همي ثا و حا و صاد و ضاد
طا و ظا و عين و قاف چار ديگر خاص [illegible] باربان تازي
باقي لنگ من [illegible] پ و چ و ژ و گ [illegible] اين هشت حروف
مذکور در لغت فارسي گر انرا بهلوي ... پي ... يافته
يافته اند ليكن حروف مذکوره در لغت عرب نيامده كذا في
سراج آذر بائجه و ... ۔

در [illegible] آن [illegible] که در [illegible]

آن [illegible] ست [illegible] پس [illegible] در [illegible] دو را دال مهمله خوانند یا معجمه حرف
[illegible] ست در الف و آدمی را کاشتن راست بیت [illegible]
و پارسی چون در مصرع آید بهر سه حرف موقوف خوانند تا وزن
تمام شود [illegible] الف بکسر تا رشناه فوقانیه بمعنی آواز دهنده و
آواز غیب و [illegible] بمعنی مجهول اول آنکه چیزی بر کاغذی از
غیب نوشته یابند یا آوازی که از فرشته شنوند یا افتادن چیزی
در دل بر سبیل الهام و نیز فرشته ایست که آواز می دهد از عالم
غیب [illegible] اللطایف و نیز از جن [illegible] که آنرا هاتف
گویند عطارد و سعد [illegible] ماده و نر بادی زحل نحس [illegible] نحس
اصغر زهره [illegible] سعدین مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر
عطارد با سعد سعد است و با نحس نحس و شمس و قمر نیرین است
[illegible] نیر اعظم و قمر نیر اصغر [illegible] چون کوکب از بروج [illegible] لغت
و یا کوکبی که در رجعت [illegible] کنند آنرا عکس خوانند و هبوط
[illegible] در [illegible] و خورشید
[illegible] در سنبله [illegible] عطارد [illegible] در حوت و ماه در عقرب
[illegible] در [illegible] در جوزا [illegible] هشتم فلک ثوابت
است و [illegible] ستاره [illegible] بر فرخ [illegible]
و [illegible] و مشتری [illegible] دارند [illegible] و عطارد در [illegible]
[illegible] و زهره [illegible] دارند و [illegible] چهار [illegible] مذکور
[illegible] چهار ستاره [illegible]

ص

زوج خنده روی و خوب خلق و برج قوس است و کوکب مشتری نر و شیرین
در یکجا کدو شرقی و معدنی و آبی و گرم و خشک و رنگ دینار در [illegible] قبض
الداخل [illegible] زوج و فرد و زوج و فرد و برج او اسد و ستاره او خورشید
مونث خاکی و خشک و گرم نر و سعد است سیوم قبض الخارج [illegible] فرد و زوج
و برج او دلو است و ستاره او زحل نحس و نر و گرم و خشک است دلیلش زرد است
و شرقی و معدنی و ناری است چهارم شکل جماعت [illegible] چهار زوج
برج او سنبله است و کوکب او عطارد سعد و نحس خاکی و کانی
نر و ماده و رنگ بوقلمون سرد و خشک است پنجم شکل زوج زهره گرم و تر
و رنگ زرد [illegible] سفید مادی و غربی است ششم شکل عقله [illegible] فرد و زوج
و فرد و برج او دلو و کوکب آن زحل سرد و خشک [illegible] خاکی و کانی و رنگ
سیاه هفتم شکل انکیس [illegible] زوج و فرد و برج او جدی و کوکب
زحل نحس ماده هشتم شکل حمره [illegible] زوج و فرد و دو زوج [illegible] و
ماده سرطان برج و کوکب قمر [illegible] و آبی است نهم شکل نصرت الخارج [illegible]
فرد و فرد و دو زوج و برج او اسد و کوکب آفتاب [illegible] بود و شرقی
و نر و ناری و سعد و گرم و خشک است یازدهم شکل نصرت الداخل [illegible] و
زوج و دو فرد سعد [illegible] و [illegible] و شرقی
و آبی و شیرین است دوازدهم [illegible] الخارج [illegible] فرد و
و زوج و برج او [illegible] نحس اصغر [illegible] و کوکب [illegible]
و [illegible] گرم و خشک است سیزدهم شکل [illegible] فرد و زوج
و [illegible] برج او عقرب و کوکب مریخ [illegible]
چهاردهم شکل [illegible] زوج و سه فرد ماده [illegible]

اوشود و کوکب [illegible] بادی کلاهر پانزدهم شکل اجتماع [illegible] زیج و دو غره

[illegible] و برج جوزا ستاره عطارد و سعد نحس و ماده و [illegible] پانزدهم

شکل طارق چهار فرد سعد اصغر در برج سرطان و کوکب قمر [illegible]

دابی و نباتی درین اشکال بعضی خارجی و بعضی داخلی و بعضی منقلبه

و بعضی ثابت اند [illegible] بوسه نوع جنتی شادی مینویسند ما

سابه شادی برخوردار [illegible] حیثیة سودی [illegible] یا

حیثیه بری حیثیت مقرر نموده شده ما سابه شادی برخوردار [illegible]

رای [illegible] پنجم [illegible] یا بیستم یا بیست و دوم [illegible] ماه [illegible]

مقرر و معین نموده شد [illegible] سابه شادی برخوردار [illegible]

[illegible] العمره [illegible] تا [illegible] ماه [illegible] مقرر کرده شده [illegible]

[illegible] که از هنود می [illegible] مینویسند جمله بحور شعر نظم نوزده است طویل

و بسیط و چه رمل و مدید [illegible] چه وافر چه کامل چه رجز و جدید قریب

و حقیقت و چه مجتث [illegible] سریع و مضارع چه منسرح [illegible]

مشاکل [illegible] و تقارب عجیب [illegible] مدارک و مقتضب

[illegible] خلاف [illegible] گرده [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] در حمل [illegible] زهره

[illegible] تیر در خوشه [illegible] زحل

میزان [illegible] سرطان [illegible] بهرام [illegible]

[illegible] قمر [illegible] فلک [illegible]

[illegible] زهره [illegible] فلک [illegible]

[illegible]

(١٢٣)

چنین در پیشین زمان دانایان کل شناسان و جزبین

نه چیز نه تن را جدا جدا با آتش گداختند در یک قالب
نوبت بنوبت

ریختند بر مثال غلوله نه گلوله شده را بیرون آورده [illegible]

نه غلوله برابر نه چیز مذکوره را سنجیدند [illegible] گفتند که اینها از راه

وزن حجم برابر و یکسان خواهند بود چون وزن کردند اختلاف

و تفاوت در وزن آنها یافتند چنانکه این قطعه گواهی میدهد

نه فلز و مستوی الحجم را چون برکشیده اختلاف

وزن دارد [illegible] یکی [illegible]

اسرب [illegible] این [illegible]

ششم [illegible] یعنی غلوله زر [illegible]

ها در گلس هندها شه سیسه و غلوله اسرب

بحساب هندسه هائی آهن پنجاه و نه ماشه

و همچنین غلوله زیبق بحساب هندسه های الم اسفار

و یک ماشه شد و غلوله ارزیز بحساب هندسه

ها از چل سه و هشت ماشه و غلوله قصدیر

به پنجاه و چهار ماشه و غلوله آهن بحساب

هندسه ها در یکی ماشه ... دو غلوله مس

چهل

بیست و چهار هندسه ها چهل و پنج ماشه غلوله

... ها چهل و شش ماشه شد

و الکن ... فتح لام و کاف و سکون نون ... و ...

بکسر

٥٧

بکسر زای معجمه و زای مثنات تحتانیه و فتح بای

(معلا) شوهندرن یعنی سیماب ۔ و الم و فتح همزه و لام

و سکون میم ٥ و اُسرب بضم همزه و هلی و سکون

سین مهمله یعنی هندوی سیکه ٥ و دُهن بضم دال

مهمله و [illegible] سکون نون ٥ و ارزیز بفتح همزه و سکون

رای مهمله و زای معجمه یعنی تیی ٥ و حل بفتح حای مهمله [illegible]

لام [illegible] بکسر [illegible] و سکون [illegible] یعنی [illegible]

و [illegible] بکسر نون و سکون دال مهمله [illegible] بکسر

بای و سکون نون ٥ یکی مثنات تحتانیه [illegible]

بکه [illegible] سین مهمله هندوی تانبا ٥ و [illegible]

معجمه بفتح باء موحده هندوی پتیل است ومه بفتح میم وسکون

هاء است وصغر بکسر صاد مهمله وسکون غاد هندوی کرافس

تا ماه است وقطعه بکسر کاف بمعنی پاره از چیزی ومصرعه

اول قافیه ندارد ومصرعه دوم قافیه دارد وهمچنین

مصرعه سوم قافیه ندارد ومصرعه چهارم قافیه دارد و معدن

بکسر دال بمعنی معدن وکان است ومستوی بضم میم وسکون

سین مهمله بمعنی برابر وهموار است ونجم بخاء معجمه مضمومه وجیم

جیم حاء مهمله ... گردگان شده مانند غوله وبرشه

یعنی بر بلندتر ... آهسته ... بر بلند راز ودار ...

ودوم بار بنا ... طفلان نوشته

(۵۹)

مریخ سپاهی و ترک فلک مشتری قاضی فلک زحل جلاه و کوتوالی فلک قطعه

بند بند تو مستوی الحجم را چون هر یک را اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر یکی زیبق الم اسرب وش از حجم لا بعض بند آهن یکی مس

دانسته مه صفر ماه کلیلز کافی است و نه قدر که بحسب الحجم مساوی و

برابر باشد و در دیدن تفاوت نداشته باشد بحسب وزن اختلاف

کمی و بیشی دارد چون وزن کنی تفاوت بتعریبه ملاحظه کنی وزن طلا

جمل از آن کمی صد باشد و همچنین حساب سیماب از الم باید دانست و

ششیشه از دهن و قلعی از حل لفره از مدو آهن از سیکه و مس و مریخ از

مه و .. بین فرماه فیه باید کرد لا فی الجمله بالجز القصه حاصل کلام آنکه مجمل

کلام آنکه حسن آنکه اجمال آنکه محصل کلام آنکه لا شد و حرره مطلب

خلص خلاصه آنکه لا دو آبه جیب جالندر دو آبه ری تبال دو آبه

دو آبه جهیلم دو آبه سنده لا میان دو آب یعنی چکله سهارن پور

و چکله سهرند و چکله حصار و چکله دون و غیره عرش آشیانی اکبر بادشاه

جنت مکانی جهانگیر بادشاه و عرش آشیانی شاهجهان را آمدم

بر بیان بعض از فواید ضروریه تعافی که اهل اسم مخاطب بجهت تعظیم

مینویسند اینست که قاضی معز الدین مفتی نامی

و مفتی حکومت ابی بلاغیا نجیو سعد ... و ملا ... واحو ...

محمد وارث و امیرزا اکبر علی و کوسا ... بر سبیه کویا ... لازار

کیم کرن و مصر فولاح و ... دیال ... سیم ... شمار مرحوم

و کفنکو و نوشت خط بالفکر آن ... معروف است

چنانکه معز الدین قاضی و امام الدین مفتی و غیاث الدین حکیم و غیرهم

دیگر الفاظ اصطلاح

٢٠

دیگر الفاظ ابتدا به اسم ها اینست که حضرت مولوی علی معظم مولوی عظیم الله و شاه عنایت الله و مولانا محمد سعید و استاد ناجان محمود حافظ محمد حبیب و شاه هدایت الله و شیخ نوربخش و سید احمد شاه و میان عبد الله و دیگر بدین امثال دیگر آنکه محاوره خواندن کتب از کتب و خطوط از خطوط و مدعا نگاری از مسوده نگاری و حسن خط از مشق خط بدست می درآید لیکن کثرت و افزونی شرط است [illegible] استعمال دیگر علم را [illegible] من عقل می باید و زیادتی فهم و قیاس و شوق و محبت شرط اعظم است [illegible] دیگر فلان صراف و فلان بزاز و فلان [illegible] و فلان کلال و فلان آنکه بدین مثال می نویسند چه اظهار قوم و پیشه کردن بعد اسم می آید دیگر عرضداشت بنده درگاه [illegible]

ملازمان نواب [illegible] سپهر جناب خداوندگانی میرساند [illegible] عرضداشت فلان بعد از تقدیم لوازم بندگی و نیاز [illegible] عرض بندگان نواب معلی القاب خداوند قبله گاهی سلمه الله تعالی میرساند [illegible] عرضداشت کمترین بندگان خیرخواه فلان بعد از عرض عبودیت و نیازمندی که طریقه [illegible] نیازمندان عقیدت شعار است بعرض [illegible] میرساند [illegible] دیگر الفاظ [illegible] می آرند چنانچه ملازمان [illegible] یعنی [illegible] خان [illegible] از ایشان خان [illegible] [illegible] و اجلال پناه عظمت و رافت دستگاه فلان [illegible] ملازمان [illegible] امارت و ایالت پناه شوکت و حشمت دستگاه فلان [illegible] ملازمان [illegible] دستگاه [illegible] ذوی الاحترام [illegible] عطوفت و شفقت پناه [illegible] امید گاه [illegible] فلان [illegible] خدا [illegible] سیادت و نقابت مرتبت فلان [illegible] عطوفت [illegible] آغا [illegible] الله تعالی [illegible] عظیم [illegible] منزلت بلند مکان قدردان [illegible] فلان دام [illegible]

[illegible] بندگان عالی

(60)

بندگان عالی متعالی نواب صاحب فلان مدظله بندگان حضرت قدر قدرت
خدیو کیهان شهنشاه خلدالله ملکه و سلطنته بندگان حضرت اشرف اقدس
ارفع اعلی روحی فداه و دیگر وکلاء اجلا عالی متعالی شاهزاده والا نسب عالی تبار
دیگر صحیفه خجسته مضمون متضمن بر صداقت و یکتادلی که مصحوب مخالصت و وفقت معا
شعار سیان عبدالستار فرستاده بودند مع ارمغان رنگارنگ سوغات و گوناگون تحایف
آن نواح در خوشترین ازمنه و مسعودترین اوقات به ورود بهجت نتیجه تبلیغ
به تشریف خلعت شاهانه و انعام اسب عراقی دلدل التیام که بنده فدوی را سرفراز
فرموده بودند فرق افتخار و سر مباهات علیین برافروخت و از بشاشت عنان آن
در [illegible] مضمون عنایت مشحون عز اطلاع یافته بر فرق مباهات و جبین عجز را به خاک
مسجد آستان بوسی گردانیده و سر و بار فاخره را به سر و دوش نهاده دعوات انجام [illegible]
صاحب اخرام در گلو انداخته بتقدیم لوازم ادب و اقسام [illegible] حلی که مصحوب
خواجه مطلوب ارسال داشته بودند به دوستی [illegible] رسانیده مکتوبی که متضمن
نوید تولد فرزند در خانه آن برخوردار نگاشته بودند رسید و در ها [illegible] مسرت و شادمانی
بر خاطر اشتیاق اثر مفتوح گردانید مطالعه نامه روح پرور بشارت افزا
محمد محسن آورده همه تن شادی و شادمانی گردانید [illegible] نامه [illegible] مطالعه
محاوی آن که مشتمل بر [illegible] ظاهری [illegible] باطنی [illegible]
خط زیبا منظر [illegible] پروانه [illegible] زمان [illegible] رمانه [illegible]
چون شعر بر تاکید تحصیل و تنزیل [illegible] عب [illegible] انعامات
نامه نامی را تحریر خواسته بود [illegible]
بهنگام مسعود در زمان محمود [illegible]
و [illegible] آن [illegible]

روحی

و امراآوان بمغفور بود دیگر خدام حضرت پیر و مرشد حقیقی مدظله تعالی عید فطر بذات
ملکی ملکات خدام عالی مقام مبارک باد ما خدمت حضرت پیر و مرشد ادیب ... عمر الله تعالی
ما حضرت مشیخت و شرافت پناه شیخ محمد ماه جیو میفرما بید ما بندگی جناب مهربان فلان
سلمه ربه ما خدام صاحب من سلامت ما صاحب مخدومی خدایگانی میان ابوالبرکات
جیو سلمه ازشرایف اوردل صاحب ایشان بسعادت همنشین گشت ما دیگر داواخر
اکثر الفاظ باشتباه الف کتابت نباید الحاق میکنند چنانچه قدیمی و جدیدی و خلاصی و رستگاری
وکوشمالی و غیر آن ما وجمع عربی بقاعده جمع کردن رکیک است مثل میانجان
واکابران وکتب ها و خطوطات وغیره ما دست بوس و قدم بوس نوشتن بمعنی فاعل
و معنی مصدر نیز آمده ما خدا بخش و قادر بخش یعنی بخشش خدا و بخشش قادر و
بر امثال آمده بیا دیگر بندگی حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی رضی الله تعالی عنه
بندگی شیخ حضرت اسماعیل رحمة الله علیه بندگی حضرت شیخ احمد مجدد الف
ثانی سرهندی قدس الله تعالی سره العزیز ما دیگر از انجا که معنی لهذا و بنابرین آمده
است پس هر جا که این لفظ مینویسند بعد آن لفظ لهذا و مثل آن مینویسند ما
واما الفاظ لازم و متعدی واقف باید شد چنانچه جوشیدن و شکستن و گسستن
و سوختن و افروختن و نمودن و افزودن و دریدن و بریدن و ریختن و امو
و غیر ذلک آمده چند دیگر الفاظ که اهل لغت ... معنی اصلی آن دیگر
است و استعمال ... معنی مجازی ... شایع شده ... استعمال ...
بعضی مشهور ... در عرف مشایخ و اولیا و نواب
... مثل ... این الفاظ ... و فارسیان
... میکنند چنانچه ... بمعنی تمنا و تقاضا
... مصطفی و مرتضی ...

وزیره

(61)

دویده و دست و پابوس و بلبل و غیره کو سفند گرگ و پلنگ و یوزه هم مفرد و هم جمع آمده است
و الفها [illegible] و خوان و گو و جو و جز این بسیار الفاظ امر بطریق ترکیب چنانچه خوش
نویس و هیچ خوان و نیک گو و دل جو و یوزه فاعل میشوند و هم مصدر و امر نیز تا حروف
منقوط را معجمه خوانند و بی منقوط را مهمله و مثنات تحتانیه یا را آورده و تا را مثناة
فوقانیه و ثا را مثلثه نامند و یا را مثنات تحتانیه گویند و چنانچه فتح و فتحه بمعنی زبر است
و فتحتین بمعنی دو زبر و فتحات بمعنی زبر ها است و مفتوح و مفتوحه بمعنی زبر کرده
شده و کسر و کسره بمعنی زیر است و کسرتین بمعنی دو زیر و کسرات بمعنی زیر ها و
مکسور و مکسوره بمعنی زیر کرده شده و ضم و ضمه بمعنی پیش است و ضمتین بمعنی دو پیش
و ضمات بمعنی پیش ها و مضموم و مضمومه بمعنی پیش کرده شده و از مد و شد
یعنی تشدید و جزم بمعنی ساکن و ساکن بمعنی آرامنده و سکون بمعنی آرام و مسکون
بمعنی آرام کرده شده و ساکنین دو آرامنده نیز واقع باید شد لفظها آخر
آن ها باید آخر الکاف پارسی بدل کنند چنانچه بندگی از بنده و معاملگی از معامله
و آخر جمع ها آرند برای نسبت و تشبیه چنانچه عاشقانه و دلوانه و [illegible]
هار شب و روز و ماه و سال برای نسبت نیز آمده چنانچه شبه و روزه و ماهه و — چنانکه
ساله فایده ور بمعنی صاحب چنانچه گنجور و رنجور و نامور و ناک و مند و گین بمعنی
صاحب نیز می آید چنانچه اندیشه مانند و دولتمند [illegible] بمعنی [illegible]
ابر چنانچه رنگین یعنی رنگ [illegible] فایده حروف [illegible]
و [illegible] فایده [illegible]
را معروف و عربی نامند و در عرف تاریخ [illegible] آخر [illegible] البعضی
گفته اند که عبارت از روز معین است که ایام [illegible] باز خوانند [illegible]
از تاریخ [illegible] مختلف بوده فرزندان آدم روز وفات ابوالبشر

تاریخ برخیر وشر ساختند تا زمان بعث نوح نبي علیه السلام و بعد از آن تاریخ
وی بوده و اهل هند تاریخ وقایع و مکاتیب خود را از جلوس راجه بکرماجیت
اعتبار میکنند فایده مسلمانان شب اولین و روز پسین می شمارند و هنود
بالعکس این فایده عرض داشت بخدمت پدر و مرشد و برادر کلان نیز حضور
بادشاه و شاهزاده و وزیر و نواب و فوجدار و حاکم وغیره هم القاب مینویسند
[illegible] یک دست باز و دو دست چره و همچنین دیگر جانوران شکاری را مینویسند
و یک جفت کبوتران و یک قلاده اسپ و دو قلاده خر و یک قلاده زنجیر
فیل و یک راس است و یک راس مرکب و یک راس گوسفند و یک [illegible]
اسپان و یک جوره [illegible] وغیره یک ضرب توپ و دو ضرب [illegible]
همچنین اقراب از [illegible] و جز آن [illegible] دیگر مال پارچه بافته و تهان پارچه [illegible]
[illegible] ابریشم و مال پشمینه و یک تهان بافته و یک تهان مشروع و یک
[illegible] دستار و یک [illegible] دستار لیکن این روزمره عبیث و تهان باید دستار [illegible]
[illegible] دیگر یکدر حویلي و یکمنزل حویلي و یکمنزل دوکان و یکقطعه باغچه و یک
قطعه [illegible] و یک قطعه [illegible] و یک قبضه شمشیر و یک قبضه کمان و یک
[illegible] کمان و مبلغ یکروپیه و مبلغ هشت آنه و مبلغ نیم آنه و یک [illegible]
دام و [illegible] شطرنجي (in right margin)
فرد [illegible] و یک [illegible] دیگر [illegible] وغیره [illegible] دیگر مثلا [illegible] هزار و هشت صد
[illegible] باشد [illegible] از آن طرح دهد و بعد از آن [illegible] چند باقي
مانده [illegible] چنانکه اگر [illegible] فصلي آورده باشد و همچنین اگر [illegible] نوده (in right margin)
مانده [illegible] باید گفت [illegible] شروع میشود و همچنین [illegible] سال
[illegible] سال [illegible] باقی سال [illegible] دوازده [illegible]

فصل پا معلوم کند بر مثال سمت مذکوره ها اسامی یعنی جمیع اسم خطها هندی
سریانی عبری قبطی معقل کوفی کشمیری حبشی ریحانی و غیر آن ها ست خط
مشهور هفت دار ثلث توقیع محقق نسخ ریحان رقاع تعلیق نستعلیق
ها خط هفتم تعلیق از رقاع و توقیع بر آورده اند و خط هشتم نستعلیق از نسخ
و تعلیق ها باید دانست الف متحرک را همزه میگویند و غیر متحرک را الف می نامند
فایده دو لام بدین صفت مینویسند الف [illegible] لام است و [illegible] الف
ها فایده عنایت نامه ها می ورود سپهر صحیفه [illegible] که بر قوم قلم عطوفت طراز
[illegible] و فضول بخشید و لوازم و آداب آنرا بتقدیم رسانید ها نشان [illegible]
[illegible] عنایت مرحمت طراز که بآئین دلنواز [illegible] سرفرازی احقر از پیشگاه [illegible]
و کرم شرف اصدار یافته بود بورود سعادت آمود [illegible] کسب عزت
و افتخار بر افراخت و لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بدان [illegible] ادا
و مضمون صافی الاعتقاد را بتقدیم رسانیده و کورنش شکر عنایات عالی
بجا آورده ها فایده عرضداشتی که مشتمل بر ادای مراسم تهنیت وصول موکب
ظفر قرین بآئین سبز باغ ارسال داشته بود بگرامی مطالعه در آمد ها و این
شاهزاده بجد به پدر خود منشور ساطع النور درخشنده سطور فرق عزت و
اعتبار [illegible] بر افراخته و لوازم استقبال و آداب تسلیمات
آنرا بدان [illegible] عقیدت آئین بجا آورده من دوازدهم ماه جمادی الاول
بورود فیض [illegible] والا [illegible] مستحضر [illegible] سعادت [illegible]
انتهاضی الویه اقبال [illegible] فیروز [illegible] است [illegible]
حضور مقدس اعلی کامیاب شرف [illegible] گردید [illegible]
[illegible]

وسرفرازی از پیشگاه فضل والامتنان شرف صدور یافته بود کرامت ورود نموده
آمود دعطار نمود دفرق عزت وافتخار را حضیض اوج علیین برافراخت لوازم استقبال
واداب تسلیم آنرا بتقدیم رسانیده بتاریخ فلان بتقدیم مراسم آداب استقبال
مرحبا خاصه که بگران پاکی باطنی وقار و اعتبار بخش دنیا و آخرت بود و بلند پایگی
ظاهر نقش گریبان دوست و طراز آستین سعادت شد ارنگ افروزی نمود و فرق
عزت و امتیاز باوج فرقدان برافراخته لثم التعتاب مزین لعذیب تحریر خامه فنک ‏— نشان العواطف
فیض تمثال پرتو ورود سعادت آمود افکنده تارک افتخار و مباهات بعرش
برین رسانیده آیین استقبال مودی نموده نشان سمو المکان مصنو
بخط تذهیب نمط که هزاران جان گرامی و روان عظامی فدای حرف حرف الفاظ
باد متضمن بر کیفیت فلان پرتو نزول مرحمت موصول افکنده چون در سوالا دار رو
صحیفه شریفه از اشرافت ورشحات بیان فلان تلقی شده بود معلوم نمود که نقصان ‏— افکنده
در پاس مرتبت دوستی [illegible] وحفظ الغیب نسبت بفلان مسطور در خاطر گرامی القصاب
خطور کرده است وانچه خلاف شعار محبت و وفاق توان دانست بمشار الیه الحاق
پذیرفته لهذا این آرزومند با استیلا رجذبه جبلی که در اظهار کلمة الحق یارو
اختیاری خیانت است معروض میدارد که لما عنایت نامه که بخوبی عبارت
برادران ترکیب و سازو وتحریر وجود میسا ذاتی که دل نیاز منزل خواهان
ادیه عافیت [illegible] چه مبارک حال بجز پرتو وصول انداخت
بحضور حصول سامی پیشتر برانگیزد لما علی که شعر از رسید فلان
در فلان نوشته بود مطالعه در آمد ساعت صحبت فرحت منظر
بتشریف ارزانی داشتن عالی مکان فلان بوساطت شیخ فلان
از خدمت سامی نموده تمامی الحال از شیخ حرف که خاطر

بشرف مطالعه درآمده اما جوابش حاصل نشده لهذا کرامی صحیفه شریفه یکانکی طراز
در خجسته هنگام ورود نمود از مضمون محبت مقرون که متضمن صحت و عافیت
ذات بابرکات بود جمعیت خاطر دوستدار برافزود فایده شاه عالم بادشاه
غازی بن بادشاه عالمگیر ثانی است و اول او بادشاه احمد شاه بن بادشاه
محمد شاه بود و اول او بادشاه جهاندار و اولش رفیع درجات شاه و اولش
شاه رفیع القدر و اولش فرخ سیر و اولش بادشاه معز الدین بن بهادر شاه
بن شاه اورنگ زیب عالمگیر بن شاهجهان بن جهانگیر شاه بن بادشاه
اکبر بن همایون شاه بن بابر شاه بن شیخ عمر بن سلطان ابو سعید بن سلطان
محمد میرزا شاه بن امیر تیمور بادشاه صاحب قران علیهم الرضوان
بود فایده دستک یعنی هر دو دست در یکدیگر زدن فایده دستک خدمت
گزرد [illegible] که اسم صاحب خدمت باشد دستک بایم سوار یا بایم
پیاده می نویسند که مدعا علیه را بر گفته مدعی بحضور حاضر میکنند فایده دستک
باسم مدعا علیه بر فریاد مدعی هم مینویسند که او آمده بحضور حاضر نمود فایده برای
ترتیب اعلام قاضی مینویسند فایده هجری مقدس از جدا شدن آنحضرت
صلعم از مکه معظمه و آمدن آنحضرت صلعم در مدینه منوره شروع شده است و ابتدا از
تشریف داشتن آنحضرت صلعم در مدینه ایشان که مدینه [illegible]
فصلی اعتبار کرده است و بعد از انقضاء چهار سال دیگر آنحضرت علیه السلام
وفات فرمود یعنی آنحضرت صلعم ده سال در مدینه زنده ماندند این سال
نادر اوصلی می نامند فایده الفاظ از خیل و طایفه و گروه و دسته و سپاه
و فوج و مجموع و جماعت و فئه الشان جمع اند یعنی [illegible] دسته کس [illegible]
جمع منزل [illegible] یکی از گروه [illegible] را نیز بار [illegible] از شاهزاده

وراجبار امعو میتویسند و دیگر ذی سار و خان یعنی صاحب جا نهارا معرد مینویسند

که افضل و لازم است و جمیع اشهام درست است و فرسنگان صاحب جمع اند و

دیگر چیزها را جمع مینویسید بعضی از اشیا را جمع هم بنظر آمده است لیکن اندک و بسیر

و نواسه و شاگرد و مرید و دیگر صحیحی کسان را میان ولا رجمو و باشند و دیگر

الفاظ جمع براه العث مینویسند و نوکر را نی ها فواید در اصل واو میباید

الاول والثانی والثالث والرابع والخامس والسادس والسابع

والثامن والتاسع والعاشر والحادی عشر والثانی عشر الخ

در عرف شایع واو ها اول ثانی ثالث رابع خامس سادس

سابع ثامن تاسع عاشر حادی عشر ثانی عشر ثالث عشر

رابع عشر خامس عشر سادس عشر سابع عشر ثامن عشر تاسع عشر

عشرون حادی وعشرون ثانی وعشرون ثالث وعشرون رابع وعشرون

خامس وعشرون سادس وعشرون سابع وعشرون ثامن وعشرون

تاسع وعشرون ثلاثون حادی وثلاثون ثانی وثلاثون ثالث وثلاثون

رابع وثلاثون خامس وثلاثون سادس وثلاثون سابع وثلاثون

ثامن وثلاثون تاسع وثلاثون اربعون حادی واربعون ثانی واربعون

ثالث واربعون رابع واربعون خامس واربعون سادس واربعون

سابع واربعون ثامن واربعون تاسع واربعون خمسون حادی وخمسون

ثانی وخمسون ثالث وخمسون رابع وخمسون خامس وخمسون

سادس وخمسون سابع وخمسون ثامن وخمسون تاسع وخمسون

ستون حادی وستون ثانی وستون ثالث وستون رابع وستون

خامس وستون سادس وستون سابع وستون ثامن وستون

تا اسید

تاسع وستون سبعون حادي وسبعون ثاني وسبعون ثالث وسبعون رابع وسبعون
خامس وسبعون سادس وسبعون سابع وسبعون ثامن وسبعون تاسع وسبعون
ثمانون حادي وثمانون ثاني وثمانون ثالث وثمانون رابع وثمانون
خامس وثمانون سادس وثمانون سابع وثمانون ثامن وثمانون تا
سع وثمانون تسعون حادي وتسعون ثاني وتسعون ثالث وتسعون
رابع وتسعون خامس وتسعون سادس وتسعون سابع وتسعون
ثامن وتسعون تاسع وتسعون مائة مائتان ثلثمائة اربعمائة
خمسمائة ستمائة سبعمائة ثمانمائة تسعمائة الف الفان
ثلثة الف اربع الف خمس الف ستة الف سبعة الف
ثمانية الف تسعة الف عشرة الف احد عشر الف اربع مائة الف
صد هزار الف احد اثنان ثلاث اربع خمس ستة سبع ثمانية
يك دو سه چهار پنج شش هفت هشت
احد عشر اثنا عشر ثلث عشر اربعة عشر خمس عشر ستة عشر
يازده دوازده سيزده چهارده پانزده شانزده
سبع عشر ثمانية عشر تسعة عشر عشرين احد وعشرين اثنان وعشرين
هفده هژده نوزده بيست بيست ويك بيست ودو
ثلاث وعشرين اربع وعشرين خمس وعشرين ستة وعشرين
بيست وسه بيست وچهار بيست وپنج بيست وشش
سبع وعشرين ثمانية وعشرين تسعة وعشرين ثلاثين احد وثلاثين اثنان
بيست وهفت بيست وهشت بيست ونه سي سي ويك
وثلاثين ثلاث وثلاثين اربع وثلاثين خمس وثلاثين ستة وثلاثين سبع
سي ودو سي وسه سي وچهار سي وپنج سي وشش
وثلاثين ثمانية وثلاثين تسعة وثلاثين اربعين احد واربعين اثنان
سي وهفت سي وهشت سي ونه چهل چهل ويك چهل ودو
ثلاث واربعين اربع واربعين خمس واربعين ستة واربعين سبع
چهل وسه چهل وچهار چهل وپنج چهل وشش
واربعين ثمانية واربعين تسعة واربعين خمسين احد وخمسين اثنان
چهل وهفت چهل وهشت چهل ونه پنجاه پنجاه ويك
ثلاث وخمسين اربع وخمسين خمس وخمسين ستة وخمسين
پنجاه وسه پنجاه وچهار پنجاه وپنج پنجاه وشش
سبع وخمسين ثمانية وخمسين تسعة وخمسين ستين
پنجاه وهفت پنجاه وهشت پنجاه ونه شصت

اثنان وستين ثلاث وستين اربع وستين خمس وستين ستة وستين
شصت و دو شصت و سه شصت و چار شصت و پنج شصت و شش

سبع وستين ثمانية وستين تسعة وستين سبعين احد وسبعين
شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه هفتاد هفتاد و یک

اثنان وسبعين ثلاث وسبعين اربع وسبعين خمس وسبعين ستة
هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چار هفتاد و پنج هفتاد

وسبعين سبع وسبعين ثمانية وسبعين تسعة وسبعين ثمانين
و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد

احد وثمانين اثنان وثمانين ثلاث وثمانين اربع وثمانين خمس وثمانين
هشتاد و یک هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چار هشتاد و پنج

ستة وثمانين سبع وثمانين ثمانية وثمانين تسعة وثمانين تسعين
هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت هشتاد و نه نود

احد وتسعين اثنان وتسعين ثلاث وتسعين اربع وتسعين خمس وتسعين
نود و یک نود و دو نود و سه نود و چار نود و پنج

ستة وتسعين سبع وتسعين ثمانية وتسعين تسعة وتسعين
نود و شش نود و هفت نود و هشت نود و نه

[illegible] اعلام باسم فلان آنکه [illegible] القضا آمده حاضر شود که فلان [illegible]

داد [illegible] مطابق شرع شریف انفصال باید درین باب [illegible]

[illegible] بتاریخ فلان [illegible] باسم فلان آنکه [illegible] العدالت

آمده احضار [illegible] فلان [illegible] شرعی باو میکند درین ماده تاکید اکید کنند

تحریر بتاریخ فلان تصدیق مشاهره فلان آنکه [illegible] فلان تاریخ و فلان

[illegible] مبلغ [illegible] مقرر [illegible] از تحویل [illegible]

[illegible] بتاریخ فلان ماه فلان [illegible]

[illegible] موضع فلان [illegible] معمول [illegible]

[illegible] فلان [illegible] از فلان وکیل

[illegible] مبلغ [illegible] الوقت واجب التمام علی السبیل

[illegible] اینکه از مبلغ مذکوره فصل بفصل جواب گویم و

[illegible] عذر [illegible] آفت سماوی [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

تحریر فی التاریخ فلان ... سوابان ... ترکی را یک جو و ... جو را یک
انگشت و چهار انگشت را یک مشت و دوازده مشت را یکدرعه و سه درعه را
یک تفره که بزبان عرف کهنه کویند قاعده حروف تهجی برین نمط است
که بدان قلم که نویسند الف مقدار سه نقطه است و هر چند از آن
بی یعنی شش نقطه یا هفت بنهایت آنست و جیم که نقطه حلقه آن چون حلقه
بیضه باشد حلقه نون نقطه عرض و طول شست را در سر دال یک نقطه و دو
نقطه پای آن و سین یک نقطه دندانه اول و دندانه دیگر یک ... آن
افزون و هفت نقطه درازی شین و کشش لوس همچون مرکز ...
... چون بی است و صاد همچون چشم و دو نقطه سر و سه نقطه
پای آن دو نیم نقطه نقطه الف طا و سر آن ... ... و عین دو
نقطه سر و سه پای آن و حلقهای ... حلقه بیضه سه نقطه است
و فی راس ... و یک نقطه و شش نقطه کشش او است و سر قاف
مثال سر فی و میم و واو است و اندرونش دو نیم نقطه و سر کاف مقدار
یک الف و شش نقطه کشش ... ... آن ... ... نقطه است
و لام اول را دو الف اندر ... است و دامنه آن دو نیم نقطه ...
یک نقطه است ... آن نیم نقطه ... آن ... یک ...
و سر واو یک نقطه است و دامنه آن ... و یی را حلقه دو نیم نقطه
و لام الف مقدار دو الف است و ... آن بقدر ... الف و سر ...
نقطه است و یک نیم نقطه دامن آن و سر و سه نقطه ...
نقطه کرد ... و اندرونش دو نیم نقطه ... ... هفت
نقطه چون سیف ... و دو نیم نقطه ... سر آن است

الحمد لله [illegible]

فن

یعنی بوزن بیت پنج یا شش و چهارده باشد و هشت پنج را یک ماشه و دوازده ماشه را یک تولچه معلوم میشود جهت اول غزل که هر دو مصرع قافیه دار باشد و این را مطلع گویند و زیاده از دوازده بیت نباشد دیگر دو بیت کم و زیاده نیز و کم از پنج بیت نباشد دوم قصیده و در اصطلاح مانند غزل مطلع دار باشد لیکن از دوازده بیت زیاده باشد یک از صد بیت افزون سیوم مقطعه و مطلع ندارد که مصرع اول اعتبار ندارد چند بیت باشد چهارم رباعی مصرع سیوم را قافیه شرط نیست پنجم فرد که یک بیت را گویند ششم مثنوی که هر دو بیت قافیه دار باشد هفتم ترجیع بند و آن چند غزل باشد یک وزن و قافیه هر یک با مطلع خاص برای خود علاحده اما یک بیت آخر هر غزل مخصوص واقع شود اما قافیه علاحده یعنی همان بیت بعینه در آخر غزل آید و گر بیت آخر هر غزل بعینه واقع نشود و اجنبی و لقافیه حاصل خود علاحده بود یا در قافیه نیز مختلف باشد آنرا ترکیب بند گویند مثل ترجیع بند هشتم مسمط [illegible] [illegible] [illegible] متفق الوزن و قافیه اما در [illegible] [illegible] قافیه [illegible] شعر اصلی [illegible] باشد [illegible] اگرچه اقسام آن بسیار است لکن [illegible] مطبوع از [illegible] مصرع و [illegible] و پنج مصرع [illegible] مثلث [illegible] مربع [illegible] مخمس پنج مصرع [illegible] مسدس [illegible] مسبع [illegible] و مثمن [illegible] [illegible] متسع [illegible] و معشر ده مصرع [illegible] نهم مستزاد که کلام منظوم [illegible] زیاده کرده [illegible] از کلام نثر [illegible] منثر [illegible] مرتبط باشد [illegible] کلام منظوم چنانچه مثال [illegible]

مستزاد

اصطلاح

اصطلاح

اصطلاح

استزاد معلمی که بساط بازی می آراست دامن افشاند و الکاه جوانی
که واعظ بنداشت کل کرد و نماند اکنون سری نقش شماری دارد
بیل چه علاج زین نسخه هم ورقی چند تجارت باید کردا ند مثلا ابجد
هم بیت استزاد رفتم به طبیب گفتم بیمارم از اول شب تا صبح بیدارم
در ماتم چیست نبضم چو طبیب دید و گفت از سر لطف جز عشق
نداری مرضی بیدارم محبوب تو کیست ما و برکه را الفضل بالحق
در طلب علم محبت بحد می باشد و محبت لا عدو و طلب در
[illegible] خذ و حافظ جست آوا مطالعه بر نسخه بهره وافری برداری
کاتر واست گفته اند علم در سینه می باید نه در سفینه
علم در جلد خویش میباید نه در جلد میش فی الجمله ازین سطور
چند سهار که فایده بردار باشد که این را بر سر زبان [illegible] باشد
و از بهر خدا عزوجل دعاء فاتحه بحق محمد و آل محمد در خوانند این عاقبت
محمود کردان بلائی بود را نابود کردان پریشان خاطرم را جمع گردان بحق
خاندان شاه مردان لما ست [illegible] ربک رب العزة عما یصفون لا خاتمه

شهرت معلمی عبد الکریم که در اعوام بعض از عوام [illegible] شده [illegible]
او فقیر و حیثیتی آنست که گفته بی نزد دوستان بحکم اینکه هر چه از دل
فرود آید در دیده نیکو نماید است [illegible] تعلیمش از دست خفته اند و تحمیل
از عوام بمتابعت ایشان در [illegible] تلقینش هر [illegible] والاه از
علمی که بلا وجود خرج ترقی پذیر برداشت شاری و از علمی که با [illegible] استعمال
افزونی بکرد فرست فرسایی خصوص [illegible] از [illegible] علم [illegible] در [illegible]
نگذشته و لفظ از لغوط علم نحو زبان [illegible] نشسته از [illegible]

حلبیت اندوخته و پیرایه حلیت آموخته آورد پیشگاه نگاه خواص بقدر شفقه

جو در لی ندارد اما فضل و کرم سلطیف جل جلاله و عم نواله جبیان

داستانش بلا ارجب سر نوشت از ابیات و خواند بر حلوه می فرماید

وار مطلوبات و مشروبات بر وفق قسمت او را خطوط پرور

اگر روزی بدانش بر فزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی الا فی الجمله

توقع و طمع او همان است که هر کس که از جنت گلک ریاض فنون

هنیات سلفیه تحمیرهت سیر سطر داول این نهالان النثائیه ضروریه

ذو اشامشا نمایز و رنگ و بوی نوشت و شکوفه و برگ سلسلها

را بچشم و دماغ گنجایش در دهد و از فاتحه و دعا جان او را اسانش

بدوام العاقبت بالعافیت یا والی تمت بالسلامت بحرمت

رسلین و خاتم النبیین واله الطاهرین والطیبین واصحابه

الاکرمین و معظمین اجمعین سلام الله علیهم تم تم تمام

بدست خط اهمر چند برهمن ولد راجه بابا ابن لعل چیومل عرف

[illegible] ماه [illegible] تاریخ [illegible] چهار گذشته

[illegible] یافت

مالک این کتاب گلشن چند

الکه این کتاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عهده کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] آزرده [illegible] شد [illegible] در رکن [illegible]

[illegible] بجا رسید [illegible] عمر [illegible] در [illegible] الکتاب [illegible]

قسم بروایت [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] نکال [illegible] بدام [illegible] رسید [illegible] روایت [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خودی [illegible] خودی [illegible] بود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حکایت پارسایی را شنیدم

بسم الله الرحمن الرحیم

گلستان

حکایت پادشاهی را شنیدم که بکشتن اسیری
اشارت کرد بیچاره در حالت نومیدی زبانی که داشت
ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته اند
که بزرگان گفته اند هر که دست از جان بشوید

علی 68

بگیں پر ناگوری یا بتندا جاکر کیک دیا اور دیوں تو پھول نان تال اسدی

کبینت چیکو میوا چہ بہمست سید مہاں متن ترجی باسر تی ہوں

میر کشد سر کان چ اپہر اکن جوک ہوں ممی

آگنشت کتیب کر باش

بہمست زرشہ الکن بستہ

بگمی تر ن اسپے مسیح عربی واسطہ درتی

ماکی بیں تالی عسی کالا بی دہا

مالک کیا ملوت کی آدر کر بستہ دہا

مرسلہ

سرپر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

69

68 Sheets

C-446

بسم الله الرحمن الرحيم

446